

نام کتاب: امام علی ع و مسائل
قضایی

نویسنده: محمد دشتی

سرآغاز

نوشتار نورانی و مبارک و ارزشمندی که
در پیش روی دارید، تنها برخی از
«الگوهای رفتاری» آن یگانه بشریت،

باب علم نبی،
پدر بزرگوار امامان معصوم علیهم
السلام،

تنها مدافع پیامبر صلی الله علیه و آله
وسلم به هنگام بعثت و دوران طاقت فرسای
هجرت، و جنگ ها و یورش های پیاپی قریش،
و نابود کننده خط کفر و شرک و نفاق
پنهان،

اول حافظ و جامع قرآن، و قرآن مجسم،
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است. که
همواره با قرآن بود،
و با قرآن زیست

و از قرآن گفت، و تا بهشت جاویدان، در
کنار چشمه کوثر و پیامبر صلی الله علیه
و آله وسلم، وحدتشان جاودانه است.
مباحث ارزشمند آن در حال تکامل و
گسترش است،

نورانی است،
نور نور است،
عطر آگین از جذبه های عرفانی و شناخت و
حضور است،

که با نام های مبارک زیر، در آسمان پُر
ستاره اندیشه ها خواهد درخشید مانند:

1- امام علی علیه السلام و اخلاق اسلامی
الف- اخلاق فردی

ب- اخلاق اجتماعی

ج- آئین همسر داری

2- امام علی علیه السلام و مسائل سیاسی

3- امام علی علیه السلام و اقتصاد

الف- کار و تولید

ب- انفاق و ایثار گری

- ج- عمران و آبادی
د- کشاورزی و باغداری
4- امام علی علیه السلام و امور نظامی
الف- اخلاق نظامی
ب- امور دفاعی و مبارزاتی
5- امام علی علیه السلام و مباحث
اطلاعاتی و امنیتی
6- امام علی علیه السلام و علم و هنر
الف- مسائل آموزشی و هنری
ب- مسائل علمی و فرهنگی
7- امام علی علیه السلام و مدیریت
8- امام علی علیه السلام و امور قضائی
الف- امور قضائی
ب- مسائل جزائی و کیفری
9- امام علی علیه السلام و مباحث
اعتقادی
10- امام علی علیه السلام و مسائل حقوقی
11- امام علی علیه السلام و نظارت مردمی
(امر به معروف و نهی از منکر)
12- امام علی علیه السلام و مباحث معنوی
و عبادی
13- امام علی علیه السلام و مباحث
تربیتی
14- امام علی علیه السلام و مسائل
بهداشت و درمان
15- امام علی علیه السلام و تفریحات
سالم
الف- تفریحات سالم
ب- تجمل و زیبائی
مطالب و مباحث همیشه نورانی مباحث یاد
شده، از نظر کاربردی مهم و سرنوشت
سازند، زیرا تنها جنبه نظری ندارند،
بلکه از رفتار و سیره و روشهای گویای
امام علی علیه السلام نیز خبر می دهند،

تنها دارای جذبه «قال» نیست که دربردارنده جلوه های «حال» نیز می باشد. دانه های انگشت شماری از صدف ها و مروارید های همیشه درخشانده دریای علوم نَبَوی است

از رهنمودها و راهنمایی های جاودانه عَلی است

از محضر حق و حقیقت است و از زلال و جوش همیشه جاری واقعیت هاست

که تنها نمونه هائی اندک از آن مجموعه فراوان و مبارک را در این جزوات می یابید و با مطالعه مطالب نورانی آن، از چشمه زلال ولایت می نوشید که هر روز با شناسائی منابع جدید در حال گسترش و ازدیاد و کمال و قوام یافتن است.⁽¹⁾

و در آینده به عنوان یک کتاب مرجع و تحقیقاتی مطرح خواهد بود تا:

چراغ روشنگر راه قصه پردازان و سناریو نویسان فیلم نامه ها و طراحان نمایشنامه ها

و حجت و برهان جدال احسن گویندگان و نویسندگان متعهد اسلامی باشد، تا مجالس و محافل خود را با یاد و نام آن اول مظلوم اسلام نورانی کنیم.

که رسول گرامی اسلام فرمود:
نُورُوا مَجَالِسَكُمْ بِذِكْرِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ
(جلسات خود را با نام و یاد علی علیه السلام نورانی کنید)

با کشف و شناسائی «الگوهای رفتاری امام علی علیه السلام» حقیقت «چگونه بودن؟!» برای ما روشن می شود و آنگاه چگونه زندگی کردن؟! نیز مشخص خواهد شد.

پیروی از امام علی علیه السلام و الگو قرار دادن راه و رسم زندگی آن بزرگ

معصوم الهی، بر این حقیقت تکیه دارد که با مطالعه همه کتب و منابع و مآخذ روایی و تاریخی و سیاسی موجود کشف کنیم که:

«امام علیه السلام چگونه بود؟»

آنگاه بدانیم که:

«چگونه باید باشیم»

زیرا خود فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَحْتَسِبُ عَلَى طَاعَةِ إِلَّا وَ أَسْبِقُكُمْ إِلَيْهَا، وَ لَا أَنهَاكُمْ عَنْ مَعْصِيَةِ إِلَّا وَ أَنْتَاهِي قَبْلَكُمْ عَنْهَا⁽²⁾.

(ای مردم! همانا سوگند به خدا من شما را به عمل پسندیده ای تشویق نمی کنم جز آنکه در عمل کردن به آن از شما پیشی می گیرم، و شما را از گناهی باز نمی دارم جز آنکه پیش از نهی کردن، خود آن را ترک کرده ام)

پس توجه به الگوهای رفتاری امام علی علیه السلام برای مبارزان و دلاورانی که با نام او جنگیدند، و با نام او خروشدند، و هم اکنون در جای جای زندگی، در صلح و سازندگی، در جنگ و ستیز با دشمن، در خودسازی و جامعه سازی و در همه جا بدنبال الگوهای کامل روانند، بسیار مهم و سرنوشت ساز است تا در تداوم راه امام رحمه الله بجوشند، و در همسوئی با امیر بیان بکوشند، که بارها پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

«آنانکه از علی پیروی کنند اهل نجات و بهشتند»

و به علی علیه السلام اشاره کرد و فرمود:

«این علی و پیروان او در بهشت جای دارند»⁽³⁾.

و امیدواریم که کشف و شناسائی «الگوهای رفتاری امام علی علیه السلام» آغاز مبارکی باشد تا این راه تداوم یابد، و به کشف و شناسائی «الگوهای

رفتاری» دیگر معصومین علیهم السلام بیانجامد.

در اینجا توجه به چند تذکر اساسی لازم است.

الگوهای رفتاری و عنصر زمان و مکان
اقسام الگوهای رفتاری

تاکنون هزاران فیش تحقیقاتی از حدود 700 عنوان در یک هزار جلد، کتاب پیرامون حضرت امام علی علیه السلام فراهم آمده است.

خطبه 6 / 175، نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف.

ینابیع المودة ص 40، قالت فاطمه (س): نَظَرَ رَسُولَ اللَّهِ (ص) إِلَى عَلِيٍّ (ع) وَقَالَ: هَذَا وَشِيعَتُهُ فِي الْجَنَّةِ.

الگوهای رفتاری و عنصر زمان و مکان

رفتارهای امام علی علیه السلام برخی اختصاصی و بعضی عمومی است، که باید در ارزیابی الگوهای رفتاری دقت شود.

گاهی عملی یا رفتاری را امام علی علیه السلام در شرائط زمانی و مکانی خاصی انجام داده است که متناسب با همان دوران و شرائط خاص قابل ارزیابی است، و الزامی ندارد که دیگران همواره آن را الگو قرار داده و به آن عمل کنند، که در اخلاق فردی امام علی علیه السلام نمونه های روشنی را جمع آوری کرده ایم، و دیگر امامان معصوم علیه السلام نیز توضیح داده اند که:

شکل و جنس لباس امام علی علیه السلام تنها در روزگار خودش قابل پیاده شدن بود، اما هم اکنون اگر آن لباس ها را بپوشیم، مورد اعتراض مردم قرار خواهیم گرفت.

یعنی عنصر زمان و مکان، در کیفیت ها تأثیر بسزائی دارد.

پس اگر الگوهای رفتاری، درست تبیین نگردد، ضمانت اجرائی ندارد و از نظر کار بُردی قابل الگو گیری یا الگو پذیری نیست، مانند:

- غذاهای ساده ای که امام علی علیه السلام میل می فرمود، در صورتی که فرزندان و همسران او از غذاهای بهتری استفاده می کردند.

- لباس های پشمی و ساده ای که امام علی علیه السلام می پوشید، اما ضرورتی نداشت که دیگر امامان معصوم علیهم السلام بپوشند.

- در برخی از مواقع، امام علی علیه السلام با پای برهنه راه می رفت، که در زمان های دیگر قابل پیاده شدن نبود.

امام علی علیه السلام خود نیز تذکر داد که:

لَنْ تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ وَلَكِنْ أَعْيُنُونِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ

(شما نمی توانید همانند من زندگی کنید، لکن در پرهیزکاری و تلاش برای خوبی ها مرا یاری دهید⁽¹⁾).

وقتی عاصم بن زیاد، لباس پشمی پوشید و به کوه ها می رفت و دست از زندگی شست و تنها عبادت می کرد، امام علی علیه السلام او را مورد نکوهش قرار داد، که چرا اینگونه زندگی می کنی؟

عاصم بن زیاد در جواب گفت:

قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هَذَا أَنْتَ فِي خُسُونَةِ مَلْبَسِكَ وَجُسُوبَةِ مَأْكَلِكَ!

(عاصم گفت، ای امیرمؤمنان، پس چرا تو با این لباس خشن، و آن غذای ناگوار بسر میبری؟)

امام علی علیه السلام فرمود:

قَالَ: وَيْحَكَ، إِنِّي لَأَسْتُ كَأَنْتَ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَرَضَ عَلَيَّ أَيْمَةَ الْعَدْلِ أَنْ يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بَضْعَةَ النَّاسِ، كَيْلًا يَنْبَغِ بِالْفَقِيرِ فُقْرُهُ! (2).

وای بر تو، من همانند تو نیستم،
خداوند بر پیشوایان حق واجب کرده که خود
را با مردم ناتوان همسو کنند، تا فقر و
نداری، تنگدست را به هیجان نیاورد، و به
طغیان نکشاند.

نامه 45/5 نهج البلاغه معجم المفهرس
مؤلف.

خطبه 209/3 نهج البلاغه معجم المفهرس
مؤلف.

اقسام الگوهای رفتاری

بعضی از رفتارهای امام علی علیه السلام
زمان و مکان نمی شناسد، و همواره برای
الگو پذیری ارزشمند است مانند:

- 1- ترویج فرهنگ نماز
- 2- اهمیت دادن به نماز اول وقت
- 3- ترویج فرهنگ اذان
- 4- توجه فراوان به بازسازی، عمران و
آبادی و کشاورزی و کار و تولید
- 5- شهادت طلبی و توجه به جهاد و پیکار
در راه خدا
- 6- حمایت از مظلوم و...

زیرا طبیعی است که کیفیت ها متناسب با
زمان و مکان و شرائط خاص فرهنگ و آداب و
رسوم اجتماعی در حال دگرگونی است.
گرچه اصول منطقی همان کیفیت ها،
جاودانه اند، یعنی همواره ساده زیستی،
خودکفائی، ساده پوشی ارزشمند است، اما
در هر جامعه ای چهار چوب خاص خودش را
دارد، پس کمیّت ها و اصول منطقی الگوهای
رفتاری ثابت، و کیفیت ها، و چگونگی
الگوهای رفتاری متغیر و در حال دگرگونی
است.

ضرورت ها

اگر های داوری

اگر همه انسان ها بر اساس فطرت خداجوی خویش، راه کمال و تکامل را تداوم می دادند.

اگر همه انسان ها با حق گرائی و خویش به حقیقت می پیوستند و همه جا با حق، و برای حق، و در راه حق تلاش می کردند، و به حق خویش قانع می شدند.

اگر همه انسان ها با جان عدالت خواه خود برای اجرای عدالت می کوشیدند، عدالت را در همه جوانب آن می شناختند. و عدالت جو، و عدالت خو، بودند.

اگر همه انسان ها به یکدیگر احترام می گذاشتند و در احترام متقابل، برای حقوق فردی و اجتماعی یکدیگر ارزش قائل شده و به حریم حقوقی دیگران تجاوز نمی کردند. اگر انسان ها با ارزش های اخلاقی تربیت می شدند و با ارزش ها زندگی می کردند، و برای انسان ها و انسانیت ارزش قائل می شدند.

اگر روح تجاوز طلبی، برتری جوئی، امتیاز خواهی، در بشریت ریشه کن می شد. اگر غرائز حیوانی انسان ها چونان شهوت و خشم و غضب و قدرت طلبی تعدیل می گردید.

اگر همه انسان ها به وظائف خود آشنا بودند.

اگر همه انسان ها تنها خدا را می پرستند، خداشناس و خدا ترس بودند و همه جا خدا را می دیدند و از سرانجام زشتی ها و اعمال نادرست می ترسیدند.

روح تجاوز طلبی، ستیزه جوئی، برتری طلبی، غارتگری، جنگ طلبی، کینه توزی و

انتقام از میان برداشته می شد و همه فرشته خو می شدند.

دیگر نیازی به مبحث قضا و داوری نبود.
دیگر نیازی به محاکم قضائی نداشتیم که نیکو سرودند:

بهشت آنجاست آزاری نباشد
کسی را با کسی کاری نباشد
اما هزاران افسوس که بسیاری در پرتو
تعالیم پیامبران آسمانی تربیت نشدند
خودسازی نکردند.

و نتوانستند غرائز حیوانی سرکش خود را
کنترل و تعدیل کنند.

و با انواع روش ها و شیوه های دروغین
و شیطانی در فکر فریب دادن انسان ها
هستند، به دیگران ستم می کنند، و با
انواع حيله ها و نیرنگ ها به حریم
اجتماعی و اقتصادی دیگران تجاوز می
کنند.

همه چیز را برای خود می خواهند، و
برای رسیدن به مقاصد شوم خود در حق همه
کس جفا می کنند، ارزش ها را نادیده می
انگارند. اینجاست که مسئله قضا و داوری
مطرح می شود و یک ضرورت اجتماعی است.
ضرورت شناخت انسان ها

اشاره

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به
این مشکل انسانی، اجتماعی در خطبه 32
فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّا قَدْ أَصْبَحْنَا فِي دَهْرٍ عَنُودٍ، وَزَمَنٍ كُنُودٍ، يُعَدُّ فِيهِ الْإِلْمُحْسِنُ
مُسِيئًا، وَيَزُودُ الظَّالِمُ فِيهِ عُنُوءًا، لَا نَنْتَفِعُ بِمَا عَلِمْنَا، وَلَا نَسْأَلُ عَمَّا جَهِلْنَا، وَلَا
نَخَوْفُ قَارِعَةً حَتَّى تَحُلَّ بِنَا. وَالنَّاسُ عَلَى أَرْبَعَةِ أَصْنَافٍ: مِنْهُمْ مَنْ لَا يَمْنَعُهُ
الْفَسَادُ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَهَانَةً نَفْسِهِ، وَكِلَالَةً حَدِّهِ، وَنَضِيضٌ وَفَرِهِ.
وَمِنْهُمْ الْمُصْلِتُ لِسَيْفِهِ، وَالْمُعْلِنُ بِشِرِّهِ، وَالْمُجْلِبُ بِخَيْلِهِ وَرَجْلِهِ، قَدْ أَشْرَطَ
نَفْسَهُ، وَأَوْبَقَ دِينَهُ لِحَطَامِ يَنْتَهزُهُ، أَوْ مَقْنَبِ يَفُودُهُ، أَوْ مِنْبَرٍ يَفِرُّعُهُ. وَلَيْسَ الْمُنْجِرُ
أَنْ تَرَى الدُّنْيَا لِنَفْسِكَ تَمَنًا، وَمِمَّا لَكَ عِنْدَ اللَّهِ عَوْضًا! وَمِنْهُمْ مَنْ يَطْلُبُ الدُّنْيَا

بِعَمَلِ الْآخِرَةِ، وَلَا يَطْلُبُ الْآخِرَةَ بِعَمَلِ الدُّنْيَا، قَدْ طَامَنَ مِنْ شَخْصِهِ، وَقَارَبَ مِنْ حَطُّوهِ، وَسَمَرَ مِنْ تُوْبِهِ، وَرَخَّرَفَ مِنْ نَفْسِهِ لِلْأَمَانَةِ، وَاتَّخَذَ سِنْرَ اللَّهِ دَرِيْعَةً إِلَى الْمَعْصِيَةِ.

وَمِنْهُمْ مَنْ أَبْعَدَهُ عَنِ طَلَبِ الْمُلْكِ ضَوْؤُلهُ نَفْسِهِ، وَانْقَطَاعُ سَبَبِهِ، فَقَصَرَتْهُ الْحَالُ عَلَى حَالِهِ، فَتَحَلَّى بِاسْمِ الْفَنَاعَةِ، وَتَرَيَنَّ يَلْبَاسِ أَهْلِ الزَّهَادَةِ، وَلَيْسَ مِنْ ذَلِكَ فِي مَرَاحٍ وَلَا مَعْدَى.

وَبَقِيَ رَجَالٌ غَضَّ أَبْصَارَهُمْ ذِكْرُ الْمَرْجِعِ، وَأَرَاقَ دُمُوعَهُمْ خَوْفُ الْمَحْشَرِ، فَهُمْ بَيْنَ شَرِيدِ نَادٍ، وَخَائِفِ مَقْمُوعٍ، وَسَاكِتِ مَكْعُومٍ، وَدَاعِ مُخْلِصٍ، وَتَكْلَانٍ مُوجِعٍ، قَدْ أَحْمَلْتَهُمُ النَّقِيْبَةَ، وَشَمِلْتَهُمُ الدَّلَّةُ، فَهُمْ فِي بَحْرِ أَجَاحٍ، أَفْوَاهُهُمْ ضَامِرَةٌ، وَقُلُوبُهُمْ قَرْحَةٌ، قَدْ وَعَظُوا حَتَّى مَلُّوا، وَفَهَرُوا حَتَّى ذَلُّوا، وَقَتَلُوا حَتَّى قَلُّوا.

فَلْتَكُنِ الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِكُمْ أَصْغَرَ مِنْ حُنَّالَةِ الْقَرِظِ، وَفَرَاضَةَ الْجَلْمِ، وَاتَّعَظُوا بِمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، قَبْلَ أَنْ يَنْعِظَ بِكُمْ مَنْ بَعْدَكُمْ؛ وَارْفُضُوهَا دَمِيمَةً، فَإِنَّهَا قَدْ رَفِضَتْ مَنْ كَانَ أَشْعَفَ بِهَا مِنْكُمْ.

سير ارتجاعي امت اسلامی

«ای مردم، در روزگاری کینه توز، و پر از ناسپاسی و کفران نعمت ها، صبح کرده ایم، که نیکوکار، بد کار به شمار می آید، و ستمگر بر تجاوز و سرکشی خود می افزاید، نه از آن چه می دانیم بهره می گیریم، و نه از آن چه نمیدانیم، می پرسیم، و نه از هیچ حادثه مهمی تا به ما فرود نیاید، می ترسیم.

اقسام مردم

(روانشناسی اجتماعی مسلمین، پس از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم)
در این روزگاران، مردم چهار گروه اند گروهی اگر دست به فساد نمی زنند، برای این است که، روحشان ناتوان، و شمشیر شان کند، و امکانات مالی، در اختیار ندارند. گروه دیگر، آنان که شمشیر کشیده، و شر و فساد شان را آشکار کرده اند، لشگر های پیاده و سواره خود را گرد آورده، و خود آماده کشتار دیگرانند، دین را برای به دست آوردن مال دنیا تباه کردند که یا

رییس و فرمانده گروهی شوند، یا به منبری فرا رفته، خطبه بخوانند، چه بد تجارتي، که دنیا را بهای جان خود بدانی، و با آن چه که در نزد خداست معاوضه نمایی.

گروهی دیگر، با اعمال آخرت، دنیا می طلبند، و با اعمال دنیا در پی کسب مقام های معنوی آخرت نیستند، خود را کوچک و متواضع جلوه می دهند، گام ها را ریاکارانه کوتاه بر می دارند، دامن خود را جمع کرده، خود را همانند مؤمنان واقعی می آرایند، و پوشش الهی را وسیله نفاق و دورویی و دنیا طلبی خود قرار می دهند.

و برخی دیگر، با پستی و ذلت و فقدان امکانات، از به دست آوردن قدرت محروم مانده اند، که خود را به زیور قناعت آراسته، و لباس زاهدان را پوشیده اند. اینان هرگز، در هیچ زمانی از شب و روز، از زاهدان راستین نبوده اند.

وصف پاکان در جامعه مسخ شده

در این میان گروه اندکی باقی مانده اند که یاد قیامت، چشمهایشان را بر همه چیز فرو بسته، و ترس رستاخیز، اشکهایشان را جاری ساخته است، برخی از آنها از جامعه رانده شده، و تنها زندگی می کنند، و برخی دیگر ترسان و سرکوب شده یا لب فرو بسته و سکوت اختیار کرده اند، بعضی مخلصانه همچنان مردم را به سوی خدا دعوت می کنند، و بعضی دیگر گریان و دردناکند که تقیه و خویشتن داری، آنان را از چشم مردم انداخته است، و ناتوانی وجودشان را فرا گرفته گویا در دریای نمک فرو رفته اند، دهن هایشان بسته، و قلب هایشان مجروح است، آنقدر نصیحت کردند که خسته

شدند، از بس سرکوب شدند، ناتوانند و چندان که گشته دادند، انگشت شمارند. روش برخورد با دنیا

ای مردم باید دنیای حرام در چشمانتان از پَر کاه خشکیده، و ثفاله های قیچی شده دام داران، بسی ارزش تر باشد، از پیشینیان خود پند گیرید، پیش از آن که آیندگان از شما پند گیرند، این دنیای فاسد نکوهش شده را رها کنید، زیرا مشتاقان شیفته تر از شما را رها کرد.⁽¹⁾

- 1- مطالب السؤل ج 1 ص 90: ابن طلحه شافعی (متوفای 652 هـ)
- 2- البيان والتبيين ج 1 ص 175 و 71: جاحظ (متوفای 255 هـ)
- 3- میزان الاعتدال ج 2 ص 276: علامه ذهبی شافعی (متوفای 748 هـ)
- 4- عيون الاخبار ج 2 ص 237: ابن قتیبة (متوفای 276 هـ)
- 5- عقد الفرید ج 2 ص 173: ابن عبد ربه مالکی (متوفای 328 هـ).

ضرورت قضا و داوری

وقتی در جامعه انسان ها انواع فریب ها، حق کُشی ها، بی عدالتی ها، تجاوزها، و امتیاز خواهی ها وجود دارد.

یکی از وظائف مهم حکومت اسلامی ایجاد امنیّت اجتماعی است، و امنیّت اجتماعی بدون یک سیستم قضائی مقتدر و کارآمد به وجود نخواهد آمد زیرا:

تشخیص ظلم و ظالم؛
شناخت خط تجاوز و متجاوز؛
شناسائی انواع جرم و بزهکاری و مجرمین؛
و آنگاه اجرای احکام الهی در احقاق حق فرد و جامعه، و تنبیه متجاوزان، و قصاص کردن قاتلان؛
و اجرای حد شرعی بر اندام کثیف مجرمان؛
و باز پس گرفتن حقوق از دست رفته محرومان و مظلومان

همه و همه به سیستم قضائی و داوری قضات مؤمن و متعهد وابسته است.

اگر سیستم قضائی مقتدر و کارآمدی موجود نباشد.

یا قضات و داوران کارشناس و عالم و متخصص و متعهدی وجود نداشته باشند.

و یا نگذارند که عدالت و قسط به وسیله سیستم قضائی به اجرا در آید.

جامعه انسانی رنگ سلامت نخواهد دید و انواع ضد ارزش ها رواج پیدا خواهد کرد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه 18 نهج البلاغه با اندوه و تأسف فراوان از قضات و داوران دروغین می نالد که بدون ایمان و تخصص و تعهد بر منصب قضاوت تکیه

زدند و با ظنّ و گمان و رأی ناصواب خود احکام دروغین را صادر می کنند که فرمود:

تَرَدُّ عَلَى أَحَدِهِمُ الْقَضِيَّةُ فِي حُكْمٍ مِنَ الْأَحْكَامِ فَيَحْكُمُ فِيهَا بِرَأْيِهِ، ثُمَّ تَرَدُّ تِلْكَ الْقَضِيَّةُ بِعَيْنِهَا عَلَى غَيْرِهِ فَيَحْكُمُ فِيهَا بِخِلَافِ قَوْلِهِ، ثُمَّ يَجْتَمِعُ الْقَضَاءُ بِذَلِكَ عِنْدَ الْإِمَامِ الَّذِي اسْتَقْضَاهُمْ، فَيُصَوِّبُ آرَاءَهُمْ جَمِيعاً. وَاللَّهُمَّ وَاجِدْ! وَنَبِّئِهِمْ وَاجِدْ، وَكُتَابُهُمْ، وَاجِدْ! أَمْرَهُمُ اللَّهُ - سُبْحَانَهُ - بِالْإِخْتِلَافِ فَأَطَاعُوهُ! أَمْ نَهَاهُمْ عَنْهُ فَعَصَوْهُ!

«دعوایی نسبت به یکی از احکام اجتماعی نزد عالمی می برند که با رأی خود حکمی صادر می کند، پس همان دعوی را نزد دیگری می برند که او درست بر خلاف رأی اولی، حکم می دهد، سپس همه قضات نزد رییس خود که آنان را به قضاوت منصوب کرد، جمع می گردند، او رأی همه را بر حق می شمارد!»⁽¹⁾.

آنگاه در نامه 53/42 و 46 خطاب به مالک اشتر به ضرورت سیستم قضائی و ضرورت وجود قضات و داوران اشاره می فرماید که:

وَاعْلَمْ أَنَّ الرَّعِيَّةَ طَبَقَاتٌ لَا يَصْلُحُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ، وَلَا غِنَى بِبَعْضِهَا عَنْ بَعْضٍ: فَمِنْهَا جُنُودُ اللَّهِ، وَمِنْهَا كُتَّابُ الْعَامَّةِ وَالْخَاصَّةِ، وَمِنْهَا قُضَاةُ الْعَدْلِ، وَمِنْهَا عُمَّالُ الْأَنْصَافِ وَالرِّفْقِ، وَمِنْهَا أَهْلُ الْجَزْيَةِ وَالْخَرَاجِ مِنْ أَهْلِ الذَّمَّةِ وَمُسْلِمَةِ النَّاسِ، وَمِنْهَا التُّجَّارُ وَأَهْلُ الصَّنَاعَاتِ وَمِنْهَا الطَّبَقَةُ السُّفْلَى مِنْ ذَوِي الْحَاجَةِ وَالْمَسْكِنَةِ، وَكُلٌّ قَدْ سَمَى اللَّهُ لَهُ سَهْمَهُ، وَوَضَعَ عَلَيَّ حَدَّهُ فَرِيضَةً فِي كِتَابِهِ أَوْ سُنَّةٍ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَهْدًا مِنْهُ عِنْدَنَا مَحْفُوظًا.

«ای مالک بدان! مردم از گروههای گوناگونی می باشند که اصلاح هر یک جز با دیگری امکان ندارد، و هیچ یک از گروهها از گروه دیگر بی نیاز نیست از آن قشرها، لشکریان خدا، و نویسندگان عمومی و خصوصی، قضات دادگستر، کارگزاران عدل و نظم اجتماعی، جزیه دهندگان، پرداخت کنندگان مالیات، تجّار و بازرگانان، صاحبان صنعت و پیشه وران، و طبقه پایین جامعه از نیازمندان و مستمندان می باشند، که برای هر یک خداوند سهمی مقرر داشته، و مقدار واجب آن را در قرآن یا سنت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم تعیین

کرده که پیمانی از طرف خداست و نگهداری آن بر ما لازم است.»
و در ادامه رهنمود خود به اهمیت و ضرورت کار ارزشمند قضات می پردازد و می فرماید:

فَالْجُنُودُ، بِإِذْنِ اللَّهِ، حُصُونُ الرَّعِيَّةِ، وَزَيْنُ الْوَلَاةِ، وَعِزُّ الدِّينِ، وَسُبُلُ الْأَمْنِ،
وَلَيْسَ تَقْوَمُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِهِمْ. ثُمَّ لَا قِوَامَ لِلْجُنُودِ إِلَّا بِمَا يُخْرِجُ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ الْخَرَاجِ
الَّذِي يَقَوُّونَ بِهِ عَلَى جِهَادِ عَدُوِّهِمْ، وَيَعْتَمِدُونَ عَلَيْهِ فِيمَا يُصَلِّحُهُمْ، وَيَكُونُ مِنْ
وَرَاءِ حَاجَتِهِمْ.

ثُمَّ لَا قِوَامَ لِهَدْيِ الصَّنَفَيْنِ إِلَّا بِالصَّنْفِ الثَّلَاثِ مِنَ الْقُضَاةِ وَالْعَمَّالِ وَالْكَتَّابِ،
لِمَا يُحْكَمُونَ مِنَ الْمَعَاقِدِ، وَيَجْمَعُونَ مِنَ الْمَعَاقِدِ، وَيَجْمَعُونَ مِنَ الْمَنَافِعِ،
وَيُؤْتَمَنُونَ عَلَيْهِ مِنْ خَوَاصِّ الْأُمُورِ وَعَوَامِّهَا. وَلَا قِوَامَ لَهُمْ جَمِيعاً إِلَّا بِالتَّجَارِ
وَدَوَى الصَّنَاعَاتِ، فِيمَا يَجْتَمِعُونَ عَلَيْهِ مِنْ مَرَافِقِهِمْ، وَيَقِيمُونَهُ مِنْ أَسْوَأِ قِهْمِ،
وَيَكْفُونَهُمْ مِنَ التَّرَفِّقِ بِأَيْدِيهِمْ مَا لَا يَبْلُغُهُ رِفْقُ غَيْرِهِمْ.

«پس سپاهیان به فرمان خدا، پناهگاه استوار رعیت، و زینت و وقار زمامداران، شکوه دین، و راههای تحقق امنیت کشورند، امور مردم جز با سپاهیان استوار نگردد، و پایداری سپاهیان جز به خراج و مالیات رعیت انجام نمی شود که با آن برای جهاد با دشمن تقویت گردند، و برای اصلاح امور خویش به آن تکیه کنند، و نیازمندیهای خود را برطرف سازند.

سپس سپاهیان و مردم، جز با گروه سؤم نمی توانند پایدار باشند، و آن قضات، و کارگزاران دولت، و نویسندگان حکومتند، که قراردادهای معاملات را استوار می کنند، و آن چه به سود مسلمانان است فراهم می آورند، و در کارهای عمومی و خصوصی مورد اعتمادند.

و گروه های یاد شده بدون بازرگانان، و صاحبان صنایع نمی توانند دوام بیاورند، زیرا آنان وسائل زندگی را فراهم می آورند، و در بازارها عرضه می کنند، و بسیاری از وسایل زندگی را با دست می سازند که از توان دیگران خارج است»⁽²⁾.

- 1- مطالب السؤل ج 1 ص 141: ابن طلحة شافعی (متوفای 652 هـ)
- 2- احتجاج 139 / ج 1 ص 620 و 621: طبرسی (متوفای 558 هـ)
- 3- دعائم الاسلام ج 1 ص 93: قاضی نعمان (متوفای 363 هـ)
- 4- بصائر الدرجات: صفار (متوفای 290 هـ)
- 5- البصائر والذخائر ج 1 ص 7: ابوحيان توحیدی (متوفای 380 هـ).
- 1- تحف العقول ص 126: ابن شعبه حرانی (متوفای 380 هـ)
- 2- دعائم الاسلام ج 1 ص 350: قاضی نعمان (متوفای 363 هـ)
- 3- نهاية الارب ج 6 ص 19: نویری شافعی متوفای 732 هـ)
- 4- فهرست نجاشی ص 7: نجاشی (متوفای 450 هـ)
- 5- فهرست ص 37: شیخ طوسی (متوفای 460 هـ).

ویژگی های قضائی امام علی(ع)

اشاره

با توجه به «اگر های داوری» و «ضرورت و اهمیت قضا و داوری» همه ملت ها و دولت ها به سازماندهی سیستم قضائی پرداختند تا مقتدرترین و کارآمدترین سیستم قضائی را داشته باشند که بتوانند عدالت اجتماعی را تحقق بخشند. یعنی سیستم قضائی از سیستم حکومت ها جدا نیست و باید به مسائل آن به گونه ای جدی نگریست.

در حکومت پیامبران الهی، و رسول گرامی اسلام نیز سیستم قضائی سالم و کارآمدی وجود داشت و مسئولیت در اختیار پاکترین و بهترین و کارآمدترین انسان ها بود. در حکومت 5 ساله امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز سیستم قضائی کارآمدی وجود داشت. و آن حضرت در انتخاب قضات، در نظارت دقیق بر امور قضائی دقت فراوان داشت که پس از قرن ها هنوز هم چراغ راه آیندگان است که در این قسمت به برخی از آنها اشاره می شود.

نوآوری ها و خلاقیت و ابتکار امام علی(ع) در قضاوت

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مسئولیت سنگین قضاوت در شناسائی علل و عوامل جرم، در شناخت مجرم و بزهکار، در گرفتن اعترافات روشن و آشکار از مجرمان، همواره الگو نمونه بود. هرگاه خلیفه اول در مشکلات قضائی به بن بست می رسید از حضرت امیرالمؤمنین علیه

السلام الگو می گرفت. و خلیفه دوم در ده ها مورد قضائی از نوآوری و خلاقیت امام علی علیه السلام استفاده کرد. و بارها اعتراف کرد: اگر شیوه های قضائی آن حضرت نبود، خلیفه رسوا می شد. (1).

و خلیفه سوم نیز نتوانست از علوم و ابتکارات امیرالمؤمنین علیه السلام استفاده نکند.

نمونه های فراوان آن را در همین کتاب می خوانید.

استفاده از قرآن در مسائل قضائی

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با رهنمودهای پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم اولین و آخرین قاضی موفق بود که در قضاوت و داوری حداکثر استفاده را از قرآن کریم می برد. از قرآن کمک می گرفت و با رهنمودهای قرآن مشکلات قضائی را برطرف می کرد. از قرآن می پرسید و با قرآن به داوری می نشست. (1).

گاهی برداشت های قرآنی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام همه اصحاب و یاران رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را به شگفتی وا می داشت.

و خلفای پیش از امام علی علیه السلام همواره با شگفتی می گفتند: حکم این مشکل در کجای قرآن آمده است؟ کدام آیه قرآن در این مسئله داوری می کند؟

که پس از توضیحات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قانع شده با شگفتی به عظمت علمی و قضائی آن حضرت اعتراف می کردند.

نمونه های فراوان آن را در همین کتاب می خوانید.
استفاده از رهنمودهای پیامبر(ص)

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بارها در قضاوت ها و حل بن بست های قضائی اظهار می داشت که:
پیامبر گرامی اسلام، روش حل این مشکل را به من آموخته است.
من این شیوه قضاوت را از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آموختم.
سوگند به خدا نه من دروغ می گویم و نه آن کس که به من خبر داد دروغ گفته است.
استفاده از علم غیب^[1]

علم غیب و آگاهی از اسرار نهان یکی دیگر از نعمت هایی بود که در اختیار امیرالمؤمنین علی علیه السلام قرار داشت که به اذن خدا، با برخورداری از این نعمت بزرگ در امور قضائی و صدور حکم، و شناسائی مجرمان موفق بود و توانست عدالت اجتماعی را تحقق بخشد، و دست متجاوزان به حقوق اجتماعی را قطع کند و خائنان منکر خیانت را افشا کند، و ماسک های دروغین را از چهره ظالمان بدارند.

برای عنوان های یاد شده در این کتاب نمونه های فراوانی آمده است.
به کارگیری علوم در قضاوت

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اولین و آخرین عالم آگاهی بود که از انواع علوم در حل بن بست های و مشکلات قضائی استفاده فرمود.
بگونه ای که معاصران آن حضرت در شگفت ماندند و آیندگان با شگفتی از روش ها و

شیوه های حکیمانه آن بزرگ یگانه بهره مند شدند و خواهند شد.

جالب و شنیدنی آنکه دشمن سرسخت و در حال جنگ آن حضرت نیز از رهنمودهای قضائی و علوم سرشار امام استفاده می کرد، یا به صورت نامه، مشکلات قضائی را نوشته و از امام علی علیه السلام راه حل می طلبید. (1).

برای عنوان های یاد شده در این کتاب نمونه های فراوانی آمده است. قاطعیّت در اجرای احکام قضائی

یکی دیگر از ویژگی های قضائی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قاطعیّت در اجرای احکام قضائی بود، آنگاه که جلسه قضاوت برقرار می شد و جرم و مجرم شناسائی می شد.

احکام قضائی را در حدود و دیات و قصاص اجرا می فرمود و هیچگونه تماس و سفارش و موقعیّت اجتماعی مانع اجرای حکم نمی گردید.

تا یار و همکار وفادارش «قنبر» در اجرای حد بر تن آلوده یک مجرم، دچار تندروی شده و یک ضربه شلاق اضافه بر او نواخت، امام علی علیه السلام او را قصاص کرد، و به شلاق خورده دستور داد تا یک ضربه بر بدن «قنبر» بنوازد.

امروزه در جهان احکام قضائی فراوانی صادر می شود که در مرحله اجرائی معطل می ماند و عدالت اجرا نمی گردد.

توجه به ارزش و صفات قاضی

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام همانگونه که به اهمیّت سیستم قضائی می اندیشید، به بازپروری و تربیت قضات هم توجه داشت.

یکی از ویژگی‌های مهم قضائی آن حضرت، اصل نظارت در امور قضاات بود که به وسیله نیروهای اطلاعاتی خود، مسائل آنان را زیر نظر داشت.

یکی از قضاات خود را که تنها یک روز مسئولیت قضائی داشت عزل فرمود، که وجود «قاضی یک روزه» اصل نظارت در سیستم قضائی آن حضرت را به اثبات می‌رساند.

استقلال قاضی

اشاره

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به استقلال فکری قاضی می‌اندیشید و اجازه نمی‌داد.

پرونده ای که در دست یکی از قضاات در حال بررسی است به قاضی دیگری سپرده شود که در حکومت بنی امیه این روش غلط با نفوذ قدرتمندان رواج پیدا کرد و سیستم قضائی را به انواع وابستگی‌ها آلوده کرد. (1) و دیگر ویژگی‌هایی که از حوصله یک فصل خارج است.

در اینجا توجه به فهارس مربوط به قضا و قضاوت در نهج البلاغه ضروری است، مانند:

قضا، قضاوت

تهذیب، ج 6، ص 300، حدیث 68.

قضا، قضاوت [1]

. آفات قضاوت و داوری حکمت 220

اصول داوری و قضاوت در اسلام خطبه 3 -

125/2

افشای قضاوت دروغین خطبه 17/5

اوصاف قضاات نالایق خطبه 17/3

تعهد و احساس مسئولیت نسبت به قضات
نامه 53

جایگاه قضات و کارمندان در حکومت نامه
53

خطر خود محوری در امور قضائی خطبه 18/1
روانشناسی مدعیان دروغین قضاوت خطبه 17
روش صحیح قضاوت حکمت 271
روش قضاوت حکمت 220
روش قضاوت نسبت به انسان ها حکمت 220
ره آورد تأمین نیازهای قضات نامه 53/69
ره آورد قضاوت های ناآگاهانه خطبه 17
سیمای قضات و داوران نامه 53
شرائط گزینش قضاوت نامه 53
ضرورت رسیدگی به امور قضات دادگاه ها
نامه 53/46

قضاوت عادلانه حکمت 289/3
قضاوت و کارگزاران دولتینامه 53
قضاوت های نا آگاهانه خطبه 17/10
مبانی قضا و حکومت در اسلام خطبه 18
نظارت بر قضات نامه 53
نکوهش از اختلاف میان قضات خطبه 18/1
نکوهش اهل رأی (خود محوری در قضاوت)
خطبه 18

شماره های فهرست ها بر اساس نهج
البلاغه نسخه معجم المفهرس مؤلف می باشد.
امام و مسائل قضائی

عدالت رفتاری قاضی

اشاره

قضاوت مسئولیت بسیار ارزشمند و حسّاسی است، طرفین دعوا در تمام محاکمات می خواهند حاکم شوند و از قاضی انتظار مساوات و عدالت دارند،

اگر قاضی عدالت در رفتار و گفتار و حتی نگاه کردن را رعایت نکند، زود می رنجند، و نسبت به نظام اسلامی دلسرد می شوند.

از این رو حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به عدالت رفتاری قاضی دقت لازم را داشت.

عزل قاضی بد اخلاق

ابوالاسود دوئلی، مردی شاعر، سیاستمدار و ادیب بود که علم نحو را با راهنمایی امام علی علیه السلام تدوین کرد، و قرآن را اعراب گذاری و نقطه گذاری نمود، و در دوران حکومت خلیفه دوم به بصره هجرت کرد.⁽¹⁾

او تنها قاضی حکومت علی علیه السلام بود که در همان روز اول قضاوت عزل شد، چون فرمان عزل را دریافت کرد خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت:

به خدا قسم نه خیانت کرده ام و نه به خیانت متهم شدم، چرا مرا عزل کردی؟
امام علی علیه السلام پاسخ داد:
درست می گوئی و تو مردی امین و با ایمانی،

اما بازرسان من اطلاع داده اند که چون طرفین دعوی به محکمه می آیند، تو بلند

تر از ایشان سخن می گوئی، و دُرشتی در گفتار داری. (2).

یعنی تنها ایمان و سیاست کافی نیست، بلکه قاضی باید اخلاق اجتماعی را در برخورد با مردم رعایت کند.

و دیگر آنکه چقدر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به امور قضاوت حسّاس بود که بازرسان آن حضرت دقیقاً همه جا حضور داشته و رفتار قضاوت را کنترل و گزارش می دادند.

ممکن است فردی لیاقت دیگر مدیریت های کشور را داشته باشد اما برای قضاوت مناسب نباشد.

و در عصر حکومت عمر بن عبدالعزیز در سن 85 سالگی در گذشت. (اعیان الشیعه ج 7 ص 403).

معالم القریه، ص 203.

رعایت عدالت نسبت به طرفین ادّعا

شیخ طوسی نقل می کند که:

مردی به عنوان مهمان بر امام علی علیه السلام وارد شد و چند روزی پذیرائی شد، و نگفت که با شخصی دعوی کرده و در فلان روز باید محاکمه شوند

وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام آگاه شد چون باید قضاوت می کرد و عدالت را نسبت به طرفین دعوی رعایت می فرمود به مهمان خود فرمود:

أَخْصَمُ أَنْتَ؟

آیا برای محاکمه و خصومت آمدی؟

پاسخ داد: آری

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

تَحَوَّلَ عَنَّا، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نَهَى أَنْ يُضَافَ خَصْمٌ إِلَّا وَ مَعَهُ خَصْمُهُ

(اکنون از مهمانی ما خارج شو که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از پذیرائی یکی از طرفین دعوی نهی فرموده است).⁽¹⁾ با اینکه امام علی علیه السلام در بزرگواری و اکرام به مهمان شهرت داشت، اما عدالت در قضاوت اصلی است که باید رعایت شود، و بر دیگر ارزش های رفتاری، برتری دارد.

تهذیب، ج 6، ص 226، باب آداب الاحکام، حدیث 544: شیخ طوسی.

کاربرد علم روانشناسی در قضاوت

اشاره

کشف واقعیت ها آرزوی هر قاضی متعهدی است، تا بر اساس «عدالت» و «واقعیت» قضاوت و حکم صادر کند، یکی از راه های کشف واقعیت ها، استفاده از علوم به خصوص «علم روانشناسی» در قضاوت است که می تواند ماهیت افراد را به خوبی آشکار سازد. استفاده از رفتار شناسی در قضاوت

دو زن بر سر یک پسر بچه دعوی داشتند و هر یک ادعا می کرد که پسر بچه از آن اوست.

هرچه آنها را سوگند دادند، تهدید و نصیحت کردند، از خدا و قیامت ترسانند فایده ای نداشت.

وقتی خلیفه دوم در حل مشکل آنان درمانده شد آنها را نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرستاد.

امام به جای سوگند و تهدید و فشار، از روانشناسی و رفتارشناسی در قضاوت استفاده کرد و فرمود:

حال که هر دو ادعا دارید و شاهد و بیّنه می آورید و حاضر نیستید دست از دعوا بر دارید، من این کودک را با شمشیر دو نصف کرده، بین شما تقسیم می کنم.

آن زن که مادر واقعی بود فوراً گفت: یا علی من از حقّ خود گذشتم کودک سالم باشد، گرچه در دست دیگران قرار بگیرد. امام علی علیه السلام خطاب به آن زن فرمود:

کودک را بردار و برو که مادر واقعی آن تو می باشی.

«هَذَا ابْنُكَ دُونَهَا، وَ لَوْ كَانَ ابْنُهَا لَرَفَعْتُ عَلَيْهِ وَ أَشْفَقْتُ»

(این کودک از آن توست بردار و برو، زیرا اگر فرزند آن زن بود، دلش می سوخت و حاضر نمی شد تا به بچه صدمه ای وارد شود.)

وقتی خلیفه دوم این شیوه قضاوت را شنید گفت:

«لَوْ لَا عَلِيٌّ لَهَلَكَ عُمَرُ»⁽¹⁾.

(اگر علی نبود عمر هلاک شده بود.)

مناقب ابن شهر آشوب، ج2، ص367 - و ثمرات الانوار، ص99 - و وسائل الشیعه، ج3، ص443 - و وقایع الایام، ص214 - و ارشاد مفید، ص89.

دعوی عبد و مولا

برده ای بر مولا شورید و او را گرفت و
ادعا می کرد که او مولا، و مولا برده
اوست.
هرچه کردند تا با نصیحت و سوگند و
تهدید دست از ادعا بردارد فایده ای
نداشت
هر دو ادعا داشتند مولا هستند و برده
نمی باشند.
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با
استفاده از علم روانشناسی این مشکل را
حلّ کرد،
آنها را روبه دیوار نگه داشت که سر بر
دیوار گذارند،
و ناگهان (با یک صحنه سازی) به قنبر
فرمود:
شمشیر از نیام برکش.
قنبر گفت: آماده ام.
حضرت فرمود:
گردن غلام را بزن.
در این هنگام آن کس که غلام بود بی
اختیار خود را کنار کشید و دعوا برطرف
شد. (1)

خصائص الائمة، شریف رضی، ص 86 - و مناقب ابن شهر
آشوب، ج 2، ص 380 - و وسائل الشیعه، ج 3، ص 442 - و
ثمرات الانوار، ص 108 - و فروع کافی.

جدا کردن شاهدان

شخصی با گروهی به مسافرت رفت، همراهان اموال فراوان او را گرفتند و به صورت دسته جمعی آن بیچاره را کشتند، وقتی به کوفه باز گشتند، گفتند: آن مرد ناپدید شد.

شریح قاضی آنها را سوگند داد، همه سوگند خوردند و آزاد شدند. اما خانواده تاجر مقتول راضی نشدند و به امام علی علیه السلام شکایت کردند. امیرالمؤمنین علیه السلام به شریح قاضی فرمود:

چرا اینگونه قضاوت کردی؟

سپس فرمود:

من به روش داود پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم حکم می کنم. سپس آن گروه تاجر پیشه را در مسجد حاضر کرد، و هر کدام را در کنار ستونی با سر پوشیده نگهداشت که دیگری را نتواند بنگرد،

سپس به افراد پیرامون خود فرمود: هرگاه من تکبیر گفتم، شما هم بگوئید. مَثَّهِمْ اوّل را آوردند، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سئوالاتی از او کردند که همه را به دروغ جواب داد، و تلاش کرد تا کتمان کند، امام و همراهان تکبیر گفتند، سپس او را به ستون خود باز گرداندند،

دومی را که آوردند، امام علی علیه السلام به گونه ای با او برخورد کرد که باورش شد که نفر اوّل همه چیز را افشاء کرده است.

ناگهان دومی واقعیت را گفت، و اعتراف کرد که ما دسته جمعی پدر این جوان را کشتیم و اموال او را تقسیم کردیم.

صدای تکبیر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و همراهان بار دیگر بلند شد. سومی نیز همین اعتراف را کرد. آنگاه امام علی علیه السلام اموال مقتول را باز پس گرفت، و آنان را مجازات کرد. (1).

یعنی با یک صحنه سازی و نمایش هدفدار، و جدائی انداختن بین شهود، و استفاده از حالات روانی حساب شده، راز قتل یک بی گناه آشکار گردید، و خیانتکاران مجازات شدند.

حیوة القلوب، ج1، ص334 - و ارشاد شیخ مفید.

جایگاه عفو در قضاوت

اشاره

از دیدگاه امام علی علیه السلام باید تلاش کرد تا انسان های بزهکار بازسازی شوند، توبه کنند، و به سلامت بازگردند که اجرای حدود الهی نیز برای سالم سازی محیط زندگی است، از این رو حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تلاش دارد تا افراد مجرم را هدایت کند و به فطرت سالم خویش بازگرداند.

عفو دزدی که قرآن می دانست

روزی از روزهای حکومت امام علی علیه السلام شخصی خدمت امام آمد و اعتراف به دزدی کرد،

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: حد دزد قطع دست است، آیا چیزی از آیات قرآن را حفظ داری و قرائت می کنی؟

گفت: آری، سوره بقره را حفظ و مدام
قرائت می کنم
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:
برو، دست تو را به برکت سوره بقره به
تو بخشیدم؛
(قَدْ وَهَبْتُ يَدَكَ لِسُورَةِ الْبَقَرَةِ)

اشعث بن قیس که مردی منافق و ضعیف
الایمان بود اعتراض کرد و گفت:
آیا حدود الهی را تعطیل می کنی؟
امام علی علیه السلام فرمود:
وَمَا يُدْرِيكَ مَا هَذَا؟ إِذَا قَامَتِ الْبَيْتَةُ، فَلَيْسَ لِلْإِمَامِ أَنْ يَغْفُو، وَإِذَا أَقْرَأَ الرَّجُلَ
عَلَى نَفْسِهِ فَذَلِكَ إِلَى الْإِمَامِ إِنْ شَاءَ عَفَى وَإِنْ شَاءَ قَطَعَ
«تو چه می دانی حکم این مسئله را؟
هرگاه برای جرمی شاهد و دلیل اقامه شد،
امام باید حد الهی را اجراء کند، امّا
اگر مجرمی خود اعتراف کرد، کار او با
امام است می تواند عفو کند، و می تواند
حدّ الهی را جاری سازد.»⁽¹⁾

استبصار، ج4، ص252 - و وسائل الشیعه، ج18، ص488،
- و اصول کافی ج7، ص260 - و تهذیب، ج10، ص127.

عفو زن زناکار

زنی در زمان خلیفه دوم اعتراف به زنا کرد و اصرار داشت تا حدّ زنا بر او جاری گردد و از عذاب الهی در امان باشد. خلیفه دوم نیز برای مجازات زن فرمان داد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: از او بپرسید چرا و در چه شرائطی مرتکب شد؟ زن گفت:

در بیابان تشنه در راه ماندم، از دور چادری دیدم، وارد شدم تقاضای آب کردم و آن مرد نداد و قصد تجاوز داشت که از خیمه بیرون آمدم، اما بار دیگر تشنگی مرا بی تاب کرد که چشمانم سیاهی می رفت، در این حالت به گناه تن دادم.

امام علی علیه السلام فرمود: (این همان مورد اضطرار است که در قرآن کریم حدّ آن برداشته شد، او را رها کنید.)⁽¹⁾

مناقب ابن شهر آشوب، ج 2، ص 369، - و ارشاد مفید، ص 99.

جوان آلوده ای عفو گردید

جوانی خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و به عمل زشت لواط اعتراف کرد.

امام علی علیه السلام اقرار او را نادیده گرفت و فرمود: شاید ناراحت، یا عصبانی شده ای. تا سه بار جوان اعتراف کرد.

و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به
گونه ای او را روانه منزل ساخت.
تا آنکه جوان مصمم به پاک شدن شد.
امام علی علیه السلام فرمود:
سه نوع مجازات وجود دارد:
1- گردن زدن با شمشیر
2- پرت کردن از جای بلند
3- سوخته شدن در آتش
کدامیک را انتخاب می کنی؟
جوان گفت:
آتش را تا از آتش قیامت در امان
بمانم.

آنگاه هیزم آورده و آتش افروختند.
وقتی شعله ها بالا رفت و جوان آماده
شد، تا با دیدگان گریان وارد آتش شود.
امام علی علیه السلام به گریه افتاد و
اصحاب نیز گریه کردند.
امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به آن
جوان فرمود:
برخیز که فرشتگان آسمان را به گریه
انداختی. (1).

امام هادی علیه السلام فرمود:
چون این جوان خود اعتراف کرد، اجرای
حد یا عفو در اختیار امام بود.

فروع کافی، ج7ص201، - و عین الحیاة، ص298، - و
ثمرات الانوار، ص421 - و منهاج الدعوع، ص175.

شرابخواری که عفو شد

جوانی در زمان خلافت خلیفه اوّل شراب خورد،

خلیفه اوّل او را محاکمه و به 80 ضربه شلاق محکوم کرد.

قبل از اجرای حکم، شرابخوار گفت: من اطلاع نداشتم که شراب در اسلام حرام است.

(چون تازه مسلمان شده بود.)

خلیفه اوّل نتوانست مشکل قضائی نسبت به آن جوان را حلّ کند، که به امیرالمؤمنین علیه السلام متوسّل شدند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آن جوان اگر بی اطلاع بود حدّی بر او جاری نمی گردد.

و آنگاه برای روشن شدن مطلب، دستور داد که جوان را در میان مهاجر و انصار ببرند و اعلام کنند:

آیا کسی آیات تحریم شراب را بر او خوانده است؟

اگر دو نفر گواهی دادند که او را آگاه کردند، حدّ شرعی را بر او جاری کنید و گرنه آزاد است.

و چون کسی شهادت نداد، آن جوان آزاد شد. (1).

نگاهی به زندگی دوازده امام علیهم السلام: علامه حلی، ترجمه محمدی اشتهاردی ص 151.

متوقف کردن حد زناکار

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در محاکمه دیگری زنی را از حدّ خوردن نجات داد.

در زمان حکومت خلیفه دوم، زن حامله ای را آوردند که مرتکب زنا شده بود، پس از اعتراف زن، خلیفه دوم قصد اجرای حدّ شرعی بر او را داشت که امام علی علیه السلام مانع اجرای حدّ شرعی شد، و به خلیفه دوم فرمود:

این زن فاسد است و گناه کرده، اما کودکی که در رحم دارد بی گناه است. گفت: چه باید کرد؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: باید مهلت دهید تا فرزند متولد شود و دارای سرپرستی گردد، آنگاه حدّ الهی را بر این زن جاری کنید.⁽¹⁾ خلیفه دوم ناچار شد آشکارا اعتراف کند که:

«عَجَزَتِ النِّسَاءُ أَنْ تَلِدْنَ مِثْلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ». «زن ها عاجزند از اینکه فرزندی مثل علی بن ابی طالب متولد کنند.»

نگاهی به زندگی دوازده امام علیهم السلام: علامه حلی، ترجمه محمدی اشتهاردی ص 153 و 154 - و کشف الغمّه، ج 1، ص 112.

عفو و نرمش

مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت:

یا امیرالمؤمنین من زنا کرده ام، پس مرا تطهیر کن.

امام علی علیه السلام صورت از او گرداند، و آنگاه فرمود:

بنشین و چون آن مرد نشست فرمود:

آیا هرگاه یکی از شما مرتکب چنین گناهی شود، آیا نمی تواند آن گناه را پوشیده نگه دارد؟ همانطور که خدا آن را برای او مخفی نگه داشته است؟

در این موقع آن مرد از جای برخاست و گفت:

یا امیرالمؤمنین من زنا کرده ام، مرا تطهیر کن.

اما علی علیه السلام فرمود:

کدام علت تو را به اعتراف واداشته است؟

مرد گفت: برای پاک شدن.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

کدام پاکی بهتر از توبه است.

آنگاه رو به یاران کرد و با ایشان به گفتگو پرداخت تا بار دیگر آن مرد از جای برخاست و حرف پیشین خود را تکرار کرد.

امام علی علیه السلام فرمود:

آیا چیزی از قرآن می خوانی؟

مرد گفت: آری.

آنگاه قسمتی از قرآن را درست خواند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

آیا حقوقی را که از جهت نماز و زکات از خدا بر ذمه داری می شناسی؟

مرد گفت: آری.

آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام درباره این مسائل از او سئوالاتی کرد و آن مرد جواب صحیح داد.

سپس به او فرمود:
آیا بیماری؟ یا در سر و بدن خود دردی احساس می‌کنی؟
مرد گفت: نه.

امام علی علیه السلام فرمود:
اکنون برو تا درباره تو تحقیق کنم، هرگاه به سوی ما باز نگردی، تو را طلب نخواهیم کرد.⁽¹⁾

در کتاب «داوری‌های حیرت‌انگیز علی علیه السلام» تألیف «امین عاملی»، ص 155 از علی بن ابراهیم روایت کرده است که آن مرد رفت و سه دفعه دیگر آمد و به گناه خود اقرار کرد، آنگاه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ناچار شد تا حدّ را بر او جاری کند.

پس از آن امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«ای مردم هرکس که از او این عمل پلید سرزند، بین خود و خدای خود توبه کند، به خدا سوگند که توبه در پنهانی افضل و برتر است از اینکه کسی خود را رسوا کند و پرده خویش را بیدرد.»⁽²⁾

عبارات عدالت و قضاء در اسلام، ص 192.
نقل از وافی، ج 2، جزء 9، ص 4 - و پند تاریخ، ج 4، ص 239، جزء 7 و فروع کافی، ص 188 به تفضیل.

آفات قضاء

اشاره

آفات قضاوت فراوان است.

بد اخلاقی

یکی از آفات قضاوت، بد اخلاقی و برخورد خشونت آمیز با مردم است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قاضی یک روزه خود «ابوالاسود دؤلی» را جهت بد اخلاقی با مردم عزل کرد.

رشوه خواری

اشعث بن قیس، پدر زن امام مجتبی علیه السلام و از یاران امام بود که بعدها فریب معاویه را خورده و در تمام توطئه ها دخالت داشت، دختر او «اسماء» امام مجتبی علیه السلام را به شهادت رساند، و پسر او محمد اشعث در قتل مسلم و سپس در کربلا دخالت داشت. در دوران زندگی امام علی علیه السلام، اشعث با مردی دعوا داشت و فردا می بایست در محکمه علی علیه السلام حاضر شده محاکمه گردد.

شب، حلوائی آماده کرده برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برد تا از این راه امتیازی برای محاکمه فردا به دست آورد.

امام علی علیه السلام در را گشود و نگاهی به حلوا کرد و فرمود:
وَأَعْجَبُ مِنْ ذَلِكَ طَارِقٌ طَرَقَنَا بِمُؤَفَّةٍ فِي وَعَائِهَا، وَمَعْجُونَةٍ سَنَدْنُهَا، كَأَنَّمَا عَجِنْتُ بِرَبِيقِ حَيَّةٍ أَوْ قَيْيَهَا، فَقُلْتُ:

أَصْلَهُ، أَمْ زَكَاةً، أَمْ صَدَقَةً؟ فَذَلِكَ مُحَرَّمٌ عَلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ!

فَقَالَ: لَا ذَا وَلَا ذَاكَ، وَلَكِنَّهَا هَدِيَّةٌ.

فَقُلْتُ: هَيْلَتِكَ الْهَبُولُ! أَعَنْ دِينَ اللَّهِ أَتَيْتَنِي لَتَخْدَعَنِي؟ أَمْخْتَبِطُ أَنْتَ أَمْ دُو جِنَّةً، أَمْ تَهْجُرُ؟ وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتُ أَفْلَاحِهَا، عَلَيَّ أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ، وَإِنْ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لِأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِّ جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا.

مَا لِعَلِّي وَلِنَعِيمٍ يَفْنَى، وَلَذَّةٍ لَا تَبْقَى! نَعُودُ بِاللَّهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ، وَقُبْحِ الزَّلْلِ. وَبِهِ نَسْنَعِينَ.

(و از این حادثه شگفت آورتر اینک شب هنگام کسی به دیدار ما آمد⁽¹⁾ و ظرفی سر پوشیده پر از حلوا داشت، معجونی در آن ظرف بود که از آن تنفر داشتم، گویا آن را با آب دهان مار سمی، یا قی کرده آن مخلوط کردند، به او گفتم: هدیه است؟ یا زکات یا صدقه؟ که این دو بر ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله حرام است. گفت: نه، نه زکات است نه صدقه، بلکه هدیه است.

گفتم: زنان بچه مرده بر تو بگیرند، آیا از راه دین وارد شدی که مرا بفریبی؟ یا عقلت آشفته شده یا جن زده شدی؟ یا هذیان می گویی؟ به خدا سوگند! اگر هفت اقلیم را با آن چه در زیر آسمانهاست به من دهند تا خدا را نافرمانی کنم که پوست جوی را از مورچه ای ناروا بگیرم، چنین نخواهم کرد، و همانا این دنیای آلوده شما نزد من از برگ جویده شده دهان ملخ پست تر است علی را با نعمت های فنا پذیر، و لذت های ناپایدار چه کار؟! به خدا پناه می بریم از خفتن عقل، و زشتی لغزشها، و از او یاری می جوییم.)⁽²⁾.

نوشتند که اشعث بن قیس بود.

خطبه 224 نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلف.

امتیاز ندادن به یکی از طرفین دعوا

یکی دیگر از آفات قضاء، امتیاز دادن به یکی از طرفین دعواست، که مخالف عدالت است، و قاضی را می لغزانند، و به صدور حکم ظالمانه می کشانند، همه افراد با هرگونه شغل و مقام و امتیازات سیاسی، اجتماعی باید در برابر محکمه اسلامی و نگاه قاضی مساوی باشند. در دوران حکومت خلیفه دوم، شخصی ادعائی نسبت به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام داشت و کار به دادگاه قضائی کشید. وقتی طرفین دعوا حاضر شدند، خلیفه دوم خطاب به امام علی علیه السلام گفت: یا ابالحسن در کنار مدعی قرارگیر تا قضاوت کنم. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ناراحت شد.

خلیفه دوم پرسید: از اینکه شما را در کنار مدعی قرار دادم ناراحت شدید؟ امام علی علیه السلام پاسخ داد: از آن جهت ناراحت شدم که عدالت را بین ما رعایت نکردی، او را با نام خواندی و مرا با احترام و با کُنیه «ابوالحسن» صدا کردی شاید مدعی من ناراحت شده باشد.⁽¹⁾

شرح ابن ابی الحدید، ج 17، ص 65.
قاطعیّت در اجرای قانون

اشاره

بسیاری از حاکمان و پادشاهان و حتی مردم معمولی آنگاه که به قدرت و ثروت

رسیدند، «روابط» را بر هر چیزی حاکم کردند،

و هر چه خواستند به دوستان و فامیلان خود امتیاز دادند، و دیگران را فدا نمودند.

اما حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در اجرای قانون و حدود الهی و تقسیم بیت المال، تنها الگوی کاملی است که قاطعیّت بی نظیر دارد، و روابط و دیگر تعلّقات خویشاوندی را در اجرای حدود الهی دخالت نمی داد.

اجرای حدّ نسبت به دوست

نجاشی شاعر (قیس بن عمرو) یکی از دوستان امام علی علیه السلام بود که در جنگ صفین حضور فعال داشته و برای تقویت روحیه سربازان امام اشعار حماسی می خواند.

اما در روز اوّل ماه رمضان از کنار خانه «ابی سمّال» می گذشت.

آن شخص نجاشی را در روز ماه رمضان دعوت به کباب و شراب نمود،

و چون مرد ضعیف الایمانی بود، پذیرفت، و در آن روز با هم کباب و شراب خوردند که در اواخر روز شراب اثر خود را گذاشت و صدایشان به عربده بلند شد که همسایه ها به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گزارش دادند.

مأموران امنیتی فوراً خانه ابی سمّال را محاصره کردند.

او چون راه های فرار را می دانست، فرار کرد، ولی نجاشی دستگیر شد.

امام علی علیه السلام دستور داد که 80 ضربه حدّ شراب بر او زدند،

و سپس 20 ضربه دیگر نیز اضافه شد.

نجاشی گفت:
یا امیرالمؤمنین حدّ شراب را می
دانستم، ولی بیست ضربه اضافی برای چیست؟
حضرت فرمود:
برای آنکه جرأت کردی تا حرمت ماه
رمضان را بشکنی.⁽¹⁾
می بینم که دوستی ها و روابط دوستانه
در اجرای حدود الهی اثری نداشت.
یعنی دوستی های نجاشی با امام و شرکت
او در جنگ صفین تأثیری در اجرای حدّ الهی
نداشت.

الغارات، ج2، ص533 - و بحارالانوار، ج41، ص9 - و
شرح ابن ابی الحدید، ج1، ص478.

برخورد با دختر خود

وقتی یکی از دختران امام علی علیه
السلام، گلوبند بیت المال را آنهم با
اجازه کلیددار آن، تنها برای روز عید
فطر، به عاریت گرفت،
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر سر
کلیددار بیت المال فریاد کشید، و گلوبند
را به بیت المال بازگرداند و خطاب به
دخترش فرمود:
اگر اجازه نمی گرفتی، دست تو اولین
دستی بود که در بنی هاشم قطع می
گردید.⁽¹⁾

تهذیب، ج10، ص151 - و وسائل الشیعه، ج18، ص521.

برخورد با برادر

برادر امیرالمؤمنین علیه السلام، عقیل بن ابیطالب چون مقداری اضافه از حقوق ماهیانه از آن حضرت درخواست داشت، و مکرر خواسته خود را بیان کرد، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آهنی را در آتش گرم و به دست برادر نزدیک کرد که از حرارت آن فریاد کشید. (1) -

خطبه 224 نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلف.

برخورد با پسر عمو

اشاره

وقتی یکی از فرزندان عباس، عموی امام علی علیه السلام به بیت المال خیانت کرد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نامه تندی به او نوشت و تهدید کرد: اگر اموال را به بیت المال باز نگرداند با شمشیر آدب خواهد شد.
اسباب ذم احد الولاة الخونة

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي كُنْتُ أَشْرَكَكَ فِي أَمَانَتِي، وَجَعَلْتُكَ شِعَارِي وَبِطَانَتِي، وَلَمْ يَكُنْ رَجُلًا مِنْ أَهْلِي أَوْثَقَ مِنْكَ فِي نَفْسِي لِمُؤَاسَاتِي وَمُؤَازَرَتِي وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَيَّ؛ فَلَمَّا رَأَيْتَ الزَّمَانَ عَلَى ابْنِ عَمِّكَ قَدْ كَلَبَ، وَالْعَدُوَّ قَدْ حَرَبَ، وَأَمَانَةَ النَّاسِ قَدْ خَرَبْتَ، وَهَذِهِ الْأُمَّةُ قَدْ فَتَكَتْ وَشَعَرَتْ، قَلْبْتَ لِابْنِ عَمِّكَ ظَهَرَ الْإِمْحَانُ فَفَارَقْتَهُ مَعَ الْمُفَارِقِينَ، وَخَذَلْتَهُ مَعَ الْخَاذِلِينَ، وَخُنْتَهُ مَعَ الْخَائِنِينَ، فَلَا ابْنَ عَمِّكَ أَسَيْتَ، وَلَا الْأَمَانَةَ أَدَيْتَ.
وَكَأَنَّكَ لَمْ تَكُنْ اللَّهُ تَرِيدُ بِجِهَادِكَ، وَكَأَنَّكَ لَمْ تَكُنْ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكَ، وَكَأَنَّكَ إِنَّمَا كُنْتَ تَكِيدُ هَذِهِ الْأُمَّةَ عَنْ دُنْيَاهُمْ، وَتَنُوي غِرَّتَهُمْ عَنْ فَيئِهِمْ، فَلَمَّا أَمَكَّنَكَ الشَّدَّةُ فِي خِيَانَةِ الْأُمَّةِ أَسْرَعْتَ الْكِرَّةَ، وَعَاجَلْتَ الْوَيْبَةَ، وَاخْتَطَفْتَ مَا قَدَرْتَ عَلَيْهِ مِنْ أَمْوَالِهِمُ الْمَصُونَةِ لِأَرْمِلِهِمْ وَأَيَّتَامِهِمْ اخْتِطَفَ الذَّنْبِ

الأَزَلِّ دَامِيَةَ الْمُعْزَى الْكَسِيرَةَ، فَحَمَلَتْهُ إِلَى الْحِجَازِ رَجِيبَ الصَّدْرِ بِحَمْلِهِ، غَيْرَ مُتَأَمِّنٍ مِنْ أَخْذِهِ،

ترجمه: علل نکوهش یک کارگزار خیانتکار (پس از یاد خدا و درود! همانا من تو را در امانت خود شرکت دادم، و همراه خود گرفتم، و هیچ یک از افراد خاندانم برای یاری و مددکاری، و امانت داری، چون تو مورد اعتماد نبود، آن هنگام که دیدی روزگار بر پسر عمویت سخت گرفته، و دشمن به او هجوم آورده، و امانت مسلمانان تباه گردیده، و امت اختیار از دست داده، و پراکنده شدند، پیمان خود را با پسر عمویت دگرگون ساختی، و همراه با دیگرانی که از او جدا شدند فاصله گرفتی، تو هماهنگ با دیگران دست از یاریش کشیدی، و با دیگر خیانت کنندگان خیانت کردی، نه پسر عمویت را یاری کردی، و نه امانت ها را رساندی.

گویا تو در راه خدا جهاد نکردی! و برهان روشنی از پروردگارت نداری، و گویا برای تجاوز به دنیای این مردم نیرنگ می زدی، و هدف تو آن بود که آنها را بفریبی! و غنائم و ثروتهای آنان را در اختیار گیری، پس آنگاه که فرصت خیانت یافتی شتابان حمله ور شدی، و با تمام توان، اموال بیت المال را که سهم بیوه زنان و یتیمان بود، چونان گرگ گرسنه ای که گوسفند زخمی یا استخوان شکسته ای را می رباید، به یغما بردی، و آنها را به سوی حجاز با خاطری آسوده، روانه کردی، بی آن که در این کار احساس گناهی داشته باشی

ذم الخيانة في بيت المال

كَأَنَّكَ لَا أَبَا لِعَيْرِكَ! حَدَرْتَ إِلَى أَهْلِكَ تُرَائِكَ مِنْ أَبِيكَ وَأُمَّكَ.
فَسُبْحَانَ اللَّهِ! أَمَا تُؤْمِنُ بِالْمَعَادِ؟ أَوْ مَا تَخَافُ نِقَاشَ الْحِسَابِ!؟

أَيُّهَا الْمَعْدُودُ - كَانَ - عِنْدَنَا مِنْ أَوْلَى الْأَلْبَابِ، كَيْفَ تُسَبِّغُ شَرَابًا وَطَعَامًا،
وَأَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّكَ تَأْكُلُ حَرَامًا، وَتَشْرَبُ حَرَامًا، وَتَتَّبَعُ الْإِمَاءَ وَتَنْكِحُ النِّسَاءَ مِنْ
أَمْوَالِ الْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُجَاهِدِينَ، الَّذِينَ أَقَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ هَذِهِ
الْأَمْوَالَ، وَأَحْرَزَ بِهِمْ هَذِهِ الْبِلَادَ!

ترجمه: نکوهش از سوء استفاده در بیت
المال

دشمنت بی پدر باد، گویا میراث پدر و
مادرت را به خانه می بری! سبحان الله!! آیا
به معاد ایمان نداری؟ و از حسابرسی دقیق
قیامت نمی ترسی؟ ای کسی که در نزد ما از
خردمندان بشمار می آمدی، چگونه نوشیدن و
خوردن را بر خود گوارا نمودی در حالی که
می دانی حرام می خوری! و حرام می نوشی!
چگونه با اموال یتیمان و مستمندان و
مؤمنان و مجاهدان راه خدا، کنیزان می
خری و با زنان ازدواج می کنی؟ که خدا
این اموال را به آنان وا گذاشته، و این
شهرها را به دست ایشان امن فرموده است!

المواجهة الصارمة للخونة

فَاتَّقِ اللَّهَ وَارْزُقْ إِلَى هَوْلَاءِ الْقَوْمِ أَمْوَالَهُمْ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ ثُمَّ امْكَنْتَنِي اللَّهُ
مِنْكَ لِأَعْدِرَنَّ إِلَى اللَّهِ فِيكَ، وَلَأَضْرِبَنَّكَ بِسَيْفِي الَّذِي مَا ضَرَبْتُ بِهِ أَحَدًا إِلَّا
دَخَلَ النَّارَ!

وَوَاللَّهِ لَوْ أَنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ فَعَلَا مِثْلَ الَّذِي فَعَلْتَ، مَا كَانَتْ لَهُمَا عِنْدِي
هُوَادَةٌ، وَلَا ظَفِيرًا مَنِّي بِإِرَادَةٍ، حَتَّى أَخَذَ الْحَقُّ مِنْهُمَا، وَأُزِيحَ الْبَاطِلَ عَنْ
مَظْلَمَتَيْهِمَا، وَأُقْسِمُ بِاللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ مَا يَسْرُنِي أَنْ مَا أَخَذْتَهُ مِنْ أَمْوَالِهِمْ حَلَالًا لِي،
أَتْرِكُهُ مِيرَاثًا لِمَنْ بَعْدِي؛ فَضَحَّ رُؤْيَدًا، فَكَأَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ الْمَدَى، وَدَفِنْتَ تَحْتَ
الثَّرَى، وَعَرِضْتَ عَلَيْكَ أَعْمَالِكَ بِالْمَحَلِّ الَّذِي يُنَادِي الظَّالِمُ فِيهِ بِالْحَسْرَةِ،
وَيَنْتَمِي الْمُضْيَعُ فِيهِ الرَّجْعَةُ، «وَلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ»

ترجمه: برخورد قاطع با خیانتکار

پس از خدا بترس، و اموال آنان را بازگردان، و اگر چنین نکنی و خدا مرا فرصت دهد تا بر تو دست یابم، تو را کیفر خواهم نمود، که نزد خدا عذر خواه من باشد، و با شمشیری تو را می زنم که به هر کس زدم وارد دوزخ گردید.

سوگند به خدا! اگر حسن و حسین چنان می کردند که تو انجام دادی، از من روی خوش نمی دیدند و به آرزو نمی رسیدند تا آن که حق را از آنان باز پس ستانم، و باطلی را که به ستم پدید آمده نابود سازم، به پروردگار جهانیان سوگند، آن چه که تو از اموال مسلمانان به ناحق بردی، بر من حلال بود، خشنود نبودم که آن را میراث بازماندگانم قرار دهم، پس دست نگهدار و اندیشه نما، فکر کن که به پایان زندگی رسیده ای، و در زیر خاک ها پنهان شده، و اعمال تو را بر تو عرضه داشتند، آنجا که ستمکار با حسرت فریاد می زند، و تباه کننده عمر و فرصت ها، آرزوی بازگشت دارد اما راه فرار و چاره مسدود است.⁽¹⁾

نامه 41 نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلف.

تازیانه زدن بر استاندار خلیفه سوم

ولید بن عُقبه، با قبیله «بنی المصطلق» در جاهلیت بر سر ریخته شدن خون نزاع داشتند.

پس از اسلام در سال نهم او با همراهانش برای گرفتن زکات به سوی قبیله یاد شده رفتند:

وقتی استقبال مردم را دید فکر کرد برای انتقام گرفتن می آیند، ناچار فرار کرد و به دروغ نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم اظهار داشت:

قبیله بنی المصطلق می خواستند مرا بکشند.

که ناگاه جبرئیل با آوردن آیه:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا (1).

«ای کسانی که ایمان آوردید اگر فاسقی خبری برای شما آورد، پیرامون آن تحقیق کنید.»

پدر ولید «عقبه» در مگه همسایه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بود که پس از بعثت انواع آزارها را به آن حضرت روا می داشت.

او بود که با گستاخی تمام آب دهان به صورت پیامبر انداخت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از آینده شوم او خبر داد و از شدت آزار و اذیت او می فرمود:

(من در میان دو همسایه شرور «ابولهب و عقبه بن ابی معیط» قرار گرفته ام.)

که در جنگ بدر، عقبه اسیر و کشته شد.

ولی پسر او «ولید» برادر مادری خلیفه سوم بود که به ظاهر مسلمان شد، اما در دربار خلیفه سوم نفوذ کرد و استاندار کوفه شد و در کوفه به عیش و نوش و میگساری و غارت بیت المال پرداخت،

از عبدالله بن مسعود با اصرار فراوان مبلغ زیادی از بیت المال قرض کرد که آن

را نپرداخت، وقتی عبدالله به خلیفه سوم شکایت کرد به او نوشت:

«تو خزانه دار ما هستی، کاری به ولید نداشته باش.»

ای مسلمانان، صد هزار درهم ولید از بیت المال مسلمین گرفت و تاراج کرد ولی خلیفه مسلمین آن را بازخواست نکرد.

سرانجام خلیفه سوم عبدالله را عزل و به مدینه بُرد تا ولید در کوفه آزاد باشد. استاندار کوفه شراب می خورد و با مستی وارد مسجد کوفه می شد، و نماز صبح را چهار رکعت می خواند،

در یکی از صبح ها که مست و بیهوش در محراب افتاده بود، مالک اشتر و جُنْدَب بن زهیر و جمعی از بزرگان، انگشتر خلیفه را از دست او گرفتند و به مدینه رفتند و با شواهد و قرائن به خلیفه سوم شکایت کردند،

خلیفه سوم به جای دادرسی، چند ضربه شلاق بر بدن «جندب» نواخت.

وقتی اعتراضات بالا گرفت، خلیفه سوم ناچار شد سعید بن عاص را به استانداری کوفه نصب و ولید را عزل کند.

ولید به مدینه آمد، و شهادت شاهدان تکمیل شد که می بایست حدّ شراب خواری 80 ضربه شلاق بر او جاری گردد،

اما چون برادر مادری خلیفه سوم بود، کسی به خود این اجازه را نمی داد که حدّ شرعی را اجرا کند و خلیفه سوم نیز می گفت چه کسی بر بدن برادر من شلاق می زند؟ در این هنگام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شلاق را گرفت و برخاست و فرمود:

«بنی اسرائیل چون اجرای حدود الهی را تعطیل کردند نابود شدند.»

و سپس ضربات پیاپی شلاق «80 ضربه» را بر بدن استاندار خلیفه سوم در کوفه نواخت.

خلیفه سوم ناراحت شده گفت:
ای علی تو حق نداری با ولید اینگونه
رفتار کنی.
امام علی علیه السلام پاسخ داد:
«ولید شراب خورده و حکم خدا باید در
حق او اجرا شود.»⁽²⁾.

سوره حجرات، آیه 6.
حدیقه الشیعه، ص 288 - و حق الیقین، ص 268 - و نقش
عایشه در اسلام، ص 165 - و مروج الذهب، ج 2، ص 334 - و
منهاج البراعة، ج 16، ص 219 و در تاریخ ابن اثیر - و
یعقوبی - و صحیح مسلم - و عقدالفرید - و مسند
احمد - و اسدالغابه نیز آمده است.

محکوم کردن خلیفه

شیخ مفید در ارشاد و مجلسی در
بحارالانوار نقل کردند که خلیفه دوم زنی
را احضار کرد.
چون مأموران خلیفه دوم نزد آن زن
آمدند، زن چنان ترسید که در بین راه بچه
او سقط شد.
خبر به خلیفه دوم دادند، اصحاب خود را
جمع کرد و از آنها نظر خواست.
همه گفتند:
بر تو چیزی نیست تو ادب کننده ای و
قصدی جز خیر نداشتی.
امیرالمؤمنین علیه السلام در میان آن
جمع بود و چیزی نمی گفت،
خلیفه دوم متوجه آن حضرت شده گفت:
یا ابالحسن شما چه می گوئی؟.
حضرت فرمود:
جماعت گفتند و شما هم شنیدی.
خلیفه دوم گفت:
حکم شما چیست؟
آن حضرت فرمود:

دیه بر عهده تو است، زیرا که قتل کودک به صورت خطائی است و جُرْم آن به تو باز می گردد.

خلیفه دوم گفت:

یا ابالحسن به خداوند سوگند که تو مرا بین این قوم نصیحت کردی، به خدا قَسَم از اینجا نرو تا اینکه دیه را به این خانواده برسانی.⁽¹⁾

قضاوت های محیرالعقول ید محسن عاملی، ص 35 - و قضاوت های امیرالمؤمنین علیه السلام، ص 67.

روش برخورد با قاضی

تنبیه قاضی با عزل چند روزه

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام زره خود را که در جنگ جَمَل گمشده بود، در دست یک یهودی دید،

شکایت به محکمه خود برد.

یهودی گفت:

زره در دست من است شما باید دلیل بیاورید.

در آن مجلس چون «شریح قاضی» به امیرالمؤمنین علیه السلام احترام کرد، و با یهودی برخورد مناسبی نداشت.

آن حضرت ناراحت شد و عدالت رفتاری قاضی را به او تذکر داد.

طبق درخواست قاضی باید افرادی شهادت می دادند که امام مجتبی علیه السلام و قنبر شهادت دادند.

اشتباه دیگر قاضی این بود که:

وقتی امام حسن علیه السلام و قنبر شهادت دادند که زره مال امام علی علیه السلام است، شریح خطاب به امام گفت:

اما شهادت حسن پذیرفته نیست، زیرا پسر شماس است و باید شاهد دیگری بیاورد. این جسارت و ضعف ایمان شریح، قابل عفو نبود، زیرا امام حسن مجتبی علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم او را سید و بزرگ جوانان بهشتی نام نهاد و معصوم بود.

که شریح نیز این حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیده بود، پس شهادت آن حضرت هرگز نمی بایست زیر سؤال برود.

در آن محکمه، یهودی با مشاهده اخلاق و عدالت و رفتار انسانی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مسلمان شد و زره را به امیرالمؤمنین علیه السلام بازگرداند، و در شگفت ماند که:

رهبر یک امت چونان افراد معمولی مملکت به دادگاه می آید و در کنار مدعی می نشیند که مسلمان هم نیست، و قاضی دادگاه خود را توبیخ می کند که چرا به او احترام گذاشته است.

اما شریح را به مدت 20 روز از قضاوت عزل و به روستای خودش فرستاد، و پس از آن مدت، دوباره به او اجازه داد تا قضاوت را از سر گیرد.⁽¹⁾

کشف الغمه، ج 1، ص 181 و 182.

شرایط و صفات قاضی قضاوت در نوجوانی

امام علی علیه السلام با اینکه دوران جوانی را می‌گذرانند، پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم او را برای قضاوت و تبلیغ به یمن اعزام فرمود.

حضرت علی علیه السلام فرمود:
یا رسول الله، مرا برای قضاوت می‌فرستی، در حالی که جوان هستم؟
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:
نزدیک بیا.

سپس دست بر سینه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گذاشت و این دعا را خواند:

اللَّهُمَّ اهْدِ قَلْبَهُ وَ ثَبِّتْ لِسَانَهُ

(خدایا قلب علی را هدایت کن، و زبان او را در حقگوئی استوار فرما.)
امام علی علیه السلام فرمود:

پس از دعای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هرگز در قضاوت میان دو نفر دچار شک و تردید نشدم. (1).

ارشاد شیخ صدوق، ص 93 - و شرح ابن ابی الحدید، ج 1، ص 18.

حل مشکلات قضائی جامعه

خلیفه دوم می خواست زن دیوانه ای را که شوهر نداشت و بچه شش ماهه ای به دنیا آورده بود، سنگسار کند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود:

حَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا

(مدت حمل و شیرخواری اش سی ماه تمام است.) (1).

و ادامه داد که:

«إِنَّ اللَّهَ رَفَعَ الْقَلَمَ عَنِ الْمَجْنُونِ»

(پروردگار خودداری از شهوت را از مجنون برداشته است).

خلیفه دوم می گفت:

«لَوْلَا عَلِيُّ لَهَلَكَ عُمَرُ»

(اگر علی نبود عُمر هلاک شده بود.)

سعد بن جبیر از ابن عباس روایت کرده است که گفت:

هرگاه خبری از علی علیه السلام به ما می رسید، آن را با چیزی برابر نمی کردیم.

و جوئیر از ضحاک بن مزاحم و او از عبدالله بن عباس روایت کرده است که گفت:

«وَاللَّهِ لَقَدْ أُعْطِيَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ تِسْعَةَ أَعْشَارِ الْعِلْمِ وَ أَيْمُ اللَّهِ لَقَدْ شَارَكَهُمْ فِي الْعَشْرِ الْعَاشِرِ»

(سوگند به پروردگار نه دهم علم به علی علیه السلام داده شده است و به بقیه انسان ها یک دهم، و علی علیه السلام در آن یک دهم نیز با آنها شریک است.) (2).

سوره احقاف، آیه 15.

جوهره، ص72: محمد بن ابی بکر انصاری.

لیاقت های قضائی

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نسبت به
ویژگی ها و لیاقت های قضائی امام علی
علیه السلام فرمود:

أَفْضَاكُمْ عَلِيٌّ

(بهترین شما در قضاوت علی علیه السلام
است.) (1).

و «علقمه از عبدالله» روایت کرده است که
ما اصحاب رسول خدا هرگاه با هم سخن می
گفتیم همه اعتراف می کردند که بهترین
قاضی اهل مدینه، علی بن ابیطالب علیه
السلام است.

و سعید عبدالله روایت کرده است که:
أَعْلَمُ أَهْلَ الْمَدِينَةِ بِالْفَرَائِضِ ابْنُ أَبِيطَالِبٍ

(داناترین اهل مدینه به واجبات الهی
علی بن ابیطالب است.)

و «احمد بن زهیر» از عبیدالله بن عمر
قواریری و او از مؤمل بن اسماعیل، و او
از سفیان بن ثوری و او از یحیی بن سعید
و او از سعید بن مسیب نقل کرد که او
گفت:

«كَانَ عُمَرُ يَتَعَوَّذُ بِإِلَهِهِ مِنْ مُعْضَلَةٍ لَيْسَ لَهَا
أَبُو حَسَنٍ»

(عمر به خدا پناه می برد از مشکلی که
ابوالحسن در آن نباشد.)

فرائد السمطين، ج1، ص97 - و الغدير، ج3، ص96 - و
کامل بهائی، ج1، ص68 - و مناقب خوارزمی، ص49 - و
ارشاد مفید، ص32.

والاترین قاضی

یکی از ابعاد وجودی ارزشمند امیرالمؤمنین علی علیه السلام، علم قضا و قضاوت های شگفتی آور آن بزرگ رهبر راستین امت اسلامی است که رسول گرامی اسلامی صلی الله علیه وآله وسلم به والائی و برتری آن حضرت در قضاوت اشاراتی فرمودند که قابل دقت و ارزیابی است، مانند:

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

أَقْضَاكُمْ عَلِيٌّ (1).

(بهترین شما در قضاوت علی علیه السلام است)

و در حدیث دیگر فرمود:

«أَقْضَاءُ أُمَّتِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ» (2).

(بهترین امت من در قضاوت علی بن ابیطالب است).

و فرمود:

«وَأَعْلَمُ أُمَّتِي بِالسُّنَّةِ وَالْقَضَاءِ بَعْدِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ» (3).

(دانشمندترین امت من نسبت به احکام الهی، و بهترین امت من در قضاوت علی بن ابیطالب است).

در اینجا به اعترافات جمعی از اصحاب رسول خدا توجه می کنیم؛

ابن عباس گوید:

روزی خلیفه دوم برای ما سخنرانی کرد و در ضمن خطابه گفت:

علی در امر قضاوت از همه ما داناتر است. (4).

و در جای دیگر گفته است:

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم علی علیه السلام را پُر و لبریز از علم و دانش ساخت. (5).

به همین دلیل دستور داد تا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد حاضر

است، هیچ کس حق رأی دادن و فتوا دادن ندارد. (6).

فرائد السّمطين، ج 1، ص 97 - و نورالابصار، ص 88 - و الغدير، ج 3، ص 96 - و كامل بهائى، ج 1، ص 68 - و مناقب خوارزمى، ص 49 - و مناقب مرتضوى ص 79 - و كنز الحقايق به نقل احقاق الحق، ج 4، ص 320 - و ارشاد مفيد، ص 32، - و انوار نعمانيّه، ص 11 - و شرح حديدى، ج 1، ص 18.

ينابيع المودة، ج 1، ص 65 باب 14 - و اسعاف الراغبين، ص 171 - و ذخائر العقبى، ص 83، ترجمه مناقب مغازلى.

كفاية الطالب، به نقل احقاق الحق، ج 4، ص 324.

مناقب خوارزمى، ص 55 - و انساب الاشراف، ص 97. على و قرآن، ص 55.

امام على، ج 1، ص 384 - و شرح حديدى، ج 1، ص 18 (لايفتين احكم فى المسجد و على حاضر).

قضاوت در مجلس پیامبر

ابن صباغ مالکى در فصول المهمّه، و علامه شيخ محمد الصّبان مصرى در اسعاف الراغبين مى گوید:

پیامبر خداصلی الله علیه وآله وسلم با جمعی از اصحاب خود نشسته بود.

دو نفر وارد شدند، یکی از آنها به حضور پیامبر خداصلی الله علیه وآله وسلم چنین عرض کرد:

یا رسول الله! من الاغی داشتم که گاو این مرد آن را کشت.

مردی از حاضرین جلسه فوراً نظر داد و گفت:

چار پایان را ضمانتی نمی باشد.

پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم رو به علی علیه السلام کرد، فرمود:

یا علی میان آنها داوری کن.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از آنها پرسید:
 آیا این حیوان ها هر دو بسته بودند و یا باز؟
 یا یکی باز و دیگری بسته؟
 آن مرد گفت:
 آری الاغ بسته بود، ولی گاو باز و صاحبش نیز با او بود.
 امام علی علیه السلام فرمود:
 صاحب گاو ضامن الاغ است.
 رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم قضاوت آن حضرت را تأیید فرمود.⁽¹⁾

اسعاف الزاغبین در حاشیه نور الابصار، ص 171 - و فصول المهمه، ص 43 - و ینابیع المودّة، ج 1، ص 66.

قضاوت در یمن

قضاوت در یک قتل دسته جمعی

احمد بن حنبل با دو سند از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرد که آن حضرت فرمود:
 پیامبر خدا مرا به یمن فرستاد. در آنجا روزی بقبائلی چند می گذشتم که با هم دیگر نزاع داشتند.
 وقتی از جریان پرسیدم معلوم شد که چاهی جهت صید شیر، کنده بودند، که شیری در آن چاه افتاده بود، شخصی در حال سقوط کردن به درون چاه، دوومی را گرفت و دوومی با دست سوومی و سوومی هم به چهارمی چنگ زد و او را کشید و همه به درون چاه سقوط کردند.
 شیر همه را به سختی مجروح کرد، تا اینکه یکی از آنها پیش قدم شد و شیر را کشت.

مردم، مجروحین را از چاه بیرون کشیدند.

چهار نفر پس از مدتی همگی جان سپردند و میان چهار قبیله نزاع در گرفت که خون بهای هر کدام (اولی، دومی، سومی، چهارمی) با کیست؟

در این لحظات حسّاس امام علی علیه السلام جلو رفت و فرمود:
با اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم در روی زمین است می خواهید با هم بجنگید؟

من میان شما داوری می کنم.
اگر به قضاوت من رضایت دادید که اختلافات برطرف می شود، یا شما را نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم برده تا آن حضرت در میان شما داوری کند.
اهل یمن به قضاوت آن حضرت رضایت دادند و امیرالمؤمنین علیه السلام در مقام قضاوت فرمود:

اکنون بروید و از قبائلی که این چاه را کنده اند، ربع دیه، ثلث دیه و نصف دیه و تمام دیه را جمع کنید.⁽¹⁾
(یعنی دو هزار و هشتاد و سه دینار طلا جمع آوری کنید.)

پس از آماده شدن پول ها، فرمود:
250 دینار به ورثه اولی بدهید، برای اینکه او باعث کشته شدن دومی شد، در نتیجه از خون بهای خودش کم می شود.

و ثلث دیه (333 دینار) را باید به ورثه دومی بدهید

و نصف دیه (500 دینار) را باید به ورثه سومی

و یک دیه کامل (1000 دینار) را باید به ورثه چهارمی بدهید.

اما مردم قبائل راضی نشدند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ایشان را با مأمورانی خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرستاد، مردم یمن وقتی از راه رسیدند که آن جناب کنار مقام ابراهیم در مسجد الحرام بود.

داستان خود را باز گفتند.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

میان شما داوری می کنم.

یکی از ایشان گفت:

علی بن ابیطالب علیه السلام در میان ما قضاوت کرده است.

آنگاه داوری او را شرح دادند.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم همان را امضاء کرد و فرمود:

داوری علی صحیح بود. (2).

مسند احمد حنبل، ج 1، ص 77.

ذخائر العقبی، ص 84 - و علی در کتب اهل سنت، ص 251.

دعای پیامبر (ص) برای قضاوت امام علی (ع)

گاهی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم داوری می کرد.

چون خبر آن به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می رسید، می فرمود:

خدا را شکر می کنم که حکمت را در خاندان ما اهل بیت علیهم السلام قرار داده است. (1).

قضاوتهای امیرالمؤمنین علیه السلام، تألیف علامه جبل عاملی، ص 61 - و قضایای علی علیه السلام، تألیف شیخ محمد علی شوشتری، ص 69.

حلّ مشکلات قضائی آزمایش کرّ بودن

مردی استخوانی را به گوش دیگری زد، مضرّوب ادّعا کرد که در اثر آن ضربه شنوایی او از بین رفته است.

حضرت امیر علیه السلام فرمود:

تا یک سال از او مراقبت نموده و او را غافلگیر کنند، پس اگر شنوایی او بر آنان ثابت گردید و یا دو مرد عادل بر آن گواهی دادند دیه ای طلب ندارد وگرنه او را بر عدم شنوایی سوگند داده دیه گوشش را به او بپردازند.

کسانی گفتند:

یا امیرالمؤمنین! اگر پس از گذشت یک سال شنوایی او ثابت گردید، حکمش چیست؟

حضرت علی علیه السلام فرمود:

اثری ندارد چه بسا خداوند شنوایش را بعد از یک سال مجدداً به او مرحمت نموده باشد.⁽¹⁾

در ادامه این خبر حضرت رضا علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام چنین نقل فرمود که:

اگر مورد ادّعا، از دست دادن تمام شنوایی باشد... صبر می کنند تا به خواب سنگینی فرو رفته بر او فریاد می کشند.⁽²⁾

فروع کافی، ج7، ص322، حدیث 3.

فروع کافی، ج7، ص324، حدیث 9.

آزمایش کردن بویایی و گویایی

از امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به
مردی که دیگری بر سرش ضربه ای وارد کرد
و مضروب ادّعا می کرد بویایی و گویایی
خود را از دست داده پرسش نمودند.
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:
اگر راست می گوید سه دیه طلب دارد.
پرسیدند: چگونه معلوم می شود؟
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:
بویایش بدین وسیله آزمایش می شود که
پارچه نیم سوزی زیر بینی او بگیرند، اگر
در جای خود ایستاده و حرکت نکرد راست
گفته، و اگر بدون اختیار چشمان را بر هم
زد دروغ گفته است.
و اما نسبت به قدرت تکلم، سوزنی در
زبان او فرو می برید، پس اگر خون سرخ
بیرون آمد دروغ گفته، و اگر خون سیاه
خارج شد راست گفته است.⁽¹⁾

فروع کافی، ج7، ص323، حدیث 7.

ضعف بینایی

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به مردی که ضربه ای بر چشمش خورده و بیناییش کم شده، ولی به ساختمان چشم او آسیبی نرسیده بود، چنین آزمایش کرد: پارچه ای بر چشم سالمش بست و آنگاه مردی به دستور آن حضرت تخم مرغی در برابر چشم معیوبش گرفته و اندک اندک از او دور شد تا جایی که مضروب ادّعا کرد که آن را نمی بیند، سپس آن نقطه را نشانه کرد و چشم سالمش را نیز بدانگونه آزمایش نموده و آنگاه تفاوت دو مسافت را مشخص کرده، به همان نسبت به او ارش جنایت داد. (1).

فروع کافی، ج7، ص323، حدیث 6.

ضعف بینایی هر دو چشم

مردی که ضربه ای به سرش کوبیدند خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده و ادّعا کرد که در اثر آن ضربه بیناییش ضعیف شده است.

آن حضرت وی را در محلی نشانید و با نشان دادن تخم مرغی، دید چشمش را از چهار جانب آزمایش کرد و چون بینایی از چهار طرف مساوی بود به وی فرمود: ادّعایت راست و پذیرفته است.

و آنگاه مردی را در همان سنّ و سال پیش خواند و در کنار او نشانید و ابتداء دید چشمش را از چهار جانب آزمایش کرد و سپس تفاوت دو مسافت را تعیین نموده، به همان نسبت به مضروب دیه داد. (مثلاً اگر نصف

بینایش کم شده بود نصف دیه چشم و اگر
ثلث ثلث و... (1).

عجایب القضايا، قمی، ص93، حدیث 148.

مورد این خبر آزمایش هر دو چشم و مورد
خبر او یک چشم بوده که با مقایسه با چشم
دیگر آزمایش و تعیین ارزش جنایت شده است.
نقص زبان

مردی ضربه ای بر زبان دیگری زد.
به طوری که قدری از زبان شد و نتوانست
بعضی از حروف را ادا کند.
نزاع نزد خلیفه دوّم بردند.
خلیفه دوّم حکمش را ندانست.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:
حروف الفباء بیست و هشت تاست (1) و باید
دید که مضروب چند حرف را اداء نمی کند،
پس به همان نسبت از جانی دیه می گیرد. (2).

در الفبای عرب.
وسائل الشیعه، ج19، ص275، حدیث 6 (با اندکی
تفاوتی).

سوگند دادن ظالم

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:
اگر خواهید شخص ستمگری را سوگند دهید
به او بگوید از حول و قوه خدا بیزار
جوید که اگر سوگندش دروغ باشد زود به
عقوبت خواهد رسید، ولی اگر بگوید سوگند
به خدای یگانه در عقوبتش تعجیل نخواهد
شد، زیرا به یکانگی خداوند اعتراف کرده
است. (1).

نهج البلاغه حکمت 253 معجم المفهرس مؤلف.

قصاص چشم (کور کردن با آیینه)

غلامی از قبیله قیس با مولای خود به نزد خلیفه سوم رفتند.

غلام اظهار داشت که مولایش با زدن ضربه شدیدی چشم او را کور کرده، ولی ساختمان چشم سالم است، مولا به غلام می گفت: دیه چشمت را به تو می دهم از قصاص صرف نظر کن.

غلام از گرفتن دیه خودداری کرده و تنها خواسته اش، قصاص بود.

خلیفه سوم در حکم قضیه درماند. آنان را نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بُرد و از آن حضرت تقاضای داوری کرد.

مولا یک دیه کامل به غلام تسلیم نمود تا از قصاص درگذرد. غلام نپذیرفت.

مولا حاضر شد دو دیه بپردازد، ولی باز هم غلام امتناع داشت و جز به قصاص راضی نبود.

در این موقع امیرالمؤمنین علیه السلام به منظور قصاص کردن مولا، آیینه ای طلبید، آن را داغ کرد و آنگاه مقداری پنبه خواست و آن را خیس کرد و بر اطراف چشم او، روی پلک ها گذاشت و چشم را در مقابل آفتاب نگه داشت و به وی فرمود: در آیینه نگاه کن.

و چون قدری نگاه کرد کور شد، بدون آن که آسیبی به ساختمان چشمش وارد شود.⁽¹⁾

فروع کافی، ج7، ص319 حدیث 1.

وزن زنجیر

غلامی زنجیر به پا از کنار دو مرد عبور می کرد، آن دو نفر در مقدار وزن زنجیر با هم شرط بندی کردند.

یکی از آنان گفت: اگر وزن زنجیر فلان مقدار نباشد همسر من سه طلاقه است.

دیگری گفت: اگر حدس تو درست باشد زن من سه طلاقه است.

پس هر دو برخاسته و به همراه غلام نزد مولایش رفته به مولای غلام گفتند:

زنجیر را باز کن تا آن را وزن نمائیم. مولای غلام هم گفت: زخم طلاق است اگر بخواهم زنجیر را باز کنم.

همگی نزد خلیفه دوّم رفتند و مشکل را نزد او مطرح کرده از او چاره جویی کردند.

خلیفه دوّم گفت: سوگند مولایش بر دو سوگند دیگر مقدم است.

و آنگاه گفت: بیائید با هم به نزد علی بن ابیطالب برویم شاید او برای حلّ این مشکل تدبیری بیندیشد.

پس به نزد آن حضرت رفته جریان را عرضه داشتند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: چقدر پاسخ آسان است.

و سپس دستور داد ظرف بزرگی آوردند و زنجیر را با نخی به پای غلام بستند و سپس پای غلام را با زنجیر در میان ظرف گذاشته بر آن آب ریختند تا این که ظرف پر از آب شد.

پس از آن فرمود:
زنجیر را بالا ببرید.
زنجیر را بالا بردند تا حدی که از آب بیرون شد، در این هنگام، آب قدری پائین رفت و آنگاه فرمود:
پاره آهن در آب بریزند تا اندازه آب به جای سابقش برگردد.
چون دستور انجام گرفت فرمود:
حالا پاره های آهن را وزن کنید، هرچه شد همان وزن زنجیر است.⁽¹⁾

من لا یحضر، کتاب القضاء، باب الحیل فی الاحکام، حدیث 2.

تدبیر

مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت:
مقداری خرما جلویم بود، ناگهان زخم پیشدستی کرده دانه ای از آنها برداشته در دهانش انداخت،
پس من سوگند یاد کردم که خرما را چه بخورد و چه بیرون بیندازد، او را طلاق دهم، مرا دریاب چه باید بکنم؟
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به وی فرمود:
نصفش را بخورد و نصفش را بیندازد، در این صورت تو از سوگندت خلاصی یافته ای.⁽¹⁾

ارشاد، مفید، ص118.

سوگند مشکل

مردی سوگند یاد کرده بود، اگر در روز ماه رمضان با همسرش آمیزش نکند، او را سه طلاقه کند.

نزد امیرالمؤمنین آمدند.
حضرت علی علیه السلام فرمود:
«او را به سفر ببر، و به سوگندت عمل کن.»⁽¹⁾

اذکیاء، ابن جوزی، ص25. الباب الثامن.

مشکل وزن کردن دَرَب خانه

گروهی آهنگر یک دَرَب آهنی را به وزنی که صاحبان آن برای آن تعیین کرده بودند، معامله کردند و دَر را به طرف مقصد می بردند.

در بین راه کسانی وزن دَرَب را از آنان پرسیده و خریداران جریان را گفتند.
آنان اظهار داشتند:

وزن دَرَب هرگز به این مقدار نمی باشد.
خریداران برگشتند و از فروشندگان تقاضای کم نمودن قیمت دَرَب را کردند، که آنان امتناع کردند و نزاع بینشان دَر گرفت.

سرانجام نزد امیرالمؤمنین علیه السلام رفتند، آن حضرت به آنان فرمود:

دَرَب را به طرف رودخانه برده، آن را در میان قایقی گذارده و اندازه فرو رفتگی قایق را در آب نشانه گذاری کنید.

سپس دَرَب را بیرون کشیده و به جای آن خرمای وزن شده قرار دهید تا به همان اندازه در آب فرو رود و بدانید که وزن دَرَب به مقدار وزن خرماها است.

تشخیص نقص در تنفس

مردی که ضربه ای بر سینه اش وارد شده و مدعی بود که بر اثر آن ضربه، عیبی در تنفس او پدید آمده است.

شکایت نزد امیرالمؤمنین علیه السلام برده از آن حضرت داوری خواست. امام علی علیه السلام در صدد آزمایش او بر آمد و فرمود:

نفس زمانی از سوراخ راست بینی و زمانی از سوراخ چپ خارج می شود و بامداد از موقع طلوع سپیده تا طلوع آفتاب غالباً از سوراخ راست بینی خارج می گردد.

پس شماره نفس های مدعی را در همان زمان تعیین نمود.

و روز دیگر مردی را در همان سن و سال و در همان زمان مورد آزمایش قرار داد و آنگاه به نسبتی که نقص وارد شده بود از جانی آرش جنایت گرفت.⁽¹⁾

مناقب، سروی، ج 1، ص 509.

حیوان تخم گذار و بچه زا

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هر حیوانی که گوش هایش پنهان باشد تخم گذار است، و هر حیوانی که گوش هایش ظاهر باشد بچه زا است.⁽¹⁾

عیون ابن قتیبه، ج 4، ص 88.

نقش پیری پدر در فرزند

زنی را نزد خلیفه دوّم آوردند، شوهر زن، مرد سالمندی بود که پس از ازدواج با آن زن از دنیا رفته بود و زن باردار شده و پسر زاییده بود.

پسران پیرمرد (از زن دیگر پیرمرد) بر زن به زن تهمت زده، و بر آن گواهی دادند (و به این وسیله می خواستند پسر آن زن را از ارث پدر محروم کنند).

خلیفه دوم دستور داد:

زن را سنگسار کنند.

اتفاقاً امیرالمؤمنین علیه السلام از کنار زن عبور می کرد.

چون نگاه زن به آن حضرت افتاد، گفت: ای پسر عم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم کاغذی دارم.

چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آن را مطالعه کرد، به همراهان زن فرمود:

این زن تاریخ ازدواج با شوهر و تاریخ همبستر شدن با او و کیفیت آن را در این ورقه یادداشت کرده است، هرچه زودتر او را رها کنید.

در روز دیگر آن حضرت علیه السلام کودکان هم سنّ و سال آن کودک را جمع کرد و کودکان را با پسر آن زن به بازی مشغول ساخت.

و چون سرگرم بازی شدند به آنان فرمود: بنشینید!

همه نشستند.

سپس آنان را صدا زد که برخیزند.

کودکان همه برخاستند،

در این هنگام کودک آن زن خواست برخیزد، نتوانست، به ناچار بر دو دست خود تکیه زد و برخاست.

امیرالمؤمنین علیه السلام از مشاهده
این حالت فرمود:
او فرزند همان پیرمرد است.
سپس او را پیش خود خوانده، و از ارث
پدر سهم او را پرداخت.
آنگاه بر تمام برادرانش حدّ افتراء
جاری کرد!
خلیفه دوم حیرت زده گفت:
یا علی چه کردی؟
حضرت فرمود:

از تکیه پسر بر دست ها، ضعف پیرمرد را
دریافتم. (1).
پس از قرن ها تلاش، امروزه، دانشمندان
جهان با تجربیات گوناگون با این حقیقت
آشنا شدند و اعلام کردند که مادران و
پدران در سنین بالا سعی کنند که بچه دار
نشوند.

فروع کافی، ج 7، ص 426.

مبارزه عقل و جنون

امام علی علیه السلام نسبت به عقل و
جنون در دوران جوانی اظهار داشت که:
تا دوران هجده سالگی عقل و جنون در
مبارزه هستند.
وقتی هجده سال تمام شد، هر کدام که
بیشتر باشد بر دیگری غالب می آید. (1).

بحارالانوار ج 1 ص 96 ابواب العقل و الجهل حدیث
.39

تأثیر آفتاب در بدن

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به تأثیر تابش خورشید بر بدن انسان فرمود:
اگر در آفتاب می نشینید به خورشید پشت کنید؛ زیرا که آن بیماری پنهان را آشکار می کند. (1).

خصال، ج 1، ص 110.

انتخاب زن شیرده

در انتخاب زنی که فرزند شما را شیر می دهد خوب دقت کنید؛
زیرا آن شیر سبب پرورش و نشو و نمو فرزندان می شود و اخلاق و روحیات زن شیرده در فرزند اثر می گذارد. (1).

فروع کافی، ج 6، ص 144، حدیث 10.

معیار زیبایی

با زنانی ازدواج کنید که چشمی درشت، کف دستی بزرگ، رنگی گندمی و میانه ای بلند داشته باشند.
آنگاه اگر رضایت نداشتید مهر شما به عهده من. (1).

فروع کافی، ج 5، ص 335، حدیث 2.

نقش چهل روز

حسین بن خالد می گوید:
از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدم
روایتی از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
به ما رسیده که:
«هرکس شراب نوشد تا چهل روز نمازش
قبول نمی شود».
امام علی علیه السلام فرمود: صحیح است.
عرض کردم:

به چه علت چهل روز، نه کم و نه زیاد؟
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:
خداوند آفرینش انسان را اندازه گیری
کرده است، چهل روز به حالت نطفه، و
آنگاه علقه نیز چهل روز، و پس از آن
مُضغه نیز چهل روز... پس کسی که شراب
نوشد تا چهل روز آن در «مشاش» او (نرمه
سر استخوان که می توان آن را جوید) باقی
می ماند به مقدار انتقال حالت های جنینی
او.

و آنگاه فرمود:
و این چنین است تمام غذاها و
نوشیدنیهایی که تناول می کنید. (1).

تهذیب، ج 9، ص 108، حدیث 203.

راه حل مشکلات فرزند دو سر

در زمان خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام کودکی که دارای دو سر و دو سینه بر یک کمر بود، به دنیا آمد. خانواده آن کودک میزان ارث او را از آن حضرت پرسیدند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هنگامی که خواب است بر او فریاد زنند، اگر هر دو سر با هم بیدار شدند یک نفر است و یک ارث می برد و اگر یکی بیدار و دیگری همچنان خواب ماند دو ارث می برد. (1).

فروع کافی ج 7 ص 159 حدیث 1، در کافی از بزندی از ابوجمیل نقل کرده که می گوید:

در فارس زنی شوهردار را دیدم دارای دو سر و دو سینه بر یک کمر، که هر کدام نسبت به دیگری زشک می برد. و نیز از دیگری نقل کرده که می گوید: مردی به این کیفیت دیدم که هر دو به بافندگی مشغول بودند. (فروع کافی ج 7 ص 159 حدیث 2 و 3. نقش قرآن در قضاوت

قرآن و دوران شیرخوارگی

در زمان خلافت خلیفه سوم، زنی در دوران شش ماهگی فرزندی به دنیا آورد که شوهر آن زن او را متهم کرد. دعوا نزد خلیفه سوم بردند و او نتوانست مشکل را حل کند، و دستور رجم زن را صادر کرد، مردم به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مراجعه کردند، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: در یک جای قرآن آمده است که: **يُرَضِّعَنَّ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنَ كَامِلَيْنِ... (1)**. «زنان فرزندان خود را دو سال کامل شیر دهند»

و در جای دیگر فرموده است: **وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا (2)**. «دوران بارداری و باز گرفته شدن از شیرخوارگی 30 ماه است» وقتی ایام شیرخوارگی بیست و چهار ماه از آن کسر گردد، مدت حمل شش ماه می شود. بنابر این خانمی که کودک شش ماهه آورده است، گناه نکرده و کودک از آن شوهرش می باشد. پس از قضاوت امام علی علیه السلام خلیفه سوم اقرار کرد که از این حکم بی خبر بوده است، بلافاصله دستور داد زن را برگردانند و رجم نکنند. (3). اما وقتی مأمورین برای برگرداندن زن به محل اجرای حکم رفتند کار از کار گذشته و زن رجم شده بود. زن بی گناه قبل از شروع حکم به خواهرش گفته بود:

خواهرم! ناراحت مباش به خدا قسم! هيچ كس غير از شوهرم به من نزديك نشده است و كودك از آن شوهرم مي باشد.
وقتي كودك بزرگ شد و به مرحله جواني رسيد، پدر اعتراف كرد كه جوان از آن اوست زيرا شبیه پدر بود.
راوی می گوید:

آن مرد را دیدم كه بدنش روی رختخواب قطعه قطعه شده بود و به مكافات عمل خود رسيد. (4).

مرحوم علامه اميني می فرماید:
آيا اين برای مسلمانان عار نيست كه جای پيغمبر را کسی بگيرد كه مسئله ساده قضائي را نداند؟
آيا اين عدالت است کسی بر جان و مال مردم مسلط شود كه اين مقدار آگاهی به مسائل ندارد. (5).

سوره احقاف، آیه 15.

سوره بقره، آیه 233.

نظير همین ماجرا در قضاوتهاي حضرت، در حكومت خليفه دوم نيز گذشت.

الموطأ، ج2، ص176؛ البيهقي في السنن الكبرى، ج7، ص442؛ الدر المنثور، سيوطي، ج6، ص40.
الغدیر، ج6، ص94 - و سفينة البحار، ج2، ص435.

حکم ازدواج مادرزن

منصور بن حازم می گوید:
در محضر امام صادق علیه السلام بودم که
مردی نزد آن حضرت علیه السلام آمده
پرسید:

مردی با زنی ازدواج کرده و قبل از آن
که با او همبستر شود، زن مرده است، آیا
می تواند با مادرش ازدواج نماید؟
امام علی علیه السلام فرمود:
شخصی از ما چنین کرده و مانعی در آن
نیافته است؟

من عرضه داشتم:
فدایت شوم! تنها افتخار شیعه به حکمی
از امام علی علیه السلام است.
در این مسئله ابن مسعود اظهار نظر
کرده و آن را اجازه داد است، پس نزد
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده و
حکم مسئله را از آن حضرت جویا شد.
امام علی علیه السلام به او فرمود:
این حکم را از کجا گرفته ای؟
گفت از آیه قرآن:

وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِّنْ نِّسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُم بِهِنَّ (1).

«و حرام شد برای شما دختران زن که در
دامن شما تربیت شده اند اگر با زن
مباشرت کرده باشید.»

آنگاه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
به او فرمود:

حرمت ازدواج با دختران یک زن در آیه
مقیّد به دخول است، و لیکن آیه حرمت
ازدواج با مادر زن:

«وَأُمَّهَاتِ نِسَائِكُمْ»

«و حرام شد بر شما مادر زن»

مطلق است و مقیّد به دخول به دختران
آنان نمی باشد. (2).

سوره نساء، آیه 22.

فروع کافی، کتاب النکاح، (باب الرجل یتزوج...) ج4.

مقصود امام علی علیه السلام در پاسخ اول از «یکی از بنی هاشم» از طالبین یا عباسین بوده نه یکی از آیاء گرامش که گفتار و کردار آنان گفتار و کردار امیرالمؤمنین علیه السلام است، و آن هم به علت تقیه بیان شده، و در آخر خبر هم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به طور صریح حق را آشکار نموده است.

رد گواهی یهود و پذیرش گواهی نصاری

هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه «ششقیه» را می خواند مردی نزد آن حضرت آمده و مسائلی سؤال کرد، از جمله پرسید:

دو نفر یهودی بر اسلام یهودی دیگر گواهی داده اند، آیا گواهی آنان پذیرفته می شود؟

آن حضرت علیه السلام فرمود: نه؛ زیرا یهودیان کلام خدا را تغییر داده و گواهی دروغ می دهند.⁽¹⁾ و نیز پرسیدند:

آیا گواهی دو نفر نصرانی بر اسلام یک نفر مجوسی پذیرفته می شود؟ آن حضرت فرمود:

آری؛ زیرا خداوند در قرآن مجید می فرماید:

«وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى»

«و می یابی نزدیکترین مردم را از نظر دوستی با اهل ایمان کسانی که گفته اند ما ئیم ترسایان، برای این که بعضی از آنان کشیشان و صومعه نشینانند و آنها از عبادت خدا تکبر نمی کنند»⁽²⁾.

و کسی که از عبادت خدا تکبر نمی ورزد گواهی دروغ نخواهد داد.⁽³⁾

شرح نهج البلاغه، ابن میثم، ج 1، ص 2698.
سوره مائده آیه 82.

شرح نهج البلاغه، ابن میثم، ج 1، ص 269.
قضاوت در مورد حجرالأسود

جلال الدین سیوطی در باب «شهادت
الامکنه» از ابوسعید خدری روایت می کند
که:

من با خلیفه دوم به حج رفتم چون طواف
کرد آمد حجرالاسود را استلام کند، گفت:
من می دانم که تو سنگی هستی نه می
توانی ضرر برسانی و نه منفعتی داری و
اگر رسولخدا را نمی دیدم که تو را می
بوسید و استلام می کرد نه ترا می بوسیدم
و نه استلام می کردم.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ
او فرمود:

ای عمر این چنین قضاوت نکن، این سنگ
هم نفع می رساند و هم ضرر.
خلیفه دوم گفت:

یا ابالحسن آیا دلیلی بر این هست.
حضرت فرمود:

اینک کتاب خداست که می فرماید:

وَ إِذَا أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ وَ
ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ
قَالُوا بَلَى

«چون خداوند تعالی آدم ابوالبشر را
خلق کرد پشت او را مسح نمود و از ذریه
بنی آدم عهد و پیمان گرفت به ربوبیت خود
و عبودیت آنها

و آن عهد و میثاق را در کتابی نوشت و
به این سنگ خورانید، سپس به آن سنگ
فرمود شهادت بده در روز قیامت به ایمان
و وفاء هرکس که در دنیا به زیارت تو
آمده است و شهادت بده بر کفر و شرک هرکس

که متمکن بوده است که ترا زیارت کند و
نکرده است.»

سپس فرمود:

من شنیدم از رسول خدا که فرمود:
حجرالاسود در روز قیامت می آید و با
زبان فصیح و بلیغ، شهادت دهد برای هر کس
که او را بوسید و مسح نموده است،
(اقراراً بوحدانیه الله و اعترافاً بما
فرضه الله)

و شهادت دهد بر ضرر کسانی که او را
زیارت نکردند.

پس بدان ای عمر که این سنگ هم نفع می
رساند و هم ضرر.

پس خلیفه دوم گفت:

أَعُوذُ بِاللَّهِ إِنْ أَعِيشُ فِي قَوْمٍ لَسْتُ فِيهِمْ يَا أَبَا الْحَسَنِ . (1).

«به خدا پناه می برم از اینکه در میان
قومی زندگی کنم که علی بن ابیطالب در آن
نباشد.»

و نیز این روایت را «محمد بن یوسف
شافعی» در کتاب «سبیل الهدی» و الرشاد
در باب ششم در فضل حجرالاسود آورده و
«خجندی» در کتاب «فضائل مکه» و بیهقی در
شعب الیمان و «حاکم نیشابوری» در
«مستدرک» و «غزالی در احیاء العلوم و
ابن ابی الحدید» در شرح «نهج البلاغه»
بنابر نقل «سید هاشم» از غایة المرام -
و - علامه محمد قلی در کتاب تشیید المطاعن
ص 556.

معنای «حین» در قرآن

مردی برای حاجتی نذر کرد که من یک حین روزه بگیرم،
و وقتی را معین نکرده بود، سپس دچار تردید شد که این «حین» چند مدت است؟
داوری به نزد امام علی علیه السلام بردند،
حضرت فرمود:

باید شش ماه روزه بگیرد،
و آنگاه این آیه را تلاوت فرمود:
تَوْتَى أَكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا
«و اشجار از روزی که شکوفه می نماید تا به ثمر برسد شش ماه طول می کشد.»⁽¹⁾
که در این آیه «حین» برای مدت 6 ماه به کار رفته است.

سوره ابراهیم آیه 25.

حکم دیه علقه

شیخ مفید در ارشاد می فرماید:
مردی زنی را کتک زد، آن زن بر اثر آن بچه خود را که علقه بود سقط کرد.
حکم آن را از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند.
آن حضرت فرمود:
دیه آن چهل دینار است.

و این آیه را تلاوت فرمود:
وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَبَنَّاكَ اللَّهُ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ⁽¹⁾.

«به تحقیق که ما خلق کردیم انسان را از صفوت صافی از کل پس قرار دادیم او را نطفه در قرارگاهی استوار پس گردانیدیم آنرا خون بسته شده،

پس پارچه گوشتی پس گردانیدیم آن پارچه
گوشت را استخوان پس آن پارچه استخوان را
به گوشت پوشانیدیم پس آفریدیم او را
آفریدن دیگر پس برتر آمد خداوند که
بهترین آفرینندگان است.»
سپس آن حضرت فرمود:

«دیه سِقط نطفه بیست دینار و علقه چهل
دینار و مضغه شصت دینار و در استخوان،
پیش از اینکه خلقی کامل گردد هشتاد
دینار است و جنین که صورت گری شده باشد
پیش از آنکه روح در او دمیده شود و بعد
از تمامی خلقت بدن صد دینار است
و هرگاه روح بر او دمیده شد هزار
دینار است.»⁽²⁾

سوره مؤمنون آیه 12.
ارشاد شیخ مفید.

نوآوری ها در قضاوت امام علی (ع)

جدائی افکندن میان متهمان، در یکی از
قضاوت های امام علی

نمونه ای شگفت انگیز از ابتکار و
خلاقیت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در
امور قضایی نسبت به مجرمانی است که در
بیابان های دور دست، مرتکب جنایت و قتل
شده و هیچ گونه دلیل و شاهی بر جرم خود
به جای نگذاشته بودند.

حضرت علی علیه السلام آن جنایت را از
پرده ابهام بیرون آورد و مجرمین را
شناسایی و به کیفر رساند.

از امام باقر علیه السلام آمده است که:
«ابوعامر خزرجی» (یکی از بازرگانان
مدینه) آهنگ سفر شام داشت تا کالایی از
مدینه به شام ببرد و کالایی در خور بازار

مدینه از شام فراهم سازد تا از این طریق، سودی ببرد، در این سفر با تنی چند از بازرگانان مدینه همسفر شد.

مدتی زیاد به طول انجامید تا یک روز خاندان ابوعامر و پسرش متوجه شدند که کاروان برگشته، اما ابوعامر در میان آنها نیست، هرچه جستجو کردند اثری از وی نیافتند، فرزندش عامر با اضطراب و دلهره به خانه همسفران پدر رفت و از علت تأخیر پدرش جویا شد، آنها با لحنی حزین گفتند که: ابوعامر در بین راه درگذشت، و چون کالای او در بازار شام مرغوب نبود مالی هم از خود باقی نگذاشت.

عامر نسبت به همسفران پدر سوء ظن پیدا کرده به شریح قاضی شکایت کرد. شریح قاضی، بازرگانان را به محکمه دعوت کرد، ولی آنها در کتمان حقیقت اصرار ورزیدند و چون عامر گواه و شاهدهی بر مدعای خود نداشت، شریح ایشان را به ادای قسم تکلیف کرد، آن افراد قَسَم دروغ یاد کردند و از چنگال قضاوت نجات یافتند.

عامر خدمت حضرت امیرالمؤمنین شکایت کرد.

امیرالمؤمنین همین که وارد مسجد شد دید جوانی گریه می کند، و جمعی هم او را ساکت می کنند، امام علی علیه السلام پرسید: «جوان چرا گریه می کنی؟» عامر گفت: یا امیرالمؤمنین! شریح درباره ام قضاوتی نابجا کرده است. آنگاه داستان پدر و یاران همسفر را به تفصیل بازگو کرد،

و مبلغ و مقدار کالا و نقدینه پدر را تشریح کرد و با اشاره به جمعی که در آنجا بودند گفت: اینها همسفران پدرم هستند.

امیرالمؤمنین علیه السلام جوان را با آن جمع، نزد شریح برد و به او فرمود: ای شریح! چگونه میان آنان داوری کردی؟ شریح گفت:

یا امیرالمؤمنین! این جوان می گوید: پدرم وقتی با آنها به سفر رفت مال زیادی همراه خود داشت نه خود بازگشت و نه اموالش را آورده اند. آنها را سوگند دادم و بدین گونه پرونده مختومه اعلام شد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به شریح فرمود:

در چنین موارد مهمی اینگونه حکم می کنی؟

شریح گفت: پس چگونه حکم کنم؟ حضرت فرمود:

قطعاً حکمی میان آنان خواهم کرد که غیر از داوود پیغمبر هیچ کس چنین حکمی نکرده است.

در این هنگام امیرالمؤمنین علیه السلام قنبر را فراخواند و فرمود: مأموران را خبر کن تا برای هر کدام از متهمان یک مأمور شود.

سپس به صورت آنها نگاه کرد و فرمود: چه می گوئید؟ فکر می کنید من نمی دانم که شما چه بر سر پدر این جوان آورده اید؟

خیال می کنید من به ماجرا آگاهی ندارم؟

آنگاه دستور داد؛ بین آنها جدایی بیندازند تا یکدیگر را نبینند، و هر کدام را کنار ستونی از مسجد نگهدارند و در حالی که صورت هایشان را

با لباس خودشان پوشانده بودند، امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داد تا کاتب مخصوص آن حضرت عبیدالله بن ابی رافع حاضر شود.

امام علی علیه السلام به او فرمود: کاغذ و قلم حاضر کن.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «هر وقت من تکبیر گفتم شما هم تکبیر بگویید! بعد به مردم فرمود: **أَفْرَجُوا**

از هم فاصله بگیرید.» (آنگاه یکی از متهمان را احضار کرد و مقابل خود نشانید و صورتش را باز کرد و به کاتب فرمود:

هرچه گفت و اقرار کرد ثبت کن. آنگاه رو کرد به متهم اول و به او فرمود:

کی به شام مسافرت کردید؟ از کدام خانه خارج شدید که ابوعامر با شما بود؟ آن مرد جواب داد.

امام علی علیه السلام فرمود: در کدام ماه، سفر را آغاز کردید؟ متهم گفت: ماه فلان، حضرت فرمود: در کدام سال؟ گفت: سال فلان و فلان.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: در کجای سفر بودید که پدر این جوان از دنیا رفت؟

گفت: فلان جا، حضرت فرمود: در خانه چه کسی از دنیا رفت؟

گفت: خانه فلانی. امام علی علیه السلام پرسید: مرض مرد چه بود و بیماری او چند روز طول کشید، و آن مرد جوابی داد.

و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به پرسیدن ها ادامه داد؛
از ساعت مرگ آن مرد،
و کسی که او را غسل داد و کجا غسل داد؟

و چه کسی او را کفن کرد؟
و با چه چیز کفن کرد؟
و چه کسی بر او نماز خواند؟
و کدامیک در قبرش وارد شد؟
و او را در قبر گذشتند؟
و آن مرد هم پاسخ می داد و عبیدالله بن ابی رافع مرتب می نوشت.
وقتی همه سؤالاتی که امیرالمؤمنین علیه السلام در نظر داشت تمام شد، آن حضرت تکبیر گفت و همه تماشاچیان نیز تکبیر گفتند.

سایر متهمان که مرتکب جنایت شده بودند و به طور انفرادی نگهداری می شدند از شنیدن بانگ تکبیر بر خود لرزیدند و گمان بردند که همکارشان راز آنها را فاش و به ارتکاب قتل و غارت مال «ابوعامر» بر خود و دوستانش اقرار و اعتراف کرده است.
آنگاه حضرت دستور داد:
صورت این متهم را بپوشانند و به زندان ببرند.

و مجرم دوم را احضار نمود و مقابل خود نشانید و صورتش را باز کرد و با او به سختی و درشتی سخن گفت و فرمود:
خیر این طور نیست، تو گمان کردی نمی دانم شما چه جنایتی مرتکب شده اید؟
آن مجرم روحیه خود را از دست داد و از روی ناچاری گفت:

یا امیرالمؤمنین! به خدا قسم من تنها نبودم بلکه رفقایم هم بودند، حتی من از رفتار یاران خود تنفر و کراهت داشتم و نمی خواستم او کشته شود و اموالش به غارت برود.

به این نحو اقرار به گناه کرد پرده از راز آن جنایت وحشتناک برداشت.

سپس امیرالمؤمنین علی علیه السلام بقیه مجرمین را فراخواند و اعتراف رفیقشان را در میان نهاد و ایشان چون حال را بر این منوال دیدند ناگزیر به جرم خود معترف شدند که ابوعامر را کشته و اموالش را برده اند،

حضرت مجرم اولی را نیز احضار کرد و سخن یارانش را برای او نقل کرد، او هم به جرم خود اعتراف کرد و سرانجام همگی آنها به قتل، اقرار کردند و مجازات شدند. (1).

تهذیب شیخ طوسی، ج 6 ص 316 - و من لا یحضره الفقیه، ج 3 ص 24، این حدیث در کافی ج 7، ص 317 از اصبخ بن نباته است و حدیث را به طور اختصار در مطالب السؤل محمد بن طلحة شافعی، ص 29، طبع تهران نقل کرده است. عبارات عدالت و قضاء در اسلام ص 277 قضاوتهای محیرالعقول ص 121 با تفاوت عبارات مناقب ابن شهر آشوب، ج 2، ص 378، ج 1 - و سرمایه سخن، ص 448 باختصار - و کیفر کردار، ج 2، ص 256 باختصار - و ثمرات الانوار، ج 1، ص 111 نقل از ج 3 - و وسائل الشیعه، ص 441، ج 14 - و منهاج البراعة، ج 7، ص 161، - و فروع کافی، ص 371 - و حدیقة الشیعه، ص 471 باختصار - و ارشاد مفید، ص 103 - و وسائل الشیعه، ج 18، صحیفه 204، حدیث 1.

قضاوت در نزاع دسته جمعی

در عصر حکومت امیرمؤمنان علی علیه السلام چهار نفر شراب خوردند و در نتیجه مستی به روی یکدیگر چاقو کشیدند و به هر کدام جراحی وارد شد. عمل زشت آنان به محضر علی علیه السلام گزارش داده شد.

حضرت دستور داد:

همه آنها را حبس کردند تا پس از به هوش آمدن به اعمالشان رسیدگی شود. اتفاقاً دو نفر از آنان در زندان مردند، کسان آنها به نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده، عرضه داشتند که خون بهای کشتگان ما را از آن دو نفری که زنده اند بگیرید، زیرا این دو نفر اسباب قتل ایشان را فراهم آورده اند.

امام علی علیه السلام به آنها فرمود: از کجا دانستید، دو نفری که زنده اند قاتل آن دو نفرند که مرده اند. ممکن است آن دو نفر که مرده اند هر کدام قاتل یکدیگر بوده باشند.

در پاسخ عرض کردند:

ما از این ماجرا بی خبریم آنگونه که خدا به تو آموخته است درباره آنان داوری کن؟

حضرت فرمود:

دیه مقتولین به عهده هر چهار قبیله است که باید پردازند، و دیه زخم آن دو نفر که مجروح اند از دیه کشته ها برداشته می شود.⁽¹⁾

ارشاد مفید، ص 209 از فصل 62، باب 2 - و تهذیب شیخ طوسی، ج 10، ص 24 - و من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 118 - و صاحب جواهر در ج 3، ص 92.

دو نوزاد به هم چسبیده

جمعی از علمای عامّه و خاصه روایت کرده اند که در زمان حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام زنی در خانه شوهرش نوزادی عجیب به دنیا آورد که از کمر به بالا دارای دو بدن و دو سر بود.

این خلقت خارق العاده کار را برای مادر و پدر کودک مشکل کرده بود که آیا این کودک یک انسان است یا دو انسان؟ (زیرا حکم ارث و عبادات و معاملات در یکی بودن یا دو تا بودن تأثیر دارد و آثار مهمی بر آن بار می شود)، پدر و مادر آن کودک ناچار شدند که علی بن ابی طالب علیه السلام بپرسند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آنگاه که کودک در خواب است یکی از آن بدن و سر را بیدار کنید، اگر هر دو با هم در یک لحظه بیدار شدند، آنها هر دو یک انسان هستند و اگر یکی بیدار شد و دیگری در خواب باقی ماند، آنها دو نفرند و دو ارث می برند.⁽¹⁾

ارشاد شیخ مفید، ص 201، فصل 62، باب 2.

نجات یک دوشیزه

در زمان حکومت حضرت علی علیه السلام در یکی از روزها که مردم در محکمه عدالت حضرتش اجتماع کرده بودند ناگهان ده نفر جوان مسلح، زن جوانی را احاطه کرده بودند و به محضر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند،

جوانان که بر صورت نقابی داشتند، نقابها را برداشتند و شرط تحیت و احترام را به جا آوردند و جالب توجه این که این جوانان همه شبیه یکدیگر و دختری که همراهشان بود شباهت کامل به آنان داشت، در این میان که همه در شگفتی ماندند. جوانی که از همه بزرگتر بود به سخن آمد و گفت:

یا امیرالمؤمنین! ما همگی فرزندان یک پدر و مادریم.

و به سوی دختر جوان اشاره کرد و گفت: (واین زن) تنها خواهر ماست که او را چون جان عزیز می داشتیم و از بیم آن که مبادا شوهرش دهیم و قدرش را نشناسد او را به همسری ندادیم، و این راز را با او در میان نهادیم که ما همگی در راه تأمین رفاه تو کوشش خواهیم کرد و هرچه خدا به ما دهد در پای تو می ریزیم به شرط آن که ازدواج نکنی،

خواهر ما به خواهش ما تن داد و شوهر نکرد، اما پس از مدتی پیمان خود را از یاد برد و راه خیانت را پیشه کرد و امروز که می بینید از راه نامشروع آبستن شده است و آبروی ما را در میان قوم و قبیله مان برده است، که چند تن از برادران قصد قتل او را داشتند تا لکه ننگی که به دامنشان آمده با خون گلویش شستشو کنند، ولی من و چند تن از برادران

دیگر آنها را از اجرای این تصمیم باز داشتیم و صلاح دیدیم ماجرای خود را به محضر شما عرضه داریم و علاج این مشکل را از رأی حکیم و فکر قوی شما بخواهیم. اما آن دختر که به ظاهر حامله بود هر گناهی را انکار می کرد و از این ائتفاقی که برایش پیش آمده بود، اظهار بی اطلاعی می کرد.

امام علی علیه السلام فرمان داد تا قابله محل را خبر کنند.

قابله آمد، حضرت به او فرمود تا زن جوان را به خلوت ببرد و مقداری لجن و خزه تازه در طشتی بزرگ بریزد و آن دختر را بر روی طشت بنشاند، و نتیجه آزمایش خود را به آن حضرت اطلاع دهد.

قابله، فرمان امیرالمؤمنین علیه السلام را به کار بست و پس از انجام آن آزمایش، عرض کرد:

من این کار را کردم، پس از چند لحظه خون و خونابه ای در میان طشت جاری شد و بعد از آن دیدم زالوی بزرگی از رجم دختر به درون طشت آمد و به دنبال آن نیز مقداری خون و خونابه فرو ریخت و برآمدگی شکم دختر به حال طبیعی برگشت.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: راز کار این دوشیزه پاکدامن آن است که نوبتی پس از دوران حیض برای غسل به چشمه ای رفته و برای شستشوی خود در میان چشمه نشسته بود که در آنجا زالویی در رجم او وارد شده و از خون درونش تعذیه می کرد تا شکم او را به صورت زن حامله در آورده است، و اکنون که بوی «لجن» و «خزه» تازه به آن زالو رسید از رجم سرازیر شده و به درون طشت آمد، و بدانید که این راز از اسرار و علومی است که پیغمبر خدای علی علیه وآله وسلم به من آموخته است.⁽¹⁾

عدالت و قضا در اسلام، ص 263 - و حدیقة الشیعه،
ص 396 - و خلاصة الاخبار، ص 287.

اعدام عروس

«عنیزه» از قبیله «اسلم» با جوانی به
نام «عقیل اسلمی» طرح دوستی و آشنایی
ریخت.

و چون کار عاشق هم شدند، بدون آن که
مرتکب گناهی شوند عقیل به خواستگاری
معشوقه اش «عنیزه» آمد، لیکن خانواده
عنیزه او را به بهانه هایی به دامادی
نپذیرفتند و علاقه و محبت او را نادیده
گرفتند و سرانجام بر خلاف میل دختر شان
عنیزه او را به عقد عموزاده اش (رماح بن
سهم) در آوردند.

این ازدواج چون سدی در برابر آروزهای
عقیل و عنیزه قرار گرفت، اما دل از هم
نکنند و گاه و بیگاه در فرصت های کوتاه
بین راه، محبت خود را به یکدیگر خاطر
نشان می ساختند، تا شب زفاف «عنیزه و
رماح» فرا رسید، عقیل از شنیدن این خبر
سخت برآشفست و سوگند یاد کرد که هر چند
به قیمت جانش باشد معشوقه اش را به رقیب
تسلیم نکند.

عقیل به حجله رماح رفت، اما با توطئه
ای که قبلاً توسط عقیل و عروس حجله
(عنیزه) ریخته شده بود آن شب را عقیل
پشت پرده مخفی شده بود تا در فرصتی
مناسب وارد حجله شود و رقیب خود را که
رماح باشد بکشد، اتفاقاً این طرح شیطانی
به مرحله عمل در آمد و عقیل از پشت پرده
وارد حجله شد و داماد را به مبارزه
خواند، اما رماح با چشم بر هم زدنی
شمشیر خود را کشید و در قلب عاشق ناکام

(عقیل) فرو بُرد و در همان حال خون از قلبش سرازیر شد و جان از لبش پرواز کرد. او در لحظه آخر گفت:

ای عنیزه! خود را تسلیم رماح نکن و حرمت عشق و پاس عهد و وفا را منظور بدار.

این را گفت و مرد.

عقیل مُرد، اما عنیزه خائن که عاشق فداکار را در آن حال دید تاب نیاورد و شمشیر را از نیام کشید و چون شیر خشمگینی بر شوهرش «رماح» حمله کرد و با ضربتی به حیاتش خاتمه داد و او هم روی زمین افتاد.

بستگان عروس و داماد که منتظر پایان شب عروسی بودند، برای سرکشی و اطلاع از اوضاع حمله، زنان سر در حمله کشیدند تا خبر بگیرند.

ناگهان خود را در برابر چنان منظره ای سهمگین و در کنار دو بدن بی جان و مرده یافتند،

و چون از ماجرا آگاه شدند عروس را از حمله زفاف دستگیر و به محضر دادگاه بردند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه در میان مردم نشسته بودند که ناگهان صدای هیاو بلند شد همه دیدند دوشیزه ای را که لباس عروسی بر تن داشت و انگشتانش به خون داماد آلوده بود، به مسجد کشاندند و تقاضای قصاص کردند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از ماجرا پرسید و هرکس چیزی گفت،

اما «عنیزه» پرده از راز برداشت و با صراحت تمام به جنایت خود اعتراف کرد که از آمدن عقیل به پشت پرده حمله آگاه و با اطلاع بوده است که در نتیجه اگر عقیل در آن ماجرا پیروز می شد، با او پیوند

زوجیت برقرار می کرد و اگر کشته می شد به خونخواهی او برخیزد، بستگان عقیل که در محضر دادگاه حاضر شدند فریاد می زدند که خون بهای او را از قاتلش رماح بگیرد، و از طَرَفی خونخواهان «رماح» بانگ بر آوردند که «عنیزه» را قصاص کنند، هیاو و فریاد خونخواهان وضع دادگاه را آشفته ساخته بود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام همه را فرمان به سکوت داد، و تمام حاضران به لبان امام دوختند.

امام علی علیه السلام چنین قضاوت کرد:

الف- «عنیزه» محکوم است و باید دیه عقیل را که به شمشیر شوهرش از پا در آمده بپردازد، زیرا او عقیل را در معرض قتل قرار داده و جانش را به خطر انداخته است، و علت این که او به پرداخت غرامت و دیه سزاوارتر از مباشر قتل است این است که دست زدن به قتل عقیل برای رماح مجاز و روا بوده است، زیرا در مقام دفاع از جان و نیز دفاع از ناموس خود، عقیل را کشته است، پس اولیای عقیل هیچگونه حقی بر گردن ورثه رماح ندارند و نیز ورثه رماح هیچ گونه غرامتی بابت قتل عقیل نخواهد پرداخت.

ب- «عنیزه» از نظر ارتکاب جرم قتل شوهر خود، محکوم به قتل است.

همین که حکم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام صادر شد، صدای الله اکبر مردم بلند شد. (1).

عدالت و قضا در اسلام، ص 247.

حکم سه نفر مُجرم

سه نفر دست بسته که توسط قبیلۀ «مزینه» گرفتار شده بودند به محضر دادگاه وارد کردند تا کیفر اعمال خویش را ببینند.

مردان قبیلۀ «مزینه» در مقام طرح دعوا به جانب یکی از آن سه نفر که دست بسته بودند اشاره کردند و گفتند:

یا امیرالمؤمنین! مُورث ما به نام «ابو یزید» با این مرد که «قُصّی» نام دارد مشاجره ای داشتند،

و این مرد مدعی است که «ابویزید» به او اهانت کرده است،

پس برای جبران این هتک حرمت شب گذشته بین «عسفان» و «ابواء» آهنگ قتل او را کرد،

اما ابویزید از چنگال او فرار کرد و چیزی نمانده بود که جان سالم بدر برد اما قُصّی مرد دومی را که «ابوحنظله» نام دارد به یاری طلبید تا راه فرار را بر او بست و او را دستگیر کرد و تحویل قُصّی داد و او با شمشیر برهنه حمله کرد و کار ابویزید را ساخت،

و نفر سوم نزدیک صحنه جنایت ایستاده و شاهد وقوع قتل بود و قاتل را از ارتکاب جرم باز نداشت و تضرّع مقتول را نادیده انگاشت، او را هم دستگیر کردیم.

پس از تحقیقات و ثبوت جرم متهمان، امیرمؤمنان علیه السلام با اولیاء مقتول درباره صرف نظر از حقوق شخصی خود و قبول خون بها صحبت کرد.

ولی ورثه مقتول امتناع کردند و اصرار می ورزیدند که حکم خدا و قصاص باید درباره این سه نفر اجرا شود،

حضرت چون از گذشت اولیاء مقتول ناامید شد و جرم هم ثابت شده بود حکم را چنین صادر فرمود:

الف- متهم اول «قصی» قاتل است باید به وسیله شمشیر قصاص شود.

ب- متهم دوم «ابوحنظله» که مقتول را دستگیر کرده است به جرم شرکت در قتل به حبس ابد محکوم است.⁽¹⁾

عدالت و قضا در اسلام، ص 243 - و مستدرک نوری، ج 2، ص 254 - و مستدرک الوسائل، ج 3، ص 254.

تا چوبه دار

در روزگار حکومت امام علی علیه السلام در حالی که مردم در مسجد جمع بودند ناگهان پاسبانان کوفه متهمی که دستش آلوده به خون بود و خنجری خون آلود در دست داشت دست بسته وارد مسجد کردند و به دنبال آن جمعیتی انبوه با جنازه ای که آغشته به خون بود و روی دوش مردم قرار داشت وارد شدند و هر لحظه بر جمعیت افزوده می شد، و همه تقاضای قصاص داشتند.

متهم بیچاره که خود را دست بسته در چنگال عدالت می دید، چون برگ بید می لرزید، وقتی مجلس آرامش یافت و امیرالمؤمنین علیه السلام در مقام قضا قرار گرفت.

یکی از مأموران پلیس چنین گزارش کرد: ما این مرد را در نزدیکی این جسد خون آلود در حالی دستگیر کردیم که همین خنجر خون آلود را در دست داشت و این پیکر بی جان هنوز در میان خاک و خون دست و پا می زد، و جز این مجرم کسی در نزدیکی آن صحنه نبود. از این رو ما به

خود تردیدی راه ندادیم که این مجرم دست بسته قاتل است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به بازپرسی پرداخت و از متهم پرسید: آیا تو این مرد را کشته ای؟
مرد گفت: آری.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:
اگر تو او را کشته باشی، باید قصاص شوی؟

اما اجرای حکم را به بعد از نماز عصر موکول کرد و فرمود: متهم را به زندان ببرید.

در این میان که پاسبانان متهم را به طرف زندان می بردند، مردی از میان جمعیت به طرف آنها شتافت و بانگ برآورد که لحظه ای در بردن زندانی توقف کنید، آنگاه به محضر امام علی علیه السلام آمد و فریاد زد:

«یا امیرالمؤمنین علیه السلام من مرتکب جرم شدم، من قاتل هستم، این مرد قصاب بی گناه است، او مجرم نیست او را آزاد کنید.»

مردم که از این پیش آمد ناگهانی در شگفت ماندند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بار دیگر از آن مرد پرسید.

مرد با کمال صراحت با لحنی آرام مجدداً اقرار کرد و گفت: آری من او را کشتم.

حضرت متهم اول را خواست و از سبب اعتراف کذب او سؤال کرد.

مرد گفت:

من مردی قصابم، و در منزل خود گوسفندی را ذبح کردم و کارد آلوده به خون گوسفندم در دستم بود که ناگهان آواز حزین و جانگاهی از خرابه شنیدم، و با همین کارد که در دست داشتم با عجله وارد

خرابه شدم، که این قاتل را دیدم و او تا صدای مرا شنید، فرار کرد، ناگاه من خود را در کنار این کشته که روی شانه مردم است یافتم تا این منظره را دیدم سخت ترسیدم بیرون دویدم که ناگهان در همین حال پاسبانان سر رسیده، مرا گرفتند و فریاد زدند و با هیاهو مرا قاتل خواندند، و چون مرا به محضر شما آوردند قرائن و شواهد بر اثبات جرم من چنان مهیا بود که فرصت انکار نداشتم، به ناچار اقرار کردم و کار خود را به خدای چاره ساز سپردم.

امام علی علیه السلام فرمود:
به عقیده شما در این قضیه چه باید کرد؟

همه گفتند:

مرد اولی که قصاب است، باید رها شود و این دومی را به کیفر برسانید.
حضرت علی علیه السلام فرمود:
این حکم خلاف حق است.

آنگاه به حسن بن علی علیهما السلام نگاه کرد و فرمود:

رای تو در این قضیه چیست؟

امام حسن مجتبی علیهما السلام فرمود:
به عقیده من هر دو را باید آزاد کرد، زیرا مَثَمُّمٌ اوّل که هیچگونه گناهی ندارد، و آن مرد دیگر اگر چه انسانی را کشته است، ولی با اعتراف صریح خود انسان دیگری را از مرگ نجات داده است و خداوند متعال می فرماید:

«وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً»⁽¹⁾.

«کسی که یک نفر را زنده کند (زندگی یک نفر را نجات دهد) گویا همه مردم را زنده کرده است.»

بنابر این رأی من آن است که هر دو آزاد گردند و خون بهای مقتول را از بیت المال پرداخت.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قضاوت
فرزندش شادمان شد و بر دیدگان او را
بوسه زد و خدای را در برابر این نعمت
سپاس گفت و حکم حسن بن علی علیهما السلام
را اجرا کرد. (2).

سوره مائده، آیه 32.
عدالت و قضا در اسلام، ص 263.

کشف یک توطئه

قهرمان این داستان صفیّه هوزان است.
صفیّه دوشیزه ای در کمالِ جمال و زیبائی
بود.

و عاشق جوانی از انصار شد که آن جوان
به او اعتنائی نداشت.

یک روز صفیّه با گریبان چاک زده و
گریان و فریاد کنان به مسجد آمد و ضمن
اشاره به جانب جوان انصاری از او شکایت
کرد و گفت:

«در آن میان که من از خانه عمویم به
خانه خود باز می گشتم این جوان بر سر
راه من قرار گرفت و پیش از آنکه فرصت
دفاع به من دهد، آبروی مرا بُرد.»

آنگاه صفیّه دامن جامه را به دست گرفت
و مادّه ای شبیه به «مَنی» را که به دامنش
ریخته بود، نشان داد و گفت:

«و اینک اثر آن تجاوز و پرده دری است
که بر دامن جامه من آشکار است»
سپس صفیّه تقاضای حکم از خلیفه دوّم
کرد.

در این هنگام خلیفه دوّم رو به او کرد
و بر صحت ادعایش گواه خواست.
صفیّه گفت:

بهترین گواه بر صحت این ادعا، دامن
آلوده من است،

و هرگاه کسی در آن رهگذر می بود که ناظر این ماجرا باشد پیش از آنکه بخواهم او را به عنوان شاهد جرم بگیرم، به عنوان فریادرس از او استفاده می کردم. چون سخن صفیّه به اینجا رسید، خلیفه دوّم جوان انصاری را به محضر قضاء فرا خواند و شکایت صفیّه را بر او عرضه کرد، ولی جوان با لحنی حاکی از عفت و پاکی ادّعی صفیّه را انکار کرد.

خلیفه دوّم تصمیم گرفت تا جوان را در معرض کیفر قرار دهد، و جوان با سوگندهای پیاپی از خود دفاع می کرد.

ناگاه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد و خلیفه از آن حضرت یاری طلبید. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمان داد تا:

جامه صفیّه را درآوردند و آنگاه ظرف آب جوشی حاضر کردند و جامه را در آن فرو بردند، دیدند مایعی که بر جامه بود به شکل ماده سفید رنگی جمع شد.

آنگاه امام علی علیه السلام فرمود:

اگر این مایع منی بود بی گمان در آب جوش گداخته می شد، اما این مادّه، سفیده تخم مرغ است که در اثر حرارت تغییر شکل داد و جمع شد.

سپس قسمتی از آنرا بوئید و بوی تخم مرغ از آن استشمام کرد. و پرده از نیرنگ آن زن مگار برداشته شد.

در این هنگام جوان انصاری که از بند اّتهم رها شد، در برابر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ایستاد و گفت: من بدی رفتار صفیّه را به عفو اغماض پاداش می دهم و از مطالبه حدّ قذف و کیفر افترائی که به من وارد آورده صرف نظر می کنم.⁽¹⁾

عبارات عدالت و قشاء در اسلام، ص254؛ قضاوت‌های محیر العقول، ص47 و 132؛ آملی در ارشاد مفید، ص105 به اختصار قضاوت‌های امیرالمؤمنین علیه السلام؛ محلاتی، ص88، به اختصار.

راز جنازه ای در محراب

یک روز خلیفه دوم برای نماز صبح وارد مسجد شد و چون گام در محراب نهاد شخصی را در برابر خود خفته یافت. به غلام خود گفت تا او را برای شرکت در نماز بیدار کند.

چون غلام نزدیک شد او را در جامه زنانه مشاهده کرد و گمان کرد زنی از زنان انصار است که شب را به تهجد گذرانده و سپس به خواب رفته است، اما هرچه او را حرکت داد از جای برنخاست و چون پرده از روی او گرفت او را مردی جوان و خوش سیما یافت که جامه زنانه بر تن و زخمی جانکاه بر گلو داشت که هنوز خون از رگ های او روان بود.

خلیفه دوم چون از این ماجرا با خبر شد دستور داد تا پیکر خون آلود را در یکی از گوشه های مسجد جای دادند.

بعد از نماز هرچه پیرامون آن جنازه مانده در محراب فکر کردند به جائی نرسیدند، از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کمک خواستند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داد تا بدن مقتول را دفن کنند و منتظر بمانند تا آنکه کودکی را در همین محراب به زودی خواهی دید که با یافتن آن کودک به راز قتل و هویت قاتل آشنا می شوی.

چون نه ماه از آن ماجرا گذشت، یک روز به هنگام اداء نماز صبح، گریه کودکی از کنار محراب توجه خلیفه را جلب کرد.

به غلام خود دستور داد:

تا کودک را بردارد و چون نماز صبح پایان یافت او را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام برد.

امام علی علیه السلام فرمود:
تا طفل را به زنی شیرده از انصار سپردند و چون نه ماه بر این ماجرا گذشت و عید فطر فرا رسید.
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به دایه فرمود:

کودک را درون مسجد ببر، هرگاه زنی به درون مسجد می آید و کودک را می بوسد و می گوید: «ای ستم زده، ای فرزندِ مادرِ ستم زده، ای فرزندِ پدرِ ستمکار،

او را دستگیر کن و به نزد من بیاور.»
دایه فرمان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را به کار بست و چون کودک را به نمازگاه برد زنی جوان که جمالی خیره کننده داشت او را آواز داد و گفت تو را به محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله وسلم قسم می دهم که لحظه ای صبر کن.

چون دایه توقف کرد، آن زن فرا رسید و کودک را گرفت و با شوق و شَعَف فراوان او را بوسید و گفت:

«ای ستم زده، ای فرزندِ مادرِ ستم زده، ای فرزندِ پدرِ ستمکار، چقدر به کودک من که مرگ او را از کنارم در ربود شباهت داری.»

پس کودک را به دایه داد و خواست تا بازگردد.

دایه آستینش را گرفت و او خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بُرد.

آن زن داستان خود را اینگونه برای آن حضرت تعریف کرد؛

«من دوشیزه ای از انصارم، پدرم عامر بن سعد خزرجی در میدان جنگ در رکاب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم کشته شد،

و مادرم در دوران خلافت خلیفه اوّل
بدرود زندگی گفت و مرا تنها به جای
گذاشت تا از شدت غربت و رنج تنهائی با
زنان همسایه مأنوس شدم،

یک روز در آن میان که با جماعتی از
زنان مهاجرین و انصار بودم پیرزنی که
تسبیح در دست و تکیه بر عصا داشت آمد و
سلام کرد و نام یکایک از بانوان را
پرسید، تا اینکه نوبت به من رسید.

گفت: نام تو چیست؟

گفتم: نام من جمیله است.

گفت: دختر کیستی؟

گفتم: دختر عامر انصاریم.

گفت: پدر نداری؟

گفتم: نه

گفت: شوهر کرده ای؟

گفتم: نه.

در این موقع نسبت به من اظهار رحم و
محبت کرد و بر حال زارم گریست و گفت:
آیا زنی را می خواهی که با او مأنوس
شوی و او تو را خدمت و کمک کند؟
گفتم: آری.

گفت: اینک من حاضرم تا برای تو مادری
مهربان باشم.

من از شنیدن سخنان او خوشحال شدم و
گفتم:

به خانه من بیا خانه خانه تو و فرمان
از آن تو است،
پیر زن به خانه آمد و آب طلبید و وضوء
گرفت،

در این هنگام مقداری نان و خرما و شیر
پیش او حاضر کردم و او را به صرف طعام
فرا خواندم، چون آن غذاها را دید، سخت
گریه کرد،

از علت گریه اش پرسیدم،

گفت:

دخترم، طعام من مقداری نان جو و اندکی نمک است.

آنگاه بار دیگر گریه آغاز کرد و گفت: اکنون زمان صرف طعام من نیست، بگذار تا نماز عشاء را بگذارم، سپس به نماز برخاست.

چون نماز عشاء را خواند، مقداری نان جو و اندکی نمک حاضر کردم و چون طبق را در برابر او نهادم مقداری خاکستر طلبید و با نمک بیامیخت و سه لقمه از آن برگرفت و بار دیگر به نماز برخاست و تا طلوع فجر همچنان به نماز و دعا پرداخت. چون سپیده دمید، نزد او رفتم و سرش را بوسه زدم و گفتم: از خدا مسئلت کن تا مرا بیامرزد، زیرا دعای تو رد نخواهد شد. گفت:

تو دوشیزه ای زیبائی و من چون از خانه بیرون شوم بر تنهائی تو بیم دارم، از اینرو تو به همدمی نیازمندی. من دختری خردمند و دانا و عابد و پارسا دارم که از تو بزرگ تر است، هرگاه بخواهی او را نزد تو می آورم تا یار و غمگسار تو باشد؟

گفتم: این که سؤال ندارد، اختیار م دست شماست.

زن از خانه بیرون رفت و ساعتی بعد تنها بازگشت.

گفتم: چرا خواهر مرا به همراه نیاوردی؟

گفت: دختر من با کسی دمساز نمی شود و آمد و رفت زنان مهاجرین و انصار به خانه تو او را از عبادت باز می دارد.

گفتم: من عهد می کنم که تا او در خانه من باشد هیچکس را به خود راه ندهم.

پیر زن بار دیگر از خانه بیرون رفت و چون ساعتی گذشت با زنی که روی خود را

سخت پوشیده بود و جز چشمانش چیزی پیدا نبود، بازگشت، لیکن آن زن بر در حجره من ایستاد.

گفتم: چرا وارد نمی شوی؟
پیر زن گفت: شدت شادی دیدن تو گام های او را از حرکت بازداشته است.
گفتم: هم اکنون من می روم و قفل بر در خانه می نهم تا بیگانه ای به درون نیاید.

آنگاه چون در خانه را بستم، دست به دامن زن جوان زدم و گفتم:
نقاب از رخ بردار.
اما او جوابی نداد،

وقتی مقنعه را از سرش گرفتم، در برابر خود مردی جوان یافتم که ریشی سیاه و دست و پائی خضاب شده و لباسی زنانه بر تن داشت از تماشای این منظره سخت ترسیدم و بر سرش فریاد زدم؛ که از خانه من بیرون برو.

آیا از خشم خلیفه دوم نمی ترسی.
آنگاه قدمی به عقب گذاردم تا از کنار او دور شوم، لیکن مرا مهلت نداد و آبروی مرا بُرد.

از شدت مستی بیهوش بر زمین افتاد، در این حال کاردی که در کمر بسته بود، درخشید و من آنرا برگرفته و بی درنگ گلوگاهش را قطع کردم و گفتم:

«خدایا تو میدانی که او به من ستم کرد و مرا رسوا ساخت و پرده عفتم را درید و من کار خود را به تو واگذار کردم،

ای کسی که چون بنده ای کارش را به او باز گذارد، بی نیازش خواهی ساخت، ای خدای پرده پوش و ای خالق رازدار. و چون شب شد، پیکرش را برداشتم و در محراب مسجد افکندم.»

چون زن جوان داستان خود را تعریف کرد،
خلیفه دوم زبان به مدح و ثنای
امیرالمؤمنین علیه السلام گشود و گفت:
من خود گواهم که پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم فرمود:
«من شهر علم هستم و علی دروازه آن شهر
است»

و نیز فرمود:
«برادر من علی به زبان حق سخن می
گوید»

سپس رو به امیرالمؤمنین علیه السلام
کرد و گفت:
حکم این قضیه چیست.

امام علی علیه السلام فرمود:
«اما مقتول در این قضیه خون بهائی
ندارد، زیرا مرتکب گناهی بزرگ شده است،
و این زن هم مستوجب کیفری نیست، زیرا
در انجام این عمل زشت مجبور بوده است.»
سپس رو به زن جوان کرد و فرمود:
«وظیفه تو است که پیر زن جنایتکار را
به دادگاه عدالت حاضر کن تا به سزای
اعمال خود برسد.»

زن انجام آن وظیفه را برعهده گرفت.
چند روز بعد پیرزن دستگیر شد و امام
فرمان داد تا آن پیرزن حيله گر و نیرنگ
باز را سنگسار کردند.⁽¹⁾

عدالت و قضاء در اسلام، ص 296 - و در قضاوتهای
محیر العقول، ص 79 می نویسد پسر آن زن بزرگ شد و
در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام در صفین شهید
شد. کیفر کردار، ج 1، ص 241.

فردی کردن مجازات

ابن شهر آشوب در کتاب «مناقب» از «اصبغ بن نباته» روایت کرده که: پنج نفر را نزد خلیفه دوم آوردند که زنا کرده بودند خلیفه دوم امر کرد که: بر آنها حدّ شرعی زنا را بزنند. امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر بود و فرمود:

ای عمر، حکم خداوند درباره اینها یکسان نیست. خلیفه دوم گفت:

شما درباره اینها حکم کن و حدّ آنان را خود جاری ساز.

پس حضرت؛ یکی را پیش آورد و گردن زد، و یکی را رجم کرد، و به یکی حدّ تمام زد، (صد تازیانه) و به یکی نصف حدّ جاری کرد، (پنج تازیانه)

و یکی را تعزیر و تأدیب نمود. خلیفه دوم و مردم در شگفت ماندند. خلیفه دوم پرسید:

یا اباالحسن پنج نفر یک جنایت را انجام دادند، چرا شما پنج حکم مخالف با یکدیگر بر آنها اجرا کردی.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آری، امّا اولی مردی بود ذمی و از ذمه خود بیرون آمد (و به زن مسلمانی تجاوز کرد) او را حدی جز شمشیر نبود، و دومی مردی زن دار بود که زنا کرد، او را رجم کردیم، سومی زن نداشت و زنا کرد، او را حدّ تمام زدیم، (یکصد تازیانه است) و امّا چهارمی برده بود و زنا کرد، او را نصف حدّ تمام زدیم،

و امّا پنجمی مردی دیوانه بود که ناچار
او را تعزیر کردیم. (یعنی چند تازیانه
برای ادب زدیم). (1).

فروع کافی، ج 7، ص 265 - و ثمرات الانوار، ج 1، ص 98
- و داوریهای حیرت انگیز، ص 45 - و قضاوتهای
امیرالمؤمنین علیه السلام، ص 64 - و مناقب ابن شهر
آشوب، ج 2، ص 361 - و شبهای پیشاور، ج 2، ص 696 - و
کیفر کردار، ص 255.

قضاوت نسبت به فرزندی سفید پوست

مردی همسرش را نزد خلیفه دوم برده و
گفت:

خودم و این زنم سیاه هستیم، امّا او
پسری سفید زاییده است.

خلیفه دوم به اطرافیان خود گفت:
نظر شما در این قضیه چیست؟
همه گفتند:

زن باید سنگسار شود؛ زیرا او و شوهرش
سیاهند و فرزندشان سفید.

خلیفه دوم دستور داد:
زن را سنگسار کنند.

مأموران زن را برای اجرای حکم می
بردند، در بین راه امیرالمؤمنین علیه
السلام به آنان برخورد نموده و به زن و
شوهر او فرمود:

ماجرای شما چیست؟

آنان قصه خود را بیان داشتند.

آن حضرت فرمود:

آیا زنت را متهم می سازی؟

گفت: نه.

فرمود: آیا در حال قاعدگی با او

همبستر شده ای؟

گفت:

آری، یک شب ادّعا می کرد که قاعده است
و من گمان می کردم به جهت سرما عذر می
آورد پس با او همبستر شدم.
آن حضرت فرمود:
آیا شوهرت در آن حال با تو نزدیکی
کرده است؟
گفت: آری.

پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به
آنان فرمود:
برگردید که این فرزندِ پسر شماست و علت
سفید شدنش این است که خون حیض بر نطفه
غلبه کرده است، آنگاه که این کودک بزرگ
شود رنگ پوست او سیاه می گردد. (1).

فروع کافی، کتاب النکاح، باب انوادر، حدیث 46.

جلوگیری از دو دفعه قصاص

مردی، مرد دیگر را کشت،
برادر مقتول قاتل را نزد خلیفه دوم
برد،
خلیفه دوم به وی دستور داد تا قاتل
برادر خود را بکشد،
برادر مقتول قاتل را به قدری زد که
یقین کرد او را کشته است.
اولیای قاتل او را برداشته به خانه
بردند و چون رمقی در بدن داشت به معالجه
اش پرداختند و پس از مدتی سلامت خود را
به دست آورد.
برادر مقتول چون قاتل را دید دوباره
او را گرفت و گفت، تو قاتل برادر من
هستی باید تو را بکشم،
مرد فریاد برآورد تو یک بار مرا کشته
ای و حقی بر من نداری.
مجدداً نزاع را نزد خلیفه دوم بردند،
خلیفه دوم دستور داد قاتل را بکشند،

ولی نزاع ادامه یافت تا این که نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رفته و از او داوری خواستند.

امام علی علیه السلام به قاتل فرمود: شتاب مکن.

به خلیفه دوم فرمود: حکمی که درباره آنان کرده ای صحیح نیست.

خلیفه دوم گفت:

پس حکمشان چیست؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ابتدا قاتل شکنجه هایی را که برادر مقتول بر او وارد ساخته، بر او قصاص کند، آنگاه برادر مقتول می تواند او را بکشد.

برادر مقتول با خود فکری کرد که در این صورت جانش در معرض خطر است پس از کشتن او صرف نظر کرد.⁽¹⁾

خلیفه دوم دست به دعا برداشت و گفت: «سپاس خدای را، یا اباالحسن! شما خاندان رحمت هستید» و آنگاه گفت:

«اگر علی نبود، عمر هلاک می شد.»

فروع کافی، ج 7، ص 360 - و مناقب سروی، ج 1، ص 497 - و تهذیب، ج 10، ص 278 حدیث 1 - و من لایحضر، ج 4، ص 128، حدیث 14.

نوآوری ها

جمعی از زنان مدینه از خلیفه دوم پرسیدند:

چرا مردان می توانند همسران متعددی داشته باشند، ولی زنان از این کار منع شده اند؟

خلیفه دوم در جواب مبهوت و عاجز گردید،

و از امام علی علیه السلام کمک خواست. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به زن ها فرمان داد تا هر کدام یک جام آب بیاورند.

چون آوردند فرمود:

همه را در یک ظرف بریزید.

چون ریختند، فرمود:

اکنون هر کدام آب خود را بردارید.

گفتند: این محال است.

حضرت فرمود:

به این علت زن ها یک شوهر بیشتر نباید داشته باشند وگرنه میراث و نسب باطل و خانواده نابود می شود.

خلیفه دوّم گفت:

(لا ابقانی الله بعدک یا علی) (1).

«ای علی، خدا من را پس از تو زنده نگه

ندارد.»

تفسیر ابوالفتوح رازی.
کاربرد علوم در قضاوت

رفع تهمت از دختری یتیم

امام صادق علیه السلام نقل فرمود که: در زمان خلیفه دوم دختر تیمی را تهمت زدند که وی زنا کرده است. جریان او چنین بود که تاجری در مدینه برای کسب و کارش بیشتر به مسافرت می رفت، و برای اینکه همسرش تنها نماند دختر یتیمی را به خانه اش آورده و در کنار همسرش قرار می داد. چون آن دختر بزرگ شده و به کمال و جمال رسید، همسر آن تاجر از عاقبت کار ترسید، و نگران شد که شوهرش سرانجام با آن دختر ازدواج خواهد کرد. برای جلوگیری از این کار، روزی در غیاب شوهرش به آن دختر شراب خورانید، و آنگاه که مست شد و بکارت او را از بین بُرد، وقتی تاجر از سفر بازگشت به او گفت:

دختر زنا داده است! سرانجام شکایت به خلیفه دوم تسلیم شد، و زنان همسایه نیز شهادت دادند که با چشم خود دیده اند که آن دختر بی چاره زنا داده است!

و او نیز از خودش دفاع کرد و گفت: من با کسی خلاف نکرده ام. سرانجام خلیفه دوم از قضاوت عاجز ماند و برای حل این موضوع به علی بن ابیطالب مراجعه کرد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از آن زن پرسید: آیا شما بیّنه و حجت دارید که این دختر زنا داده است؟ آن زن همسایه های خود را معرفی کرد و گفت:

اینها دیده اند که این دختر کار خلاف کرده است.

امام علی علیه السلام شمشیرش را از غلاف در آورد و بر روی زانوهایش قرار داد، و سپس فرمود:

زنان همسایه را جداگانه در جاهائی نگهدارند.

و خطاب به زن فرمود:

حقیقت را بگو.

اما زن بر دروغ خود اصرار می ورزید. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سپس یکی از زنان شهود را حاضر کرد و به او گفت: مرا می شناسی؟ من علی بن ابیطالب هستم و این هم شمشیر من است.

زن قبلی ماجرا را گفته است، و من به او امان داده ام، و تو اگر راست نگوئی، با شمشیرم تو را آدب خواهم کرد.

زن گفت:

یا امیرالمؤمنین! این دختر زنا نکرده است، بلکه چون زن تاجر نگران جمال و کمال آن دختر بود، و می ترسید که شوهرش با وی ازدواج کند، از این جهت او را مست کرد و بکارت وی را پاره کرد.

حضرت تکبیر گفته و فرمود:

من اولین کسی هستم که در میان شهود فاصله انداخته و از این راه حقیقت را فاش کردم و کسی جز «دانیال» پیامبر چنین کاری نکرده است.

آنگاه زن تاجر به سزای عمل خود رسید. (1).

فروع کافی ج 7 ص 425.

زنی که بچه ای شش ماهه به دنیا آورد

روایت کرده اند:
زنی در شش ماهگی بچه ای زائید، و چون به نظر آنها زودتر از وقت معمولی بچه به دنیا آورد، به او شک کردند که قبل از ازدواج با آن مرد زنا داده باشد. او را برای اجرای حدّ پیش خلیفه دوم آوردند.

شوهرش گفت:
همسر من شش ماه پس از عروسی با من، بچه آورده است.
زن نیز این مطالب را پذیرفت.
خلیفه دستور داد او را سنگسار کنند.
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که حضور داشت فرمود:

اگر این زن با کتاب خدا با تو به خصومت برخیزد، تو را محکوم می کند، زیرا خداوند می فرماید:
وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا (1).

«مدّت بودن طفل در رَحِم و از شیر باز گرفتن او سی ماه است».
و هم می فرماید:

وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ (2).
«مادران فرزندان خود را در صورتی که بخواهند شیر کامل دهند باید مدّت دو سال خصانت کنند.»

و ادامه داد:
از انضمام این دو آیه چنین استفاده می شود،

چون مادر شیر دادن فرزندان خود را در عرض دو سال تکمیل می کند، از آنجائی که به حکم قرآن، مدّت شیر دادن و در رحم ماندن کودک سی ماه است، پس مدّت حملش شش ماه خواهد بود.

خلیفه دوم با شنیدن سخنان امام علی علیه السلام به اشتباه خود پی برد و آن زن را از سنگسار شدن نجات داد و به داوری حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گردن نهاد. (3).

سوره احقاف، آیه 14.

سوره بقره، آیه 233.

ارشاد شیخ مفید، ج 1، ص 193 - و پژوهش عمیق، ص 420 - و امام علی، ج 1، ص 185.

امانت دو مرد

دو مرد صد دینار در کیسه ای گذاشته و در نزد زنی به امانت سپردند و به او گفتند:

هرگاه ما هر دو با هم نزد تو آمدیم امانت ما را بازگردان و اگر یکی از ما بدون دیگری بیاید، حق نداری امانت را باز پس دهی.

چون مدتی از این ماجرا گذشت، یکی از آن دو مرد برای دریافت کیسه پیش آن زن آمد و گفت:

رفیق من وفات کرده است، صد دینار ما را پرداخت کن.

زن از دادن امانت خودداری کرد آن مرد نزد اقوام زن رفت و مطلب را به آنان بازگو کرد و در اثر تحمیل و توصیه آنان زن امانت را رد کرد،

پس از یک سال رفیق دیگرش آمد و گفت: صد دیناری را که در نزد تو به امانت گذاشته ایم، پس بده.

زن گفت:

مدتی پیش رفیق تو آمد و اظهار نمود که تو وفات کرده ای و من به ناچار امانت را به او پس دادم.

آن مرد در گرفتن امانت اصرار ورزید و کار به نزاع کشید و هر دو پیش خلیفه دوم رفتند و جریان امر را به او گفتند. خلیفه دوم به آن زن گفت: تو ضامن امانتی و باید پول را به این مرد بپردازی. زن گفت:

تو در میان ما قضاوت نکن، و ما را خدمت امام علی علیه السلام بفرست، تا او میان ما حکم فرماید. خلیفه دوم قبول کرد،

و چون آنها پیش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر شدند، حضرت دانست که آن دو مرد با هم تبانی کرده و حيله ای به کار برده اند.

از این جهت به آن مرد فرمود: در موقع سپردن امانت مگر شرط نکرده بودید که برای گرفتن آن باید هر دو با هم بیایید و اگر یکی از شما بیاید پول را پس نده. گفت: بله.

امام علی علیه السلام که متوجه حيله آنان شد، فرمود: پول تو نزد ما حاضر است، اگر می خواهی برو رفیق خود را هم بیاور، تا پولتان را بدهم.

آن مرد حيله گر سرافکنده بازگشت. (1).

ذخائرالعقبی، ص 79 - و علی کیست؟، ص 150. دو رفیق و هشت قرص نان

دو رفیق با یکدیگر به سفر رفتند. در یکی از منازل، هنگام ظهر، برای صرف غذا سفره ای گسترده، یکی از آنان پنج قرص نان و دیگری سه قرص نان بر سفره نهادند. در آن هنگام که دو رفیق خواستند دست به طعام برند شخصی عبور می کرد، بر آنها سلام کرد.

صاحبان نان پس از جواب سلام، تازه وارد را به سر سفره دعوت کردند، و مهمان بدون تعارف دعوت آنان را پذیرفت و بر سر سفره نشست.

و هر سه نفر به طور مساوی از نان ها استفاده کردند وقتی غذا تمام شد، مرد مهمان از جا برخاست و مبلغ «هشت درهم» در کنار سفره نهاد و گفت:

این مبلغ مختصر قیمت سهم من از آن سهام شما.

مهمان رفت، اما میان میزبانان بر سر تقسیم آن مبلغ اختلاف و نزاع در گرفت، مردی که صاحب سه قرص نان بود گفت:

نیمی از آن هشت درهم برای من و نیم دیگر برای تو باشد.

اما آن مرد که صاحب پنج قرص نان بود گفت:

عدالت چنین اقتضا می کند که هر درهم را بهای یک قرص نان به حساب آوریم، در نتیجه پنج درهم برای من و سه درهم باقی را برای تو بگذاریم.

نزاع بالا گرفت و هیچ یک به نظر دیگری تسلیم نشد، خصومت به دادگاه بردند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چون مورد اختلاف را خیلی جزیی و بی ارزش دانست آنها را به سازش و صلح توصیه کرد، و به صاحب سه گرده نان فرمود:

قَدْ عَرَضَ عَلَيْكَ صَاحِبُكَ مَا عَرَضَ، وَ خُبْرُهُ أَكْثَرُ مِنْ خُبْرِكَ فَارْضَ بِثَلَاثَةٍ

«رفیق تو شرط انصاف را درباره تو رعایت کرده و به نظر من بهتر آن است که پیشنهاد او را بپذیری و به گرفتن سه درهم قانع شوی.»
مرد طمّاع از در لجاج و عناد در آمد و گفت:

نه، به خدا سوگند، من جز به امر حق تسلیم نخواهم شد و فقط عدالت را می پذیرم.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چون سرسختی آن مرد را دید که حاضر نمی شود حق را بپذیرد، فرمود:
لَيْسَ لَكَ فِي مِرِّ الْحَقِّ إِلَّا دِرْهَمٌ وَاحِدٌ وَ لَهُ سَبْعَةٌ

«آگاه باش که بر اساس حق، نصیب تو بیش از یک درهم از مجموع هشت درهم نیست و هفت درهم دیگر حق آن دیگری است.»
مرد طمّاع که به سه درهم راضی نبود وقتی که دید حق برای او یک درهم است، سخت برآشفته و گفت:

سبحان الله یا امیرالمؤمنین او سه درهم به من می داد من ابا داشتم اکنون چگونه به یک درهم راضی شوم؟
حضرت فرمود:

آن پیشنهاد صلح بود، لکن تو قسم یاد کردی که جز به حق تسلیم نشوی و مقتضای حق این است که تو بیش از یک درهم حق نداری.
مرد گفت:

اکنون که مقتضای مرّ حق این است پس مرا از آن راز آگاه کن و گره این مشکل را بگشای تا بپذیرم.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:
آیا نه چنین است که هشت قرص نان تو و رفیقت به 24 سهم تقسیم می شود،

که سه گرده نان تو به 9 سهم و پنج گرده نان رفیقت به 15 سهم تقسیم می گردد:

15 و 9 می شود 24

تو هشت ثلث آن را خورده ای و میهمان و رفیق تو نیز هر یک هشت ثلث از آن را خورده اند و نتیجه چنان است که از نُه ثلث تو یک ثلث، و از پانزده ثلث رفیقت هفت ثلث بهره میهمان شده است، از این رو هفت درهم در برابر هفت ثلث رفیق تو و یک درهم در برابر یک ثلث نصیب تو است. مرد گفت: الآن راضی شدم. ⁽¹⁾.

اینگونه قضاوت کردن و به کار بردن علم ریاضی در حلّ اختلافات از شگفتی های قضاوت امیرالمؤمنین علیه السلام است.

استیعاب در حاشیه اصابه، ج3، ص41 - و ذخائر العین، ص84 - و نزهة المجالس صفوری، ج2، ص211 - و تاریخ خلفا سیوطی، ص142 - و کنز العمال هندی، ج5، ص835، حدیث 14512 - و ثمرات الانوار، ص107 - و وسائل الشیعه، ج3، ص442 - و لطائف الاخبار، ص76 - و ارشاد مفید، ص105.

سه شریک و هفده شتر

نراقی در کتاب «مشکلات العلوم» نقل کرده است:

در زمان خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام سه نفر با هم شریک شدند و هفده شتر مشترکاً خریدند،

12 بهای آن را یکی از شرکاء پرداخت

و 13 آن را دومی

و 19 بهای آن را سومی پرداخت کرد،

خواستند شتران را بین خود تقسیم کنند، نتوانستند.

نزد حضرت علی علیه السلام آمدند و گفتند:

یا امیرالمؤمنین شرکت ما سه نفر به این صورت است که نصف شترها (12) از آن اولی است،

ثلث آن (13) از دومی،

و ثسع (19) آن از سومی است،

به گونه ای برای ما شتران تقسیم کنید که چیزی باقی نیاید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داد یک شتر از بیت المال آوردند و بر هفده شتر اضافه کرد و هیجده شتر شد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نصف هیجده شتر را که نه شتر بود به اولی،

و ثلث هیجده شتر را که شش شتر بود به دومی،

و ثسع هیجده شتر را که دو شتر می شود به سومی داد،

که جمع آن می شود هفده شتر: (9 و 6 و 2 می شود 17)

سپس یک شتر خود را برداشت و به بیت المال برگرداند. (1).

حاضران در شگفت ماندند و عظمت علمی امام علی علیه السلام را باور کردند.

تکامل در اسلام احمد امین، ج 4، ص 159 (عربی) - و ثمرات الانوار، ج 1، ص 102. رهنمودهای کیفی

زندان و شلاق مجازات نیروهای اطلاعاتی متخلف

وقتی یکی از مأموران اطلاعاتی امیرالمؤمنین علی علیه السلام به نام «ابن هرمه» خیانت کرد و رشوه گرفت. امام علی علیه السلام برای مجازات او به حاکم اهواز «رُفاعه» نوشت:

(وقتی که نامه ام به دستت رسید و آنرا خواندی بلافاصله «ابن هرمه» را از مسئولیت بازار عزل کرده و به خاطر حقوق مردم او را زندانی کن و همه را باخبر کن تا اگر شکایتی دارند بگویند. و این مسأله را به همه کارمندان زیر دستت گزارش کن تا نظر مرا بدانند. در این کار نسبت به «ابن هرمه» غفلت و کوتاهی نداشته باش که هم نزد خدا هلاک خواهی شد و هم به بدترین وجه تو را از کار برکنار می کنم. به خدا پناهت می دهم که در این کار کوتاهی نشود).

سپس حضرت دستور داد که:

«روزهای جمعه او را از زندان خارج کن و سی تازیانه بر او بزن و او را در بازار بگردان.

پس اگر کسی از او شکایتی با شاهد آورد، او و شاهدش را قسم بده، آن وقت حق او را از مال ابن هرمه بپرداز، سپس دست بسته و با خواری به زندان باز گردان. و بر پایش زنجیر بگذار و فقط موقع نماز زنجیر را از پایش در آور و اگر برای او خوردنی و نوشیدنی یا لباس آوردند مانع نشو و به کسی هم اجازه نده که بر او وارد شود تا راه مخاصمه و طریق نجات رابه او بیاموزد.

و اگر به تو گزارش رسید که کسی در زندان چیزی به او یاد داده که مسلمانی از آن ضرر می بیند آن شخص را مجازات کرده به زندان بیافکن تا توبه کند و از کرده خود پشیمان شود.

ای رفاعه! همه زندانیان را برای تفریح به حیاط زندان بیاور غیر از «ابن هرمه» مگر آن که برای جانش بترسی که در این صورت او را با زندانیان دیگر به صحن زندان بیاور.

اگر قدرت بدنی دارد هر سی روز، سی و پنج ضربه شلاق بر بدنش بزن و قضیه رابه من بنویس و نام جانشین او را هم گزارش کن و حقوق ابن هرمه را هم قطع کن».

مسائل مهمی از نظر کیفری در دستورالعمل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وجود دارد که برخی از آنها را می توان در موارد زیر بیان داشت:

1- عزل و برکناری از مسئولیت، و نصب جانشین

2- زندان با اعمال شاقه

3- جبران خسارتهای مالی که بر مردم روا داشته است

4- شلاق، هر ماه 35 ضربه

5- گرداندن در بازار، و بردن آبروی ابن هرمه

6- دست و پا در زنجیر کردن

7- ممنوع الملاقات شدن

8- منع از تفریحات و هواخوری در داخل زندان

9- شدت عمل در شلاق خوردن در صورت قدرت بدنی «هفته ای 35 ضربه»⁽¹⁾.

مستدرک الوسائل، ج3، ص207.

زندانی کردن استاندار خائن

یزید بن حجه تیمی، استاندار امام علی علیه السلام در شهر ری بود که با خیانت به اموال مردم، برای خودش اموال و غنائم فراوانی ذخیره کرد
وقتی گزارش خیانت او به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید، او را عزل و در شهر ری زندانی کرد.
زندانی شدن یک استاندار، تأثیر زیادی در مردم داشت، و زندان بان او شخصی به نام «سعد» بود.

گرچه توانست زندانبان را اغفال کرده بطرف شام و معاویه فرار کند، و پس از فرار به سوی معاویه، اشعاری در مذمت امام علی علیه السلام سرود، و مورد احترام معاویه قرار گرفت و معاویه جوایزی به او بخشید.⁽¹⁾

امام علی(ع)، ج 5، ص 278.

زندانی کردن فرماندار

یکی دیگر از فرمانداران امام «منذر بن جارود» بود.

پس از آنکه در بیت المال سوء استفاده نمود، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نامه تندی به او نوشت و فرمود:

«إلى المنذر بن الجارود العبدى، وقد خان فى بعض ما ولاة من أعماله»

ذمّ الخيانة الاقتصادية

أَمَا بَعْدُ، فَإِنَّ صَلاَحَ أَبِيكَ غَرَّنِي مِنْكَ، وَظَنَنْتُ أَنَّكَ تَتَّبِعُ هَدْيَهُ، وَتَسْلُكُ سَبِيلَهُ، فَإِذَا أَنْتَ فِيَمَا رُقِّيَ إِلَيَّ عَنْكَ لَا تَدْعُ لِهَوَاكَ انْقِيَاداً، وَلَا تُبْقِي لِآخِرَتِكَ عَتَاداً.

تَعْمُرُ دُنْيَاكَ بِخَرَابِ آخِرَتِكَ، وَتَصِلُ عَشِيرَتَكَ بِقَطِيعَةِ دِينِكَ.

وَلَئِنْ كَانَ مَا بَلَغَنِي عَنْكَ حَقًّا، لَجَمَلُ أَهْلِكَ وَشَسْعُ نَعْلِكَ خَيْرٌ مِنْكَ، وَمَنْ
كَانَ بِصِفَتِكَ فَلَيْسَ بِأَهْلٍ أَنْ يُسَدَّ بِهِ نَعْرٌ، أَوْ يُنْفَذَ بِهِ أَمْرٌ، أَوْ يُعْلَى لَهُ قَدْرٌ، أَوْ
يُشْرَكَ فِي أَمَانَةٍ، أَوْ يُؤْمَنَ عَلَى جِبَايَةٍ.

فَأَقْبِلْ إِلَيَّ حِينَ يَصِلُ إِلَيْكَ كِتَابِي هَذَا، إِنْ شَاءَ اللَّهُ.
و المنذر بن الجارود هذا هو الذي قال فيه أمير المؤمنين عليه السلام: إنه
لنظراً في عطفه مختال في بُرْدِيهِ، نَقَالَ فِي شِرَاكِيهِ.

(نامه به منذر بن جارود عبدي، که در
فرمانداری خود خیانتی مرتکب شد)

سرزنش از خیانت اقتصادی

پس از یاد خدا و درود! همانا، شایستگی
پدرت مرا نسبت به تو خوشبین، و گمان
کردم همانند پدرت می باشی،⁽¹⁾ و راه او
را می روی، ناگهان به من خبر دادند، که
در هواپرستی چیزی فروگذار نکرده، و توشه
ای برای آخرت خود باقی نگذاشته ای،
دنیای خود را با تباه کردن آخرت آبادان
می کنی، و برای پیوستن با خویشاوندان
از دین خدا بریدی، اگر آن چه به من
گزارش رسیده، درست باشد، شتر خانه ات، و
بند کفش تو از تو با ارزش تر است، و کسی
که همانند تو باشد، نه لیاقت پاسداری از
مرزهای کشور را دارد، و نه می تواند
کاری را به انجام رساند، یا ارزش او بالا
رود، یا شریک در امانت باشد یا از
خیانتی دور ماند پس چون این نامه به دست
تو رسد، نزد من بیا. ان شاء الله.

(منذر کسی است که امیرمؤمنان درباره
او فرمود: آدم متکبری است، به دو جانب
خود می نگردد، و در دو جامه که بر تن
دارد می خرامد، و پیوسته بر بند کفش خود
می دمد که گرد ننشیند).⁽²⁾

و آنگاه او را برای مدتی زندانی کرد.

جارود پدر منذر در سال نهم هجرت خدمت
پیامبر آمد و مسلمان شد، و فردی صالح و

شایسته بود که در سال 21 در جنگ های فارس شهید شد.

نامه 71 نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف.

شلاق زدن ولید

آنگاه که ظلم و ستم خلیفه سوم و بنی امیه فراگیر شد، و کارگزاران خلیفه سوم هر چه می خواستند انجام می دادند ولید فرماندار کوفه آشکارا شراب می خورد، و در حال مستی نماز صبح را چهار رکعت خواند، که مالک اشتر، انگشتر از دست او در آورد و به مدینه رساند، و با شهودی که به همراه داشت، اثبات کردند که ولید شراب خورده است.

ولید با اصرار امام علی علیه السلام و یاران او به مدینه آورده شد، و در حضور خلیفه سوم جنایات او ثابت شد.

اما خلیفه سوم به جای مجازات ولید، با مالک و همراهان او درگیر شد و گفت:

اگر هم جرم ولید اثبات شود چه کسی می تواند برادرم را شلاق بزند؟

در اینجا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بلند شد و پیراهن ولید را کشید و او را به رو افکند و 80 تازیانه بر بدن او نواخت.

خلیفه سوم خطاب به امام گفت: تو حق نداری که با ولید چنین معامله ای بکنی.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ولید شراب خورده و مرتکب فسق شده است، او شایسته کیفری بیش از اینهاست. (1).

اسد الغابة، تاریخ یعقوبی، صحیح مسلم، عقدالفرید، مسند احمدبن حنبل، حدیقة الشیعه ص 288 - و حق الیقین ص 268 - و مروج الذهب ج2، ص 334 - و منهاج البراعة، ج16، ص219.

انواع مجازات

اشاره

اجرای انواع کیفرهای اسلامی
امیرالمؤمنین علی علیه السلام در اجرای
حکم الهی و در کیفر مجرمان هرکس که بود
تردیدی به خود را نمی داد، به برخی از
نمونه ها توجه کنید.
مجازات نجاشی شاعر

بر نجاشی شاعر، که دوست حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام بود و در صفین
اشعار حماسی می خواند، هشتاد ضربه حد
شراب (چون در روز ماه رمضان شراب خورد)،
و 20 ضربه شلاق (برای شکستن حرمت ماه
رمضان) زد. (1).

الغارات، ج2، ص533 - و بحارالانوار، ج41، ص9.

مجازات جوان دزد

جوانی را که دزدی کرده بود و انگشتان
دست او را قطع کرد، چند روزی نگهداشت، و
فرمود که از بیت المال به او لباس و غذا
و دوا بدهند.

مجازات زن شوهر دار زنا کار

زنی شوهر دار، که سه بار اعتراف به زنا کرد را، رجم نمود.
مجازات مرد مجرد

زراره نقل می کند:
مردی که با آلت خود بازی می کرد، بر دستهای او آنقدر شلاق زد تا قرمز شد و فرمود تا هزینه ازدواج او را از بیت المال بدهند.⁽¹⁾

فروع کافی، ج 7، ص 265.

مجازات خوردن گوشت خوک

مرد نصرانی تازه مسلمان، که گوشت خوک تهیه کرده بود تا بخورد را شدیداً مورد نکوهش قرار داد و فرمود:
اگر می خوردی حدّ شرعی بر تو جاری می کردم.

سپس چند ضربه شلاق بر او زد.⁽¹⁾

اصول کافی، ج 7، ص 265.

مجازات خلافکار

امام در حالی که شلاقی در دست داشت به بازار رفت و آمد می کرد تا اگر تخلفی انجام گیرد فوراً مجازات کند.⁽¹⁾

دعائم الاسلام.

مجازات معرکه گیر

شخصی معرکه گیر و قصه پرداز در مسجد کوفه گروهی را گرد آورده بود و فریب می داد، که امام علی علیه السلام او را احضار و چند ضربه شلاق بر او زده و از مسجد بیرون کرد.⁽¹⁾

اصول کافی، ج7، ص268 - و وسائل الشیعه، ج8، ص582.

مجازات عبدالله سبا

عبدالله سبا و 70 نفر از قوم «زطّ» که در عقیده منحرف شدند و گفتند:

علی خداست

پس از نصیحت ها و توبه دادن، چون از انحراف دست برداشتند همه را گردن

زد.⁽¹⁾

وسائل الشیعه، ج18، ص553 - و ذخائر العقبی، طبری، ص93.

قطع دست متولی بازار

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای کنترل بازار بصره، شخصی به نام «علی بن اصمغ» را مأموریت داد که بر بازار آن شهر نظارت کند، اما پس از چندی دست به خیانت گشود و پس از اثبات، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام انگشتان دست او را قطع کرد.⁽¹⁾

السوق فی ظل الدولة الاسلامیة، ص52: جعفر مرتضی.

مجازات مرد زناکار

در زمان خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام مردی در کوفه به محضر امام علی علیه السلام شرفیاب شد و عرض کرد، یا امیرالمؤمنین! من زنا کرده ام، مرا تطهیر کن.

حضرت به او فرمود:

از کدام طایفه و قبیله ای؟

عرض کرد: از طایفه مزینه هستم.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

آیا از قرآن چیزی خوانده ای؟

گفت: آری.

حضرت فرمود: پس بخوان.

مرد مقداری از آیات قرآن را خواند و خوب هم خواند، امام علی علیه السلام به او فرمود:

آیا دیوانه ای؟

گفت: خیر، عاقلم.

حضرت فرمود:

برو تا درباره تو محرمانه سؤال کنم.

مرد رفت.

زمانی نگذشت که مجدداً برگشت و عرض کرد:

یا امیرالمؤمنین! من زنا کرده ام، مرا پاک کن.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام این مرتبه از راه دیگر او را سؤال پیچ کرد.

به او فرمود:

آیا همسر هم داری؟

گفت: آری.

حضرت فرمود:

همسرت با تو در محل زندگیت بسر می برد؟

گفت: آری.

حضرت مجدداً فرمود:

برو تا درباره تو مخفیانه تحقیق کنم.

امیرالمؤمنین علیه السلام فردی نزد قوم او فرستاد و از حال آن مرد خبر گرفت. آنان گفتند:

یا امیرالمؤمنین! او مردی عاقل و دانا است.

سپس آن مرد، برای سومین بار حرف خود را تکرار و گناه را بر زبان جاری کرد. امام علی علیه السلام برای سومین نوبت به او فرمود:

برو تا درباره ات تحقیق کنم. آن مرد رفت.

برای مرتبه چهارم آمد و اعتراف و اقرار به گناه کرد. (1).

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داد که قنبر او را حبس کند، تا مجازات شود.

آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «مَا أَقْبَحَ بِالرَّجُلِ مِنْكُمْ أَنْ يَأْتِيَ هَذِهِ الْفَوَاحِشَ فَيُفْضِحَ نَفْسَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْمَلَأِ أَفْلا تَابَ فِي بَيْتِهِ،

فَوَاللَّهِ لَتُؤْتِبَهُ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَفْضَلَ مِنْ إِقَامَتِي عَلَيْهِ الْحَدِّ»

(چه قبیح و نا زیباست که کسی از شما از این گناهان مرتکب شود، آنگاه خود را در برابر چشم همه مردم مفتضح و رسوا نماید، مگر نمی شد در خانه اش توبه کند! سوگند به خدا! هر آینه توبه او بین خود و خدایش بهتر است از این که من بر او اقامه حد نمایم.)

آنگاه مرد زناکار را برای اجرای حد الهی بیرون آورد و میان مردم ندا داد:

ای گروه مردم! از خانه خارج شوید تا حد خدا بر این مرد جاری شود،

اما همه شما صورت های خود را بپوشانید تا هیچ کس دیگری را نشناسد.

آن مرد را برای اقامه حد الهی به صحرا بردند،

مرد عرض کرد:

یا امیرالمؤمنین! به من مهلت دهید، دو رکعت نماز بخوانم.

وقتی نمازش را خواند، حضرت او را در چاله ای که برای این کار مهیا شده بود گذاشت، آنگاه رو به مردم کرد و فرمود:

«يَا مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ، إِنَّ هَذَا حَقٌّ مِنْ حُقُوقِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، فَمَنْ كَانَ فِي عُنُقِهِ حَقٌّ فَلْيَنْصِرْ، وَلَا يُقِيمُ حُدُودَ اللَّهِ مَنْ فِي عُنُقِهِ لِلَّهِ حَدٌّ»

(ای گروه مسلمانان! این حق از حقوق خداست و هرکس حقی از خدا به گردنش هست در اجرای حدّ شرکت نکند، زیرا کسی که حدّی از حقوق خدا به گردنش باشد، اقامه حدّ نباید بکند.) (2).

زناکار اگر چهار بار اقرار به زنا کند حدّ زنا بر او جاری می شود که این مرد چون متأهل بوده و چهار نوبت اعتراف به زنا کرد حدّ او رجم است. البته قاضی محکمه باید برای حفظ عفت عمومی و جلوگیری از اشاعه فحشا در حدّ توان کاری کند که جرم ثابت نشود و تا می شود شبهات القا کند و انکار گناه را به متهم تلقین نماید که این کار را امیرالمؤمنین علیه السلام در سه نوبت انجام داد.

فروع کافی، ج7، ص188 و شبیه همین حدیث را من لایحضره الفقیه در ج4، ص31 و وسائل الشیعه ج18، ص328 آورده است البته مخفی نماند که مشهور بین فقهاست که شخصی که رجم می شود قبلاً غسل می کند، و اگر نکرده باشد بعداً غسل داده می شود لذا معلوم می شود این مرد قبلاً غسل کرده بود است.

مجازات زن زناکار

در عصر حکومت امام علی علیه السلام زنی که حامله بود و نزدیک زایمانش مرتکب عمل زنا شد، به محضر امیرالمؤمنین علیه السلام آمد عرض کرد:

من زنا کرده ام، پس مرا پاکیزه کن که عذاب دنیا آسانتر از عذاب همیشگی آخرت است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: از چه تو را طاهر کنم؟
زن گفت: از زنایی که کرده ام.
امام علی علیه السلام فرمود: آیا شوهر داری؟

عرض کرد: بله صاحب شوهر هستم.
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا آن زمانی که مرتکب زنا شدی شوهرت حاضر بود یا از تو دور بود؟
زن گفت: بله او در دسترس بود.
امام علی علیه السلام فرمود: برو هر وقت بچه ات را به دنیا آوردی، بیا تا تو را طاهر کنم.

وقتی زن می رفت، حضرت خیلی آرام بدون آن که کلام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را بشنود، فرمود:

«خدایا! این یک شهادت و اقرار بود»
طولی نکشید که زن مجدداً به محضر امام علی علیه السلام آمد و عرض کرد:
بچه ام به دنیا آمد مرا پاک کن.
حضرت تجاهل کرد. (مثل این که هیچ نمی داند)

فرمود: از چه چیز تو را پاک کنم؟
گفت: من زنا کرده ام پاکم کن.
باز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سؤالات گذشته را تکرار کرد.
زن هم قبل، جواب داد.

امام علی علیه السلام فرمود:
«برو و بچه ات را تا دو سال شیر بده
همان گونه که خدا دستور داده⁽¹⁾ تا تو را
پاک کنم.»

وقتی زن می رفت، حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام به آرامی به طوری که زن
نفهمد فرمود:

«خدایا! این شهادت و دوبار اعتراف»
راوی می گوید، دو سال تمام شد، زن
مجدداً آمد و گفت:

من دو سال بچه ام را شیر دادم، پس مرا
طاهر کن یا امیرالمؤمنین!
این نوبت هم امام علی علیه السلام
تجاهل کرد و زن مانند گذشته پاسخ داد.
این بار حضرت به او فرمود:

ای زن! برو بچه ات را کفالت کن تا به
حدی که عقلی خوردن و آشامیدن را پیدا کند
و بتواند خود را حفظ کند.
از بلندی پرت نشود و در چاهی نیفتد،
هر وقت فرزندت به این حد رسید بیا تا تو
را طاهر کنم.
راوی می گوید:

زن می رفت و گریه می کرد.
در همین حال حضرت امیرالمؤمنین علیه
السلام آرام می گفت:

«خدایا! این سه بار شهادت و اقرار.»
بین راه «عمرو بن حریث مخزومی» از
اصحاب امام علی علیه السلام دید که زنی
از کنار محکمه قضای حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام می رود و گریه می کند.
جلو آمد و سؤال کرد:

ای زن! چرا گریه می کنی؟ من مکرر دیدم
که خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رفتی و
باز آمدی.

زن در پاسخ گفت:
آری! نزد امیرالمؤمنین رفتم تا مرا
پاک کند، ولی به من فرمود:

برو بچه ات را بزرگ کن وقتی عقل خوردن پیدا کرد بیا تا تو را پاک کنم، ای عمرو! می ترسم مرگ من فرا رسد و پاکم نکرده باشد.

عمرو بن حریث به خیال خود خواست به زن خدمتی کرده باشد گفت:

ناراحت نباش من بچه تو را بزرگ می کنم، برگرد تا امام حکم خدا را درباره ات جاری سازد.

زن برگشت، و پیشنهاد نگهداری فرزندش، توسط عمرو بن حریث را به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد.

باز امام علی علیه السلام درباره زن تجاهل کرد و فرمود:

برای چه عمرو کفالت فرزندت را عهده دار شده است؟

زن گفت: زنا کرده ام مرا پاکیزه کن. حضرت مجدداً سؤالات را تکرار کرد که: آیا شوهر داشتی؟ آیا او در زمان گناه در دسترس تو بود؟

زن هم جواب گذشته را داد. در این جا چهار بار، در چهار مجلس، زن اعتراف به گناه زنا کرد.

آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام سر مبارک را به طرف آسمان بلند کرد و فرمود:

«إِنَّهُ قَدْ نُبِتَ لَكَ عَلَيْهَا أَرْبَعٌ شَهَادَاتٍ...»

(خدایا، برای تو چهار بار شهادت و اقرار او ثابت شد، با ر خدایا تو خود به پیامبرت خبر دادی که:

ای محمد! هرکس حدی از حدود مرا تعطیل کند با من جنگ و معانده کرده است و با این ترک با من طلب ضدیّت نموده است،

ای خدا! من حدود تو را تعطیل نمی کنم و با تو طلب ضدیّت نخواهم کرد، احکام تو را ضایع نمی کنم، بلکه من مطیع تو هستم و سنت پیامبرت را پیروی می کنم.)

عمر بن حریث که به نظر خود کار خوبی کرده بود می گوید:
نگاه کردم در صورت حضرت علی علیه السلام مثل آن که اناری به صورتش ریخته شده، فهمیدم که حضرت از کار من ناراحت است، لذا پیشدستی کرده و گفتم:
یا امیرالمؤمنین! من خواستم کفالت فرزندش کنم، زیرا گمان می کردم این کارم را دوست دارید، اگر می دانستم از این کار ناراحت می شوید، این کار را نمی کردم.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:
«أَبْعَدَ أَرْبَعِ شَهَادَاتٍ بِاللهِ؟ لَتُكْفَلَنَّهَ وَأَنْتَ صَاحِبُهُ»
(آیا بعد از چهار بار شهادت که کار تمام شده، تو کفالت کردی در حالی که سر بزیر هستی؟)
سپس حضرت دستور داد تا حدّ شرعی اجرا شود. (2).

وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ» سوره بقره آیه 233، مرحوم شهید در لمعه دارد: اگر شیر دهنده ای داشته باشد بنابر مشهور حد جاری می شود اگر چه آن حد رجم باشد ولی اگر شیر دهنده نباشد صبر می کنند تا بچه از شیر بی نیاز شود بعد حد جاری می شود.
فروع کافی، ج7، ص185 - و کتاب تهذیب شیخ طوسی، ج10، ص9.

قطع دست غلام سیاه

«اصبغ بن نباته» نقل می کند که :
روزی در خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام
بودم که بین مردم حکومت می کرد.
ناگهان جماعتی بر آن حضرت وارد شدند و
غلام سیاهی را دست بسته آوردند
گفتند:

یا امیرالمؤمنین این غلام دزدی کرده
است، مجازاتش کن.
حضرت فرمود:

ای غلام آیا تو دزدی کردی؟
عرض کرد: آری، یا امیرالمؤمنین.
حضرت علی علیه السلام فرمود:
مادرت به عزای تو بنشیند، اگر برای
مرتبۀ دوم اقرار کنی، دست تو را قطع می
کنم.

غلام گفت:
دزدی کردم.
حضرت علی علیه السلام فرمود:
حکم خدا را درباره او جاری کنید.
و آنگاه انگشتان او را قطع کردند.
غلام انگشتان قطع شده خود را به دست چپ
گرفت که خون از او جاری بود.
ابن کَوّای یشکری او را دید و گفت:
چه کسی دست تو را قطع کرد؟
غلام گفت:

(قَطَعَ يَمِينِي سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ وَقَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ وَ أَوْلَى النَّاسِ بِأَ
الْمُؤْمِنِينَ، عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ إِمَامُ الْمَهْدِيِّ وَ زَوْجُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ بِنْتِ مُحَمَّدٍ
الْمُصْطَفَى أَبُو الْحَسَنِ الْمُجْتَبَى وَ أَبُو الْحَسَنِ الْمُرْتَضَى...)

«دست مرا رهبر مردان و زنان و
سزاوارتر از مؤمنان به خودشان، علی بن
ابیطالب پیشوای هدایت کننده و شوهر
فاطمه زهرا علیها السلام دختر محمد مصطفی
صلی الله علیه وآله وسلم و پدر حسن و حسین
قطع کرد.»

ابن کوا گفت:
بسیار عجب است او دست ترا قطع کرده و
تو او را ستایش می گوئی؟
غلام گفت:

دست مرا به حق قطع کرده چرا او را ثنا
نگویم و حال آنکه محبت او در پوست و
گوشت و خون من آمیخته شده است.
به خدا قسم دست مرا قطع نکرد مگر بحق
که خداوند متعال آنرا بر من روا داشته
است.

ابن کوا بر حضرت امیرالمؤمنین علیه
السلام وارد شد و آنچه بین او و غلام
گذشته بود را شرح داد.
حضرت فرمود:

ما را دوستانی است که اگر آنها را با
شمشیر پاره پاره کنیم محبت ما در دل های
آنها زیادتیر می شود،
و ما را دشمنانی است که هرچه بر آنها
خدمت کنیم دشمنی آنها زیادتیر می شود.
سپس به امام حسن علیه السلام فرمود:
برو، این غلام سیاه را بیاور.
وقتی حاضر شد، حضرت فرمود:
ای غلام من دست تو را قطع کردم و تو
مرا مدح و ثنا می گویی.

غلام عرض کرد:
چرا شما را ثنا نکنم و حال آن که پوست
و گوشت و خون من به محبت شما آمیخته است
و شما دست مرا به حق قطع نمودی و مرا از
عذاب آخرت نجات دادی.
آن حضرت فرمود:

دست خود را نزدیک من آر.
آن حضرت دست بریده را به جای خود
گذارد و ردای خود را به روی او کشید، پس
برخواست و دو رکعت نماز به جای آورد و
دعائی قرائت فرمود.

چون عبا را عقب زد، دیدیم دست آن غلام
مثل اول صحیح و سالم شده است.

غلام از جا برخاست و گفت:
(أَمَنْتُ بِاللَّهِ وَ بِمُحَمَّدٍ رَسُوْلُهُ وَ لِعَلِيِّ أَلَّذِي
رَدَّ الْيَدَ الْمَقْطُوعَةَ بَعْدَ تَخْلِيَتِهَا مِنَ الرَّئِدِ)
«ایمان آوردم به خداوند و به رسالت
محمدصلی الله علیه وآله وسلم و ایمان آوردم
به امامت علی علیه السلام که انگشتان قطع
شده را به جای خود بازگرداند.»

پس روی قدم های آن حضرت افتاد و گفت:

يَا بِي أَنْتَ وَ أُمِّي

«پدر و مادرم فدای تو، یا علی»⁽¹⁾.

بحارالانور مرحوم مجلسی.

حکم جعل مهر

در زمان خلافت خلیفه دوم مردی به نام
«معن بن زائده» مهری شبیه مهر خلیفه جعل
کرده و با آن اموالی از مالیات کوفه را
تصرف کرد.

پس از آن که او را دستگیر کردند.

روزی خلیفه دوم بعد از نماز صبح خطاب
به مردم گفت:

همگی بر جای خود بنشینید.

و آنگاه قضیه «معن» را نقل کرد و در
کیفیت مجازات او با آنان به مشورت
پرداخت، از آن میان مردی گفت:

ای خلیفه! دستش را قطع کن!

و دیگری گفت: او را دار بزن!

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آنجا
نشسته و سخنی نمی فرمود.

خلیفه دوم به آن حضرت رو کرده و گفت:

یا ابا الحسن! نظر شما چیست؟

آن حضرت علیه السلام فرمود:

این مرد مرتکب دروغی شده که باید
تأدیب گردد.

پس خلیفه دوم آن شخص را به شدت زد و
آنگاه وی را به زندان انداخت.⁽¹⁾

فتوح البلدان، بلاذری، ص647.

مجازات کفن دزد

کفن دزدی را نزد معاویه آوردند.
معاویه به یاران خود گفت:
به نظر شما کیفر این مرد چیست؟
گفتند: او را عقوبت ده و آزادش کن.
از آن میان مردی گفت:
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چنین
حکم نکرده است.
معاویه پرسید: پس چگونه حکم کرد؟
گفت:
آن حضرت فرمود، دست کفن دزد باید قطع
شود؛ زیرا او هم دزد است و هم نسبت به
مردگان هتاک.⁽¹⁾

فروع کافی، ج7، ص229، حدیث5.

حبس با شکنجه

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای
مردی که سوگند یاد می کرد با زن خود
همبستر نشود و او را هم طلاق ندهد، اتاقی
از نی ساخت و او را در آنجا زندانی کرد
و تنها 14 خوراکش را به او داد، تا زنش
را طلاق دهد.⁽¹⁾

فروع کافی، ج6، ص132.

دو رویه مختلف

هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ جمل بر دشمن پیروز گردید به یاران خود فرمود:

«دشمنی را که از جنگ گریخته تعقیب نکنید، مجروحان را نکشید و کسانی که در خانه ها پناهنده شده اند در امان هستند» ولی در جنگ صفین، دشمنان را بدون استثناء می کشت.

ابان بن تغلب به ابن شریک گفت: چرا امیرالمؤمنین در دو جنگ جمل و صفین، دو رویه مختلف به کار گرفت؟ ابن شریک گفت:

زیرا در جنگ جمل فرماندهان لشکر که طلحه و زبیر بودند، در همان ابتدای جنگ کشته شدند، ولی در جنگ صفین، فرمانده لشکر معاویه، زنده بود و لشگریان را جمع نموده به جنگ وا می داشت. (1).

وسائل الشیعه، ج 11، ص 55.
برخورد با اسیران شامی

در جنگ جمل هرگاه دشمنی از شامیها به دست امام علی علیه السلام اسیر می شد، اگر کسی از یاران آن حضرت را نکشته بود او را آزاد می کرد وگرنه او را می کشت، و اگر پس از آزادی دوباره به جنگ می آمد و اسیر می شد، او را به قتل می رساند. (1).

صفین، نصر، ص 519.

شیوه های صحیح کیفر دادن

روش صحیح کیفر دادن

امام علی علیه السلام در کیفر دادن افراد مجرم، شیوه های اخلاقی، روانی را بگونه ای بکار می گرفت، که مجرم پس از مجازات نیز از ارادتمندان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قرار می گرفت زیرا:

- در مجازات شتاب نمی کرد
- در چند مرحله اعتراف می گرفت
و زشتی گناه انجام شده را تذکر می داد.

- در مجازات عقده زدائی نداشت و تنها حدّ شرعی را رعایت می کرد.
تا قنبر در شلاق زدن مجرمی 3 عدد اضافه زد، امام علی علیه السلام او را قصاص کرد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چونان پدری دلسوز با مجازات شده رفتار می نمود،

و مانند طبیبی شفا دهنده بود، که پس از اجرای حدّ یا قطع انگشتان دست دزد، از ستایش گران حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می شدند.

به یک نمونه توجه کنید:
شخصی به نام «أفلح» در مشکلات سخت زندگی سرانجام به دزدی آلوده شد.
پس از دزدی ناراحت و پشیمان شد، خدمت امام علی علیه السلام رفت و چند بار اعتراف کرد،

و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حدّ شرعی را با قطع چهار انگشت او، جاری کرد.

یکی از فرصت طلبان به نام «ابن کوا» که از خوارج نهروان بود، تلاش کرد تا او را وسوسه کند و علیه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بشوراند، گفت: آه چه کسی انگشتان تو را قطع کرد؟ چقدر بی رحم بود؟

ناگهان «افلح» در میان مردم بازار بپاخاست و شروع به مدح و ستایش امام علی علیه السلام کرد و گفت:

(قَطَعَ يَمِينِي إِمَامٌ حَنْفِيٌّ، بَدَرِيٌّ، أُحْدِيٌّ، مَكِّيٌّ، مَدَنِيٌّ، أَبْطَحِيٌّ، هَاشِمِيٌّ، قَرَشِيٌّ
قَطَعَ يَمِينِي إِمَامٌ الثَّقَلَيْنِ، وَ ابْنُ عَمِّ الْمُصْطَفَى، شَقِيقُ النَّبِيِّ الْوَجْهَيْنِ، لَيْثُ الثُّرَى، غَيْثُ الْوَرَى، حَثْفُ الْعَدَى وَ مِضْبَاحُ الْهُدَى)

(دست مرا امامی قطع کرد که یکتا پرست و مبارز بدر و اُحد است و در مکه و مدینه و سرزمین ابطح معروف است، از قبیله بنی هاشم و قریش است.)

دست مرا امام پرهیزکاران، پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم میوه دل رسول خدا، شیر بیشه شجاعت، عامل رحمت امت، و کوبنده دشمن، و چراغ هدایت، قطع کرد.)

همه مردم با شگفتی او را تحسین کردند. وقتی این خبر به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید او را طلبید و مورد محبت قرار داد.

آنگاه خطاب به ابن کوا فرمود: ای فرزند کوا، ما را دوستانی است که اگر آنان را قطعه، قطعه کنیم، جز بر دوستی آنان نیفزاید، و ما را دشمنانی است که اگر عسل در گلوی آنان بریزیم، جز بر دشمنی و کینه تیزی آنها نمی افزاید. (1)

بحارالانوار، ج 41، ص 204 - و ناسخ امیرالمؤمنین
علیه السلام، ج 4، ص 173.

کیفر و هدایت

رعایت اصول انسانی در اجرای حدّ شرعی

شخصی را خدمت امیرالمؤمنین علی علیه
السلام آوردند تا حدّ شرعی بر او جاری
کند.

امام علی علیه السلام مشاهده فرمود که
بدن آن فرد جانی زخم است، پس از اجرای
حدّ خودداری کرد و فرمود:

أُخْرُوهُ حَتَّى تَبْرَأَ

(او را ببرید تا زخمهای بدنش بهبود
یابد.)⁽¹⁾.

النّهية، ج 2، ص 134 - و وسائل الشّيعه، ج 28، ص 30.

مهلت توبه دادن به گناهکار

شخصی در میان اصحاب حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام بپاخواست و گفت:
ای امیرالمؤمنین، مرتکب زنا شدم، مرا
پاک کن.

امام علی علیه السلام از او روی
برگرداند و فرمود: بنشین.

سپس روی به اصحاب کرد و فرمود:

چه مانعی دارد که خطاکار بین خود و
خدای خود پشیمان شود و توبه کند؟ و پرده
پوشی کند، چنان که خدا پرده پوشی فرمود.
آن شخص دوباره برخاست و گفت: مرا پاک
کن.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

چرا این درخواست را داری؟

آن مرد گفت: برای پاک شدن.

امام علی علیه السلام فرمود:

کدام پاک شدن از توبه بالاتر است؟
و سخنان خود با مردم را ادامه داد.
بار سوّم آن شخص بپاخاست و گفت:
مرا پاک کن!!

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مقداری
با او گفتگو فرمود و رهنمود داد که در
خلوت بیاتا از تو به صورت خصوصی
سئوالاتی داشته باشم⁽¹⁾.

من لایحضره الفقیه، ج4، ص21/51 - و وسائل الشیعه،
ج28، ص38.

نماز خواندن و دفن کردن حدّ خورده [1]

. امیرالمؤمنین علی علیه السلام مسلمانی
را که مرتکب قتل عمد شد قصاص کرد و سپس
بر جنازه او نماز گذارد و در قبرستان
مسلمانان او را دفن کرد،
یعنی همه ارزش ها را حتّی نسبت به یک
مجرم حد خورده رعایت می کرد
ضرورت تحقیقات کامل برای اثبات جرم (2).
اجرای حدّ بر یهود و نصاری اگر حرمت
اسلامی را رعایت نمی کردند (3).

اصول کافی، ج7، ص188 - و وسائل الشیعه، ج28،
ص100.

اصول کافی، ج7، ص188 - و وسائل الشیعه، ج28،
ص100.

اصول کافی، ج7، ص239 - و وسائل الشیعه، ج28،
ص228 و 141.

دست جیب بُری که قطع نشد

شخصی را خدمت امام علی علیه السلام آوردند که جیب بری کرد. (طرّار بود.) و منتظر مجازات او بودند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اگر از روی لباس ها (کت و شلواریا پیراهنی که جیب آن پیدا است) دزدیده باشد، دست او را قطع نمی کنم، (و تنها ادای دین و تعزیر دارد)، اما اگر از لباس زیر چیزی دزدیده باشد، دست او را قطع می کنم.⁽¹⁾ (چون لباس روی لباس ها و جیب های آن حالت حرز و حفظ و حراست شده ندارد و اگر کسی چیزی را خارج از حرز بدزدد، قطع دست نخواهد داشت، اما جیب های لباس زیرین حالت حرز دارد.)

اصول کافی، ج7، ص226 - و وسائل الشیعه، ج28، ص270.

معالجه و درمان حد خورده ها

وقتی جرم دزدی یا زنا کاری یا شراب خواری ثابت می شد، و حدّ شرعی بر او جاری می گشت، اگر انگشتان دست قطع می گشت، یا بدن زخم می گردید، امام علی علیه السلام دستور می دادند که او را درمان کنند. در حکومت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چند نفر دزدی کردند، پس از اثبات و اعتراف به جرم، امام علی علیه السلام دستور داد که انگشتان دست آنها را قطع کردند، سپس امر فرمود تا آنها را درمان کنند، و زخم آنها را جرّاح و طبیب مداوا کند،

و آنها را به عنوان مریض بستری کرده
تحت نظر بگیرند،
و از غذاهای مقوی مانند روغن حیوانی و
عسل و کباب به آنها بخورانند، تا دست
آنها خوب شود و زخم التیام یابد،
سپس با سخنان حکیمانه آنها را نصیحت
می کرد و می فرمود:

يَا هَؤُلَاءِ إِنَّ أَيْدِيكُمْ سَبَقَتْكُمْ إِلَى النَّارِ فَإِنْ تُبْنُمْ وَ عَلِمَ اللَّهُ مِنْكُمْ صِدْقَ النَّيَّةِ تَابَ
عَلَيْكُمْ وَ جَزَّزْتُكُمْ إِلَى الْجَنَّةِ، فَإِنْ لَمْ تُتُوبُوا عَمَّا أَنْتُمْ عَلَيْهِ جَزَّزْتُكُمْ أَيْدِيكُمْ إِلَى
النَّارِ

(هان ای شما! همانا دست های شما پیش
از شما وارد جهنم شدند، اگر توبه کنید و
خداوند بنگرد که با صداقت توبه کردید،
می پذیرد و دست های شما را وارد بهشت می
کند، اما اگر از کردار زشت خود پشیمان
نشوید و توبه نکنید شما و دست های بریده
شما را وارد جهنم خواهد کرد.)⁽¹⁾

اصول کافی، ج7، ص266 - و وسائل الشیعه، ج28،
ص301.

فردی کردن مجازات (یک عمل و پنج حکم)

وقتی پنج نفر با زنی رابطه نامشروع
داشتند و آنها را نزد خلیفه دوم آوردند،
دستور داد که:

بر همه حدّ زنا جاری شود،

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام او را
باز داشت و به شرح زیر احکام الهی را
اجراء کرد:

- اولی را گردن زد، چون کافر ذمی بود
که با زن مسلمان زنا کرد.

- دومی را رجم و سنگسار کرد چون زن
داشت و زنا کرد.

- سومی را صد ضربه شلاق زد چون زن
نداشت و زنا کرد.

- چهارمی چون بنده بود 50 ضربه شلاق بر او نواخت.
- و پنجمی را 25 ضربه شلاق زد (تعزیر کرد) چون اختلالات روانی داشت.
خلیفه دوم با صدای بلند گفت:
زنده نباشم در میان قومی که علی در آن نباشد.⁽¹⁾

تهذیب و مناقب ابن شهر آشوب و غایة المرام.
در چشمه سار نهج البلاغهای قضای دروغین

خطبه 018 نهج البلاغه

اشاره

فی ذمّ اختلاف العلماء فی الفتیاء ذم أهل الرأی

ترجمه: خطبه 18

(نکوهش از اختلاف رأی عالمان در احکام
قطعی اسلام)

نقد مسلک اهل الرأى

تَرُدُّ عَلَى أَحَدِهِمُ الْقَضِيَّةَ فِي حُكْمٍ مِنَ الْأَحْكَامِ فَيَحْكُمُ فِيهَا بِرَأْيِهِ، ثُمَّ تَرُدُّ تِلْكَ الْقَضِيَّةَ بِعَيْنِهَا عَلَى غَيْرِهِ فَيَحْكُمُ فِيهَا بِخِلَافِ قَوْلِهِ، ثُمَّ يَجْتَمِعُ الْقَضَاءُ بِذَلِكَ عِنْدَ الْإِمَامِ الَّذِي اسْتَفْضَاهُمْ، فَيُصَوِّبُ آرَاءَهُمْ جَمِيعاً. وَاللَّهُمُّ وَاحِدٌ! وَنَبِيُّهُمْ وَاحِدٌ، وَكِتَابُهُمْ، وَاحِدٌ! أَفَأَمْرَهُمُ اللَّهُ - سُبْحَانَهُ - بِالْإِخْتِلَافِ فَأَطَاعُوهُ! أَمْ نَهَاهُمْ عَنْهُ فَعَصَوْهُ!

ترجمه: نکوهش اهل رأى (خود محوری در قضاوت)

دعوی نسبت به یکی از احکام اجتماعی نزد عالمی می برند که با رأی خود حکمی صادر می کند، پس همان دعوی را نزد دیگری می برند که او درست بر خلاف رأی اولی، حکم می دهد، سپس همه قضات نزد رئیس خود که آنان را به قضاوت منصوب کرد، جمع می کردند، او رأی همه را بر حق می شمارد!!
کمال الدین

أَمْ أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ دِينًا نَاقِصًا فَاسْتَعَانَ بِهِمْ عَلَى ائْتِمَامِهِ! أَمْ كَانُوا شُرَكَاءَ لَهُ، فَلَهُمْ أَنْ يَقُولُوا، وَعَلَيْهِ أَنْ يَرْضَى؟ أَمْ أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ دِينًا تَامًا فَقَصَرَ الرَّسُولُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ تَبْلِيغِهِ وَأَدَائِهِ. وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: «مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» وَفِيهِ تَبْيَانٌ لِكُلِّ شَيْءٍ. وَذَكَرَ أَنَّ الْكِتَابَ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا، وَأَنَّهُ لَا اِخْتِلَافَ فِيهِ فَقَالَ سُبْحَانَهُ: «وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اِخْتِلَافًا كَثِيرًا». وَإِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أُنِيقٌ وَبَاطِنُهُ عَمِيقٌ، لَا تَفَنَّى عَجَائِبُهُ، وَلَا تَنْقُضِي غَرَائِبُهُ، وَلَا تُكْشَفُ الظُّلُمَاتُ إِلَّا بِهِ.

ترجمه: مبانی وحدت امت اسلامی در صورتی که خدایشان یکی، پیغمبرشان یکی، و کتابشان یکی است، آیا خدای سبحان، آنها را به اختلاف امر فرمود؟ که اطاعت کردند؟ یا آنها را از اختلاف پرهیز داد و معصیت خدا نمودند؟ آیا خدای سبحان، دین ناقصی فرستاد و در تکمیل آن از آنها استمداد کرده است؟ آیا آنها شرکاء خدایند که هر چه می خواهند در احکام دین بگویند، و خدا رضایت دهد؟ آیا خدای سبحان، دین کاملی فرستاد پس

پیامبر صلی الله علیه وآله در ابلاغ آن کوتاهی ورزید؟ در حالی که خدای سبحان می فرماید: «ما در قرآن چیزی را فرو گذار نکرد»⁽¹⁾.

و فرمود: «در قرآن بیان هر چیزی است»⁽²⁾ و یاد آور شدیم که: بعض قرآن گواه بعض دیگر است و اختلافی در آن نیست. پس خدای سبحان فرمود: «اگر قرآن از طرف غیر خدا نازل می شد اختلافات زیادی در آن می یافتند.»⁽³⁾ همانا قرآن دارای ظاهری زیبا، و باطنی ژرف و ناپیدا است، مطالب شگفت آور آن تمام نمی شود، و اسرار نهفته آن پایان نمی پذیرد، و تاریکی ها بدون قرآن بر طرف نخواهد شد.

انعام آیه 38.
سوره نحل آیه 89.
سوره نساء آیه 82.
شناسائی قاضی جاهل

خطبه 017 نهج البلاغه

اشاره

فی صفة من يتصدى للحکم بين الأمة وليس لذلك بأهل

ترجمه: خطبه 17

(در این خطبه مُدَّعیان قضاوت را می شناساند)
معرفة أشقی الناس

إِنَّ أَبْعَضَ الْخَلَائِقِ إِلَى اللَّهِ رَجُلَانِ: رَجُلٌ وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَى نَفْسِهِ؛ فَهُوَ جَائِرٌ عَنِ قَصْدِ السَّبِيلِ، مَشْغُوفٌ بِكَلَامِ بِدْعَةٍ، وَدُعَاءِ ضَلَالَةٍ، فَهُوَ فِتْنَةٌ لِمَنْ افْتَنَّ بِهِ، ضَالٌّ عَنِ هَدْيٍ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ، مُضِلٌّ لِمَنْ افْتَدَى بِهِ فِي حَيَاتِهِ وَبَعْدَ وَفَاتِهِ، حَمَّالٌ خَطَايَا غَيْرِهِ، رَهْنٌ بِخَطِيئَتِهِ.

وَرَجُلٌ قَمَشَ جَهْلًا، مُوَضِعٌ فِي جُهَالِ الْأُمَّةِ، عَادٍ فِي أَعْيَاشِ الْفِتْنَةِ، عَمَّ بِمَا فِي عَفْدِ الْهُدْنَةِ؛ قَدْ سَمَّاهُ أَشْبَاهُ النَّاسِ عَالِمًا وَلَيْسَ بِهِ، بَكَرٌ فَاسْتَكْتَرَ مِنْ جَمْعٍ؛ مَا قَلَّ مِنْهُ خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ، حَتَّى إِذَا ارْتَوَى مِنْ مَاءِ آجِنٍ، وَاکْتَنَرَ مِنْ غَيْرِ طَائِلٍ.

ترجمه: شناخت بدترین انسان ها دشمن ترین آفریده ها، نزد خدا دو نفرند، مردی که خدا او را بحال خود گذاشته، و از راه راست دور افتاده است، دل او شیفته بدعت، و مردم را گمراه کرده، به فتنه انگیزی می کشاند، و راه رستگاری گذشتگان را گم کرده، و طرفداران خود و آیندگان را گمراه ساخته است، بار گناه دیگران را بر دوش کشیده، و گرفتار زشتی های خود نیز می باشد. و مردی که مجهولاتی به هم بافته، و در میان انسان های نادان امت، جایگاهی پیدا کرده است، در تاریکیهای فتنه فرو رفته، و از مشاهده صلح و صفا کور است، آدم نماها او را عالم نامیدند که نیست، چیزی را بسیار جمع آوری می کند که اندک آن به از بسیار است، تا آن که از آب گندیده سیراب شود، و دانش و اطلاعات بیهوده فراهم آورد.

نفسیة ادعیاء القضاء

جَلَسَ بَيْنَ النَّاسِ قَاضِيًا ضَامِنًا لِتَخْلِيصِ مَا التَّبَسَّ عَلَى غَيْرِهِ، فَإِنْ نَزَلَتْ بِهِ إِحْدَى الْمُبْهَمَاتِ هَيَّا لَهَا حَسَوًا رَتًّا مِنْ رَأْيِهِ، ثُمَّ قَطَعَ بِهِ، فَهُوَ مِنْ لُبْسِ الشُّبُهَاتِ فِي مِثْلِ نَسِجِ الْعَنْكَبُوتِ.

لَا يَدْرِي أَصَابَ أَمْ أَخْطَأَ؛ فَإِنْ أَصَابَ خَافَ أَنْ يَكُونَ قَدْ أَخْطَأَ، وَإِنْ أَخْطَأَ رَجَا أَنْ يَكُونَ قَدْ أَصَابَ.

جَاهِلٌ خَبَّاطٌ جَهَالَاتٍ، عَاشَ رَكَّابُ عَشَوَاتٍ، لَمْ يَعْضَ عَلَى الْعِلْمِ بِضِرْسٍ قَاطِعٍ.

يَدْرُو الرُّوَايَاتِ دَرَوَ الرِّيْحِ الْهَشِيمِ. لَا مَلِيٌّ - وَاللَّهِ - بِإِصْدَارِ مَا وَرَدَ عَلَيْهِ، وَلَا أَهْلٌ لِمَا قَرِظَ بِهِ، لَا يَحْسَبُ الْعِلْمَ فِي شَيْءٍ مِمَّا أَنْكَرَهُ، وَلَا يَرَى أَنَّ مِنْ وَرَاءِ مَا بَلَغَ مَذْهَبًا لغيره، وَإِنْ أَظْلَمَ عَلَيْهِ أَمْرٌ أَكْتَنَرَ بِهِ لِمَا يَعْلَمُ مِنْ جَهْلِ نَفْسِهِ، تُصْرُخُ مِنْ جَوْرِ قَضَائِهِ الدَّمَاءَ، وَتَعَجُّ مِنْهُ الْمَوَارِيثُ.

إِلَى اللَّهِ أَشْكُو مِنْ مَعْشَرٍ يَعِيشُونَ جُهَالًا، وَيَمُوتُونَ ضَلَالًا، لَيْسَ فِيهِمْ سِلْعَةٌ أَبْوَرُ مِنَ الْكِتَابِ إِذَا تَلَّى حَقَّ تِلَاوَتِهِ، وَلَا سِلْعَةٌ أَنْفَقُ، بَيْعًا وَلَا أَغْلَى ثَمَنًا مِنْ

الْكِتَابِ إِذَا حُرِّفَ عَنْ مَوَاضِعِهِ، وَلَا عِنْدَهُمْ أَنْكَرٌ مِنَ الْمَعْرُوفِ، وَلَا أَعْرَفُ مِنَ الْمُنْكَرِ!

ترجمه: روانشناسی مدعیان دروغین قضاوت در میان مردم با نام قاضی به داوری می نشیند، و حل مشکلات دیگری را به عهده می گیرد، پس اگر مشکلی پیش آید، با حرف های پوچ و تو خالی، و رأی و نظر دروغین، آماده رفع آن می شود.

سپس اظهارات پوچ خود را باور می کند، عنکبوتی را می ماند که در شبها و بافته های تار خود چسبیده، نمی داند که درست حکم کرده یا بر خطاست؟ اگر بر صواب باشد می ترسد که خطا کرده، و اگر بر خطاست، امید دارد که رأی او درست باشد.

نادانی است که راه جهالت می پوید، کوری است که در تاریکی گمشده خود را می جوید، از روی علم و یقین سخن نمی گوید، روایات را بدون آگاهی نقل می کند، چون تند بادی که گیاهان خشک را بر باد دهد، روایات را زیر و رو می کند، که بی حاصل است.

به خدا سوگند نه راه ضدور حکم مشکلات را می داند، و نه برای منصب قضاوت اهلیت دارد، آن چه را که نپذیرد علم به حساب نمی آورد، و جز راه و رسم خویش، مذهبی را حق نمی داند، اگر حکمی را نداند آن را می پوشاند تا نادانی او آشکار نشود، خون بی گناهان از حکم ظالمانه او در جوشش، و فریاد میراث بر باد رفتگان بلند است.

به خدا شکایت می کنم از مردمی که در جهالت زندگی می کنند، و با گمراهی می میرند، در میان آنها، کالایی خوار تر از قرآن نیست، اگر آن را آنگونه که باید بخوانند، و متاعی سود آورتر، گرانبهاتر از قرآن نیست اگر آن را تحریف کنند، و

در نزد آنان، چیزی زشت تر از معروف، و نیکو تر از مُنکر نیست.

قسمتی از خطبه 087 نهج البلاغه

وَأَخْرُقُ قَدْ تَسَمَّى عَالِماً وَلَيْسَ بِهِ، فَافْتَبَسَ جَهَائِلَ مِنْ جُهَالٍ، وَأَضَالِيلَ مِنْ ضَلَالٍ، وَنَصَبَ لِلنَّاسِ أُشْرَاكاً مِنْ حَبَائِلِ غُرُورٍ، وَقَوْلٍ زُورٍ؛ قَدْ حَمَلَ الْكِتَابَ عَلَى آرَائِهِ؛ وَعَطَفَ الْحَقَّ عَلَى أَهْوَائِهِ، يُؤْمِنُ النَّاسُ مِنَ الْعَطَائِمِ، وَيُهَوُّونَ كَبِيرَ الْجَرَائِمِ.

يَقُولُ: أَفُفٌ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ، وَفِيهَا وَقَعٌ؛ وَيَقُولُ: أَعْتَزَلُ الْبِدْعَ، وَبَيْنَهَا اضْطِجَعُ؛ فَالْصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ، وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانَ، لَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَى فَيَتَّبِعُهُ، وَلَا بَابَ الْعَمَى فَيَصُدُّ عَنْهُ. وَذَلِكَ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ!

«فَأَيُّنَ تَذْهَبُونَ؟» «وَأَنْتَى تُؤْفِكُونَ!» وَالْأَعْلَامُ قَائِمَةٌ، وَالْآيَاتُ وَاضِحَةٌ، وَالْمَنَارُ مَنْصُوبَةٌ، فَأَيُّنَ يُتَاهَ بِكُمْ! وَكَيْفَ تَعْمَهُونَ وَبَيْنَكُمْ عِزَّةٌ نَبِيُّكُمْ! وَهُمْ أَرْمَةٌ الْحَقِّ، وَأَعْلَامُ الدِّينِ، وَالسِّنَةُ الصِّدْقِ! فَأَنْزَلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ، وَرُدُّوهُمْ وَرُودَ الْهَيْمِ الْعِطَاشِ.

ترجمه: قسمتی از خطبه 87

و دیگری که او را دانشمند نامند اما از دانش بی بهره است، یک دسته از نادانیها را از جمعی نادان فراگرفته، و مطالب گمراه کننده از گمراهان آموخته، و به هم بافته، و دام هایی از طناب های غرور و گفته های دروغین بر سر راه مردم افکنده، قرآن را بر امیال و خواسته های خود تطبیق می دهد، و حق را به هوسهای خود تفسیر می کند، مردم را از گناهان بزرگ ایمن می سازد، و جرائم بزرگ را سبک جلوه می دهد، ادعا می کند از ارتکاب شبهات پرهیز دارد اما در آنها غوطه می خورد. می گوید: از بدعت ها دورم، ولی در آنها غرق شده است، چهره ظاهر او چهره انسان، و قلبش قلب حیوان درنده است، راه هدایت را نمی شناسد که از آن سو برود، و راه خطا و باطل را نمی داند که از آن پرهیزد، پس مرده ای است در میان زندگان. مردم! کجا می روید؟ چرا از حق منحرف می شوید؟ پرچم های حق برپاست و

نشانه های آن آشکار است، با اینکه چراغهای هدایت روشنگر راهند، چون گمراهان به کجا می روید؟ چرا سر گردانید؟ در حالی که عترت پیامبر شما در میان شماست، آنها زمامداران حق و یقینند؛ پیشوایان دین، و زبانهای راستی و راستگویانند، پس باید در بهترین منازل قرآن جایشان دهید و همانند تشنگان که به سوی آب شتابانند، به سویشان هجوم آورید.

ضرورت وجود سیستم قضائی

قسمتی از نامه 53 نهج البلاغه

وَمِنْهَا قُضَاةُ الْعَدْلِ، وَمِنْهَا عُمَّالُ الْأَنْصَافِ وَالرَّفْقِ، وَمِنْهَا أَهْلُ الْجَزِيَةِ وَالْخَرَاجِ مِنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ وَمُسْلِمَةِ النَّاسِ، وَمِنْهَا التُّجَّارُ وَأَهْلُ الصَّنَاعَاتِ وَمِنْهَا الطَّبَقَةُ السُّفْلَى مِنْ ذَوِي الْحَاجَةِ وَالْمَسْكِنَةِ، وَكُلُّ قَدْ سَمَى اللَّهُ لَهُ سَهْمَهُ، وَوَضَعَ عَلَيَّ حَدَّهُ فَرِيضَةً فِي كِتَابِهِ أَوْ سُنَّةً نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَهْدًا مِنْهُ عِنْدَنَا مَحْفُوظًا.

فَالْجُنُودُ، بِإِذْنِ اللَّهِ، حُصُونُ الرَّعِيَّةِ، وَزَيْنُ الْوَلَاةِ، وَعِزُّ الدِّينِ، وَسُبُلُ الْأَمْنِ، وَلَيْسَ تَقْوَمُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِهِمْ. ثُمَّ لَا قِوَامَ لِلْجُنُودِ إِلَّا بِمَا يُخْرِجُ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ الْخَرَاجِ الَّذِي يَقَوِّرُونَ بِهِ عَلَى جِهَادِ عَدُوِّهِمْ، وَيَعْتَمِدُونَ عَلَيْهِ فِيمَا يُصَلِّحُهُمْ، وَيَكُونُ مِنْ وَرَاءِ حَاجَتِهِمْ.

ثُمَّ لَا قِوَامَ لِهَدْيِ الصَّنَفَيْنِ إِلَّا بِالصَّنْفِ الثَّلَاثِ مِنَ الْقُضَاةِ وَالْعُمَّالِ وَالْكَتَّابِ، لِمَا يُحْكِمُونَ مِنَ الْمَعَاقِدِ، وَيَجْمَعُونَ مِنَ الْمَعَاقِدِ، وَيَجْمَعُونَ مِنَ الْمَنَافِعِ، وَيُؤْتَمِنُونَ عَلَيْهِ مِنْ خَوَاصِّ الْأُمُورِ وَعَوَامِّهَا.

ترجمه: قسمتی از نامه 53

از آن قشرها، لشکریان خدا، و نویسندگان عمومی و خصوصی، قضات دادگستر، کارگزاران عدل و نظم اجتماعی، جزیه دهندگان، پرداخت کنندگان مالیات، تجار و بازرگانان، صاحبان صنعت و پیشه وران، و طبقه پایین جامعه از نیازمندان و مستمندان می باشند، که برای هر یک خداوند سهمی مقرر داشته، و مقدار واجب آن را در قرآن یا سنت پیامبر صلی الله علیه و آله تعیین کرده که پیمانی از طرف خداست و نگهداری آن بر ما لازم است.

پس سپاهیان به فرمان خدا، پناهگاه استوار رعیت، و زینت و وقار زمامداران، شکوه دین، و راههای تحقق امنیت کشورند، امور مردم جز با سپاهیان استوار نگردد، و پایداری سپاهیان جز به خراج و مالیات رعیت انجام نمی شود که با آن برای جهاد با دشمن تقویت گردند، و برای اصلاح امور خویش به آن تکیه کنند، و نیازمندیهای خود را برطرف سازند. سپس سپاهیان و مردم، جز با گروه سوم نمی توانند پایدار باشند، و آن قضات، و کارگزاران دولت، و نویسندگان حکومتند، که قراردادهای معاملات را استوار می کنند، و آن چه به سود مسلمانان است فراهم می آورند، و در کارهای عمومی و خصوصی مورد اعتمادند.

فهرست مطالب

2	سرآغاز
6	الگوهای رفتاری و عنصر زمان و مکان
8	اقسام الگوهای رفتاری
9	ضرورت ها
11	سیر ارتجاعي امت اسلامي
12	وصف پاكان در جامعه مسخ شده
14	ضرورت قضا و داوري
18	ويژگي هاي قضائي امام علي(ع)
18	نوآوری ها و خلاقیت و ابتکار امام علي(ع)
18	در قضاوت
19	استفاده از قرآن در مسائل قضائي
22	استقلال قاضي
24	عدالت رفتاری قاضي
24	عزل قاضي بد اخلاق
26	کاربرد علم روانشناسي در قضاوت
28	دعواي عبد و مولا
29	جدا کردن شاهدان
30	جايگاه عفو در قضاوت
30	عفو دزدی که قرآن می دانست
32	عفو زن زناکار
32	جوان آلوده ای عفو گردید
34	شرابخواری که عفو شد
36	عفو و نرمش
38	آفات قضاء
38	بد اخلاقي
38	رشوه خواری
40	امتیاز ندادن به یکی از طرفین دعوا
41	اجرای حدّ نسبت به دوست
42	برخورد با دختر خود
43	برخورد با برادر

43	برخورد با پسر عمو.....
46	ترجمه: برخورد قاطع با خیانتکار.....
49	محکوم کردن خلیفه.....
50
52	شرایط و صفات قاضی قضاوت در نوجوانی.....
53	حلّ مشکلات قضائی جامعه.....
54	لیاقت های قضائی.....
55	والاترین قاضی.....
56	قضاوت در مجلس پیامبر.....
57	قضاوت در یمن.....
	دعای پیامبر(ص) برای قضاوت امام علی (ع)
59
60	حلّ مشکلات قضائی آزمایش گر بودن.....
61	آزمایش کردن بویایی و گویایی.....
62	ضعف بینایی.....
62	ضعف بینایی هر دو چشم.....
63	سوگند دادن ظالم.....
64	قصاص چشم (کور کردن با آینه).....
65	وزن زنجیر.....
66	تدبیر.....
67	سوگند مشکل.....
67	مشکل وزن کردن دَرَب خانه.....
68	تشخیص نقص در تنفس.....
68	حیوان ثخم گذار و بچه زا.....
69	نقش پیری پدر در فرزند.....
70	مبارزه عقل و جنون.....
71	تاثیر آفتاب در بدن.....
71	انتخاب زن شیرده.....
71	معیار زیبایی.....
72	نقش چهل روز.....
73	راه حلّ مشکلات فرزند دو سر.....
74	قرآن و دوران شیرخوارگی.....
77	رد گواهی یهود و پذیرش گواهی نصاری.....
80	معنای «حین» در قرآن.....

80	حکم دیه علقه
81	نوآوری ها در قضاوت امام علی (ع)
87	قضاوت در نزاع دسته جمعی
88	دو نوزاد به هم چسبیده
89	نجات یک دوشیزه
91	اعدام عروس
94	حکم سه نفر مجرم
95	تا چوبه دار
98	کشف یک توطئه
100	راز جنازه ای در محراب
106	فردی کردن مجازات
107	قضاوت نسبت به فرزندی سفید پوست
108	جلوگیری از دو دفعه قصاص
110	نوآوری ها
111	رفع تهمت از دختری یتیم
113	زنی که بچه ای شش ماهه به دنیا آورد
114	امانت دو مرد
118	سه شریک و هفده شتر
	زندانی و شلاق مجازات نیروهای اطلاعاتی
120	متخلف
122	زندانی کردن استاندار خائن
122	زندانی کردن فرماندار
123	سرزنش از خیانت اقتصادی
124	شلاق زدن ولید
125	انواع مجازات
125	مجازات جوان دزد
126	مجازات زن شوهر دار زنا کار
126	مجازات خوردن گوشت خوک
126	مجازات خلافکار
127	مجازات معرکه گیر
127	قطع دست متولی بازار
131	مجازات زن زناکار
135	قطع دست غلام سیاه
137	حکم جعل مهر

138	مجازات کَفَن دزد
138	حبس با شکنجه
139	دو رویه مختلف
140	شیوه های صحیح کیفر دادن
142	کیفر و هدایت
142	مهلت توبه دادن به گناهکار
143	نماز خواندن و دفن کردن حدّ خورده [1]
144	دست جیب بُری که قطع نشد
144	معالجه و درمان حد خورده ها
145	فردی کردن مجازات (یک عمل و پنج حکم)
147	نقد مسلک اهل الرأی
148	خطبه 017 نهج البلاغه
149	نفسیة ادعیاء القضاء
151	قسمتی از خطبه 087 نهج البلاغه
152	ضرورت وجود سیستم قضائی
154	فهرست مطالب